

دوره نامه انقلاب

# راه آزادی

با مطالبی از :

فرشته اخلاقی  
نصر الله اسمعیل زاده  
خلیل الله رضایی  
کامبیز روستا  
مهدی سامع  
مجید شریف  
جمال گنجی ای  
صیغ فرشید  
عبداللهی معصومی  
رضا مولایی نژاد  
ابوزر و دراسبی

گاهنامه جمعیت افامه

شماره ۱

# فهرست

- ۱ - سرمقاله
- ۲ - مصاحبه با آقای خلیل اله رضائی  
( پدر رضائیه‌های شهید )
- ۳ - غزل شبرخبر - شعر م. الف - موج
- ۴ - ضرورت، تهدید اصلی و همسویی - عبدالعلی معصومی
- ۵ - مصاحبه با آقای مهدی سامع
- ۶ - خمینیسیم و بیگانه از انقلاب - جلال گنجه ای
- ۷ - سرود پیوستن - خسرو گل‌سرخ
- ۸ - سرشت تاریخی و اجتماعی فقه - ابودر ورداسبی
- ۹ - مصطفی شاعیان، پوینده ای از تبار آزادگان -
- ۶۸ کامبیز روستا
- ۱۰ - در باره انقلاب نیکاراگوئه - ترجمه مولائی نژاد
- ۱۱ - نگاهی به گذشته کار جمعیت.

---

دامن مصیبت را  
گر کن ز خون رنگین

من توان ترا گفتن

پیشوای آزادی

---

# نما فلان

## همسازند

### تنها توفان

# کودکان ناهمگون میزاید

شاملو

فجایعه که رژیم قرون وسطایی خمینی تحت پوشش و مستمسک اسلام و انقلاب بر جامعه ما تحمیل کرد از چنان گستره عظیمی برخوردار است که جنایات رژیم منفور پهلوی را تحت الشعاع قرار داد و مدعیان ریز و درشت آن را در هتاک به انقلاب شکوهمند ۵۷ جرئت کرد تا بدانجا که هر بد و ناسزایی که در چشمة نظام ارزشمندان شاهنشاهی شان یافت می‌شود نثار آن می‌کنند و با استناد به مفاتیح های رژیم خمینی سعی در موجه جلوه دادن اختناق و کشتار رژیم مطلوب خود را دارند و آنها با زتاب طبیعی هر رژیم فاشیستی برای تشبیه استبداد مطلق در قبال توطئه ها و اعمال آنا زشتی یک مشت مزدور بیوطن قلمداد می‌کنند. تا آنجا که به مردم ستم گزیده ما بر می‌گردد آنها در تجربه مکرر روزمره از دلر داغ و درد و ماتم عزیزانشان و ترجیح بندگی بر فقر بر سفره‌هایشان به فدای مردمی بودن و بهره‌کشی شاه و مزدوران بی اختیار امپریالیسم پی برده‌اند و از شاه همانقدر نفرت دارند که از خمینی و در وجدان بیدار جامعه ما که حامل اندیشه‌های باور معطوف به عمل مقتضیات فعلی این جامعه است هر دو نظام شاه و خمینی اسماً دارای اشتراکات و همگونی های ماهوی هستند و در برابر سمتگیری انرژی های آزاد شده توده ها در جهت نفی روابط برده سالاران آنجا که بقای آن رژیمها را بخطر می اندازد به یک نسبت عکس العمل سرکوبگرانه نشان می‌دهند و در این زمینه قابلیت دستیابی به وحدت نظر و اشتراک ک در عمل را نیز دارند .

خمینی تا پیش از اظهار تظاهرات میلیونی مردم و جهت باسی آن بحوری نفی شاه مطالباتی فراتر از حد رفو-رم ها و اطلاعاتی در کادر همان نظام نداشت و هرگز به اندیشه نفی لبر آمیز آن رژیم نیفتاد و حتی در مواردی نظیر تلگرافد مورخه ۱۵ آبان ۱۳۵۷ به شاه در مخالفت با حق رای زنان و اقدامات فسد اسلامی علم - نخستوزیر و قس از نصایح مشفقانه و اراده رهنمود برای حفظ نظام و نجات آن از دام هولناک خطر سرخ‌دیرخ نصیر کرد :

..... اینجاست به حکم خیرخواهی برای ملت اسلام، علیحضرت را متوجه می‌کنم اطمینان نفرمایید به عناصری که با چاپلوسی و اظهار چاکری و خانم‌زاری می‌خواهند تمام کارها ی

خلاف دین و قانون را کرده به اعلیحضرت نسبت دهند و قانون اساسی را که حامن ملیت و سلطنت است با تصویرنامه غارتخانه و غلط از اعتبار بیندازند تا نقشه های شوم دشمنان اسلام و ملت را عملی کنند.

انتظار ملت مسلمان آن است که با امر اکید، آقای علم را ملزم فرماید از قانون اسلام

و قانون اساسی تبعیت کند و از جسارتی که به ساحت مقدس قرآن کریم نموده استغفار نماید. (۱) و اهمه و هراس او نیز همچون سلفش شاه خاکن از رشد و اقتدار توده ها و اعتلاء انقلابی آنها که پاشنه آشیل این سنخ از نیروهای اجتماعی است حتی پیش از نشستن بر اریکه قدرت و ولایت خود را نشان می دهد از جمله در اعلامیه ای که در خصوص اعلام عید سال ۱۴ به عنوان عزای ملی منتشر کرده است و قبیحانه میگوید: "من بخدای تعالی از انقلاب سیاه و انقلاب از پایین نگران هستم" (۲) بر همین اساس خمینی تالیخه سقوط رژیم ستم شاهی نیز از اراده فتوای جهاد در مقابل آن رژیم خودداری کرد حتی وقتی مردم جان بر کف بدون اطلاع رهبری آن مقطع، به یاری پرسنل انقلاب نیروی هوایی، با شوری اعجاب انگیز، مطبوعه ها، دکانها و مراکز تجمع نیروهای نظامی دشمن را خلع سلاح کردند و رفسنجانی جنایتکار از تلویزیون سراسری با بی شرمی اعلام کرد اسلحه ها را ساواک و سیا در اختیار مردم قرار دادند.

مردم در شجریه خونبار رویاروی با رژیم بدون ذره ای تردید به ضرورت اقدام قهرآمیز پی برده بودند و به این وقوف نیز دست یافته بودند که گل پاخ گلوه نیست و گلوه را با گلوه باید جواب گفت، در این راستا، شعار "رهبران ما را صلح کنید" و با تشنه ره رهایی جنگ مسلحانه از قهرنیز واقعی جنبشی می جوشید. خمینی، به روشنی می دانست که اگر "ان جهاد" بدهد و عرصه را برای جولان خلق و جلاخ بر کف باز کند نه چندان دیر و در انقلاب کیفیتش نوین بخود میگرد و بطور اتودینامیک، رهبری مناسب با فاز مبارز نیز فرصت بروز پیدا میکند و در آن صورت جایی برای عوام فریبی، شیادانی نظیر وی نمی ماند. باز در همین رابطه، توافق خمینی با آمریکا در انتقال مسالمت آمیز قدرت امری طبیعی طوه میکند و نشأت از هراس آنها از قدرت گیری توده ها می گیرد. بهشتی واسطه این توافق بود. مذاکرات و تماس های او با سولویان - آخرین سفیر آمریکا در ایران - و ژنرال هوپرز - فرستاده کارتر به ایران - در این زمینه قابل بررسی است.

\* \* \*

قلم پمزدان رژیم حاکم، از رهبری روحانیت در مبارزات ایران دم میزنند و این قشر اجتماعی را منشأ تمامی تحولات ترقیخواهانه جامعه ما میدانند. از روحانیون آزاده ای نظیر ملانجامتکلمین، شفق الاسلام و ... که بگذریم، ما بقس، خلاصه آنهاست که ولایت مداران فعلی، خود را تداوم بخش زاده و اهداف آنها می شمارند نظیر شیخ فضل الله نوری و کاشانی و ... نه تنها مدافع جنبشهای ملی - مردمی نبودند بلکه عمدتاً به مثابه ضد جنبش عمل میکردند. طبیعی هم بود وقتی در دیدار پیشش تشنگو حقیر و منفعت جویانه کسان مشروطه با استبداد دیکتاتوری با دموکراسی تفاقوش ندارد چگونه میتوان از آنها انتظار همگامی بسا مشروطه خواهان و رهجویان آزادی و دمکراسی داشت؛

"هیچ فرق اساسی، میان مشروطه و استبداد دیکتاتوری و دمکراسی نیست مگر در فریبندگی الفاظ و حیل گیری قانونگرارها، آری شهوتها و استفاده چپها فرق میکنند کمونیستی همان دیکتاتوری است با اختلاف اسم. وگرنه باز یکدسته رضهر و یکدسته شهوتران و یکدسته حزیکازگر و یکدسته در را، آنها حکومت میکنند" (۳)

در مبارزات ملی - دمکراتیک بکس مبارزات موسیالیستی که طبقه کارگر آغازگر مبارزه استبدادشجویان و عناصر آگاه جامعه، فعالیتها و اقدامات سیاسی را آغاز میکنند. در ایران نیز چنین بود. در همان زمان که کاشانی از بازگشت شاه و رفع شدن خطر سرخ و عمامه افشان بود و کودتای نکبتبار ۲۸ مرداد را بعنو

ن واقعه‌ای حیاتبخش قلمداد می‌گردد و خمینی، جلد، سیلی خوردن، صدق - رهبر مبارزات ملی ایران را بدست  
۱۵۰۰ فتحا لغتوح می‌شود، دانشگاه تهران به اعتراض پسر نیکسون - معاون رئیس جمهور وقت آمریکا - که  
رار بود روز ۱۸ آذر ۲۲ به تهران وارد شود کانون تظاهرات عظیمی شد. همان مزدورانی که کاشانی  
خمینی از مزده پیروزی آنها به سور می‌نشینند تظاهرات طرفد استبدادی - فد امیر بالیستی دانشجویان را  
ر روز ۱۶ آذر به گلوله بستند و سه تن از آنان را بخون نشانند.

ز آن پسر ساله روز ۱۶ آذر دانشگاه تهران و دانشگاه‌های دیگر ایران عزمه تظاهرات فد سلطنتی -  
د آمریکا شد . حرکت‌های جمعی دیگر دانشجویان نظیر تظاهرات اول بهمن ۴۱ در اعتراض به رفوز ۱۲ رضی

با بهمن ۴۵ در خصوص تحصیل مجانی و حذف شهریه<sup>۴</sup> یا سال ۴۶ در مرگ قهرمان تختی و با در سال ۴۸ در  
عترض به گران شدن بلیط اتوبوس شرکت واحد و ۰۰۰۰۰ در اوج اختناق سبکین، مسلط بر ایران حرکت‌های  
میلانی در جهت عدیت با عملکردهای رژیم، سربرده و احقاق حقوق با بحال شده مردم محرومان بود. اینک  
مارهای اینگونه تظاهرات ابتدا، مبحث منفی داشت ولی بسیار سریع به شمارهای سیاسی بدل می‌شد کم‌این  
در بهمن ۴۵ که ابتدا شمارها بر محور خواسته‌های منفی نظیر "حذف شهریه" و "تحصیل مجانی" می‌چرخید سریم  
شمارهای سیاسی نظیر "استقلال و آزادی" سیاسی، دانشگاهها و حتی تا سطح حادثترین شمارهای سیاسی نظیر  
سرگ بر سبیدی انقلاب<sup>۵</sup>، مستعمره بودن سیاست<sup>۶</sup> جا بجا شد .

ر آغاز دهه پنجاه وقتی مبارزه مسلحانه پیشتازان فدایی و مجاهد آغاز و با اقبال مردمی مواج شد  
انگشاه، عمده‌ترین مرکز جذب نیرو برای پیشبرد امر این فاز از مبارزه شد و این واقعیتی بود که حتی  
ثوربین‌های ارتجاع در اوج بزرگترین هتاکیها به سنگر مقدس دانشگاه، نتوانستند آن را انکار کنند.  
ر سر مقاله روزنامه "جمهوری اسلامی" در همان روز، جمله با ساداران صلح رژیم به حریم دانشگاه به بهانه  
ای پای امیربالیسم<sup>۷</sup> و لانه فساد بودن دانشگاه می‌نویسد:

" دانشگاه، در طول سالها پدرازا اختناق یکی از سنگرهای مبارزه خلقهای دلیر بر علیه رژیم خونخوار  
شاه بود . . . ما شاهد بودیم که یارگیری گروههای مبارز صلح برای مبارزه با دشمن، بیشتر در درون  
دانشگاهها صورت می‌گرفت و دستگاه امنیتی شاه نیز بیچاره همه خود را برای مقابله با دانشگاه  
آماده ساخته بود. (۴)

بر آن دوران که مبارزه نقد جان می‌طلبید و جوانان جان بر کف در صف مقدم مبارزه با کینه‌ای سه  
مقربک شب، میرا ش، نیم قرن<sup>۸</sup> خرمن شعله سلاحهای خود را بر جان سیاست گزاران امیربالیسم و مزدوران  
رژیم تحت سلطه اش می‌نشانند و در دل خلق محروم، مزده رسان فردای روشن آزادی بودند صحنه گردانان  
رژیم سفاک خمینی بدوستی و شاگردی حنیف نژادها اختار می‌کردند و عدّه ای از آنها نظیر رفسنجانی  
بر همین ارتباط دستگیر و زندانی شدند ولی وقتی بر اشتر ولایت سوار شدند، ناتوان از حل تضادهای  
جتماعی ماهیت طبیعی آنها بارز شد و در برابر دانشگاه، عناصر رزمنده و آگاه، اعم از مجاهد و مبارز  
به همان شیوه‌ای دست یازیدند که شاه و تمام دیکتاتورهای تاریخ به آن متوسل می‌شوند؛ حره سرکوب  
ایجاد اختناق در برابر بیداری و خروش انقلابی خلق ولی نچندان دیر، بهمان نتیجه نا مقبول رسیدند  
که همه این دیکتاتورها در هنگامه علیی شدن و بروز ختم آلود، نفرت عظیم مردم به آن میرسند.

پهر پیام انقلاب ۵۷ در آزادی و استقلال خلاصه می‌شود که این هر دو، خود، اساسی ترین نیاز جامعه‌ای  
ا تشکیل میداد که خلفان و سرکوب و استعمار و وابستگی، وجه مشخصه نظام حاکم بر آن بود.

رژیم خمینی بی آنکه در جهت تأمین این مبرم ترین نیازها، قدمی بر دارد از همان آغاز، تکیه زندهر<sup>۹</sup>  
ریکه قدرت با تکیه بر تجربیات فد انقلابی رژیم منفور پهلوی و با کمال عناصر ساواک و سایر در همان  
یادهای گام نهاد که سیاستگران، پیشین، آنرا هموار کرده بودند، در روز ۲۸ مرداد ۵۸ خمینی که هرگز  
لمیه رژیم ددمنش پهلوی فتوای جهاد نداده بود علیه خلق ستمزده کردستان به جهاد فتواداد و در آن  
بشرمانه در هیأت یک دژیم، کینه کار، نعره برآورد :

من توبه می کنم من توبه میکنم از این اشتباه که از همان روز اول قلمها را شکستم و چوبه های دار برها شکستم....."

روند وابستگی نب. در ابعادی بالنسبه وسیع از همان ماههای اول پیروزی تدارک یافت و علیرغم شمارهای مردم فریب فدا مهربالیستی و خدمت بیونیستی و وابستگی اقتصادی، سیر سعودی را طی کرد و وابستگی نظامی نیز خاصه پس از آغاز شدن جنگ خاشا نخوز بین ایران و عراق بر آن مزید شد و کار بدانجا کشید که خمینی با تمام ادعاهای آزادی قدس از رژیم صهیونیستی، اسرائیل نیز مکرراً اطلعه خریداری کرد که اسناد آن چندی قبل توسط سازمان مجاهدین خلق ایران افشا شد و بنا به گفته "اریول شارون" وزیر دفاع پیشین اسرائیل این معاملات مورد تأیید امریکا نیز بوده است (۶)

رژیم خمینی با تمام ادعاهای بی محتوای فدا مهربالیستی نه تنها تهدیدی برای منافع امپریالیسم نیست بلکه تاکنون از طریق دشمنی و خفونت اعجاب انگیزش با نیروهای انقلابی حیاتی ترین وسیله بقا را به امپریالیسم در ایران داده است و در حال حاضر نیز از آنجا که امپریالیسم، آلترنا تیبو دلخواه خود را نتوانسته بوجود آورد از طریق کمک تسلطاتی، خرید نفت و ۳۰۰۰۰۰۰۰ سهمی در تشریفات همین رژیم دارد با اینکه ماهیتا رژیم ایران نمیتواند رژیم مطلوب امپریالیسم در مرحله صدور سرمایه باشد و بحران های موجود جامعه را بسمت ایجاد محیطی مناسب برای تأمین سودها و مافوق سوده های سرمایه های امپریالیستی حل کند .

تهدید اصلی رژیم روی برگ خمینی و امپریالیسم در شرایط حاضر شورای ملی مقاومت است که سازمانها و احزاب تشکیل دهنده آن بویژه سازمان مجاهدین خلق ایران و حزب دمکرات کردستان در ابعاد سراسری و منطقه ای در پرتو شورانگیزترین مقاومتها، کاریزترین فرقه را بر بیکر فرسوت رژیم و حامیان امپریالیستی او وارد آورده اند و بالمآل در پرتو این مقاومتها تعیین کننده، روز پیروزی خلق قهرمان دورنخواهد بود.

این شورا با تکیه اساسی بر دو مؤلفه "آزادی و استقلال" بنا به آرمان شهدای انقلاب ۵۷ و "مبارزه مسلحانه بعنوان تنها تاکتیله محوری، متناسب با این مقطع از مبارزه، توانسته است به تنها امید ممکن وقوع توده ها و تنها جایگزین مردمی و ملی رژیم ضد بشری خمینی بدل شود . بهمین دلیل همه آنها که مذبححات دم از تشبیه رژیم حاکم بر ایران میزنند و یا برای نجات کفشی های در گل این رژیم راه طلبا عملاً ناممکن رفورم" و یا "استحاله" این رژیم را ارائه میدهند در عین فرغره کردن شعارهای چپ و بظاهر مترقی در گامهای عملی با رژیم بی آینده و پس مانده ها سیستم شاهی همسو و همگام شده اند و بجای مبارزه با امپریالیسم و رژیم فدا آزادی و استقلال حاکم، تلاش شورای ملی مقاومت را مد نظر قرار داده اند غافل از اینکه بازوان تناور انقلاب همچنانکه شاه و رونق بازار ستم شاهی را برای ابد بگورسپردن چندان دیر، سیاهه ننگین این نودولتان حاکم و همه امدادگران رنگارنگ آنها را نیز به سرداب سیاه سیمارگشت، عتیق تاریخ خواهد سپرد .

پیوست

- (۱) بررسی و تحلیلی از امام خمینی - ص ۱۵۶
- (۲) همان کتاب ص ۲۱۶
- (۳) کشف الاسرار خمینی - صفحه ۲۹۰
- (۴) جمهوری اسلامی - ۲۰ فروردین ۵۹
- (۵) مقدمات کمیته سیاه، رژیم پهلوی است.
- (۶) لیبراسیون - مورخه ۷ / ۷ / ۱۳۶۲

## دو خاطره

از پدر رضایی های شهید :

- انقلاب بهمن

- عاشورای مجاهدین

از آقای خلیل الله رضائی ( پدر رضائیهای شهید ) خواهش کردیم مطلبی به مناسبت سالروز قیام ۲۲ بهمن ماه و سالگرد شهادت قهرمانان ۱۹ بهمن و مجاهدیتی که در این روز شهید شدند برایمان بنویسند . ایشان لطف کرده ، مطلب زیر را برایمان فرستادند .

زمانی که در بهمن ماه ۱۳۵۰ ، احمد ، اولین فرزندم ، بدست مزدوران ساواک شهید شد و من خود نیز در زندان اوین بسر میبردم هیچگاه فکر نمیکردم که هفت سال بعد در همان ماه ، رژیم که علاوه بر احمد ، سه تن دیگر از فرزندانم را از من گرفت سقوط کند .

البته از چندین ماه قبل از بهمن ۵۷ ، دیگر سقوط این رژیم ، قطعی بنظر میرسید و تقریباً مشخص شده بود که آن همه فداکاری و خون دلی که مردم خورده بودند و جان بازی قهرمانان دلیری که با شروع جنگ مسلحانه ، جامعه مرگ زده بعد از انقلاب سفید ، شاه خائن را سخت تکان داده بودند ، داردم شمراک خود را میدهد . قطرات خون فرزندان مجاهد و مبارز و پنهان در قتلگاههای رژیم شاه ، تبدیل به سیل خروشان شده بسود تا رژیم شاه را از بنیان بر اندازند .

در راهپیمایی ها ، تبدیل این قطره ها ، به سیل بخوبی قابل رویت بود . میلیونها



تن از مردم میهنمان يك صدا فریاد می زدند مرگ بر شاه و با این جمله تنفر خود را از نظام دیکتاتوری سلطنتی ایران میداشتند. شهیدیات رژیم شاه خائن در آخرین ماههای سقوطش هم نتوانست این سیل دیکتاتور برانداز را مهار زند. حتی نوکرانی چون بختیار آدمکش چون هر گاهی در مقابل این سیل مقاومتشان به ماه هم نکشید. متأسفانه سازمانهایی که نقش قطعی در پی ریزی این قیام داشتند. بعلت شدت سر کوب شاه و شهادت و زندانی بودن بسیاری از آنان از نقش فعالشان کاسته شده بود. جای سازمان مجاهدین در رهبری این جنبش خالی بود. تأسف انگیزتر اینکه این جای خالی سریعاً توسط فرصت طلبانی حرفه ای پر شد و اینجاست که بحق باید گفت شاه با سرکوب وحشیانه خود از مجاهدین و مبارزین زمينه را برای حاکمیت ارتجاع فراهم کرد.

بهر حال میوه چینان از راه رسیدند و هنگامیکه عکسهای شهدای مجاهد و سایر شهدای دوره اختناق آریامهری تنها عکس‌هایی بودند که مردم در پیشاپیش تظاهراتشان آنها را بعنوان سمبلهای مقاومت و فداکاری و راه گشایان راه انقلاب حمل می کردند. اولین نشانه های فرصت طلبی ها و حق کشی های ارتجاعی شروع شد. آخوندهای مرتجع هر جا فرصت می یافتند و جرأت میکردند عکسهای شهدا قهرمان مجاهد را پایین کشیده و پاره پاره میکردند. هر چند جو انقلاب بر حاکم اجازه عملی بیش از این را نمی داد ولی آشکارا مشخص بود که عاملین اینکارها چه خط و برنامه ای را دنبال می کنند. البته شور و شعف ناشی از فرو ریختن رژیم استبدادی شاه و سرعت ایشان سقوط شایده بسیاری فرصت تا ملد روی این مسائل را نمیداد.

بهر حال خسته تان نکنم فکر میکنم ذکر وقایع قبل از قیام برای بسیاری از خوانندگان تکراری باشد. زمان درازی از وقوع آن نگذشته که از خاطره ها رفته باقىد بالخره رژیم شاه با قیام مردم سرنگون شد.

از بهمن آن سال (۵۷) تا بهمن امسال حوادث زیادی گذشته است و من برای اختصار کلام فقط بدو خاطره با حادته شیرین و تلخی که در این سالها دارم بسنده میکنم. یکی از شیرین ترین خاطرات زندگیم زمانی بود که خبر سقوط رژیم را از تلویزیون اعلام کردم. در روز سقوط رژیم هنگامیکه رادیو تلویزیون هم از دست عوامل رژیم شاه در آمد اعلام این خبر بعهد من گذاشته شد. برای من که ۵۰ سال شاهد جو ر

و ستم رژیم پهلوی به مودم ستم‌دیده مان بودم گو برای من که در زندانها شاهد شکنجه فرزندان قهرمان این مرز و بوم بدست دژخیمان این رژیم بودم و برای من که هنوز کشتارهای این رژیم در ۲۰ تیر ۳۱، ۲۸ مرداد ۲۲ و ۱۵ خرداد ۴۲ و شهریور ۴۰۰۰

و سایر جنایات این رژیم جلوی چشم بود و چهار فرزندم هم بدست این رژیم کشته شده بود، محول کردن اعلام این خبر مسرت بخش برای مردم مبین عزیزم ایران بسیار هیجان انگیز بود و از شدت هیجان و خوشحالی به سختی توانستم آن چند دقیقه خودم را کنترل کرده و جلوی دوربین تلویزیون قرار بگیرم. البته اعلام این خبر توسط من به اصرار کارکنان موقتی رادیو تلویزیون بود. آنروز حتی موسوی اردبیلی هم برای خواندن پیام خمینی جنایتکار - این غاصب انقلاب آمده بود ولی کارکنان رادیو تلویزیون با او گفتند: تا پدر رضا شایها خبر سقوط رژیم پهلوی را اعلام نکنند ما بسه هیچکس اجازه پیام خواندن در تلویزیون را نمیدهیم. سرانجام آنها مجبور به قبول این امر شدند.

حادثه دیگری که ذکرش را لازم میدانم روزی بود که خبر شهادت موسی و اشرف و دخترم آذر و سایر همزمانشان را شنیدم. من در آنموقع بخاطر معالجه ناراحتی قلبی ام در آمریکا بودم و هم چنین از فرصت نیز استفاده کرده، و با سفرانی در شهرهای مختلف آمریکا، جنایات خمینی را طبق اخباری که از ایران میرسید افشا میکردم. آنروز هم قرار بود در یکی از شهرهای غرب آمریکا سفرانی کنم. از صبح روز حادثه احساس کردم وضع خانه غیر عادی است و بچه ها مسئله ای را از من مخفی می کنند. بعد از ظهر هم گذشت کسی چیزی به من نگفت احساس کردم حتماً اتفاقی افتاده ولی بچه ها بخاطر بیماری قلبی ام نمی خواهند حرفی به من بزنند. طرفهای غروب بود که گفتند از پاریس شما را می خواهند، گوشی را گرفتم فرزندم مسعود بود که مرا پای تلفن می خواست. بعد از جویا شدن از حالم، گفت: پیش آمدی شده و من نمیدانم تو باید به من تسلیم بگویی یا من به تو. من با زمینه ای که از رفتار بچه ها در خانه داشتم فوراً بنظم رسید که حتماً اتفاقی برای خانواده ام که بطور مخفی در ایران زندگی می کردند افتاده و یک در هزار هم بنظم نمی رسد که موسی شهید شده باشد. بهر حال خود آماده کردم و در جواب فرزندم مسعود، گفتم: هر چه خواست

خداوند است ، خواهد شد . مسعود در حالیکه بغض در گلو داشت گفت موسی و آذر و اشرف با تعداد دیگری از بچه ها شهید شدند و بنا کرد به گریه کردن و منبهم نتوانستم خودم را کنترل کنم ، مدت زیادی پشت تلفن با هم گریه می‌تیم . فقط با او نتوانستم بگویم که هر دوی ما مبارک باشد که او بلافاصله گفت حالا چه می‌خواهی بکنی ؟ گفتم ، با این وضع نمیتوانم به جلسه سخنرانی امروز بروم و خانه میمانم . گفت : مبادا چنین کاری بکنی چون این خواست خمینی جنایتکار است ، که ما از این حوادث ناراحت شویم و هر فعالیتمان نیز از پییم ، بهر طریق که ممکن است به جلسه برو و با کمال خون سردی صحبتت را بکن و اعمال این جانی را افشا کن .

با صحبت های پدر که فرزندم مسعود کرد ، قدری توانستم بر خودم مسلط شوم و به او قول دادم که به سخنرانی بروم . آنروز جمعیت زیادی آمده بودند هر کس خبر را شنیده بود به جلسه آمده بود . من طبق معمول سخنرانی هایمان به افشای جنایات خمینی پرداختم ، هر چه کوشش کردم قدری پیرامون حادثه شهادت موسی و سایر بچه ها صحبت کنم نمیتوانستم . جمعیت شرکت کننده بغض آلودنشسته بودند ، بنظر میرسید یک توافق ضمنی بین همه ایجاد شده بود تا از این حادثه بزرگ و غم انگیز صحبت نکنیم من می ترسیدم حرفی بزنم و نتوانم خودم را کنترل کنم و بلافاصله جمع همم به گریه بیفتند . برای جلوگیری از این امر فقط اشاره ای بسیار کوتاه به حادثه کردم و شرح مفصل را به بعد موکول نمودم ، و بدنبال آن گفتم که باید تا سرنگونی این رژیم ، از پای ننشینیم و من حاضر ، تمام خانواده ام هم در این راه فدا شوند . بعد از پایان سخنرانی جمعیت حاضر در دورم حلقه زدند و سوز و گداز عمیق دلشان را بیان کردند . من که خودم هنوز از شوک ناشی از این حادثه بیرون نیامده بودم ، کم کم با سخنان آنها ، ابعاد آن در نظر مجسم میشد . بعداً شنیدم که بقدری مردم در ایران تحت تأثیر این شهادت و نحوه عاشورا گونه آن قرار گرفته اند که هنگامیکه جسد موسی ، اشرف و آذر را در تلویزیون نشان دادند ، همه گریسته برزدند مخصوصاً صحنه ای که لاجوردی جانی ، مصطفی را بالای سر جسد مادرش ، اشرف به بغل گرفته بود ، برای مردم بسیار تکان دهنده بود .

از قطع شدن تبلیغات رژیم در مورد شهادت موسی ، علیرغم انتظاری که میرفت کاملاً مشخص شده که تأثیرات اجتماعی گسترده ای داشته است . خبرهای بعدی هم که از

ایران می‌آمد این مسئله را تأیید می‌کرد .

دو خاطره ای که برایتان تعریف کردم ظاهراً با یک دیگر بی ارتباطند و به نوعی هم شاید در مقابل هم آند . چرا که یکی مربوط به اعلام مسرت بخش سقوط رژیم پهلوی ، میشود و دیگری مربوط به شهادت جمعی از عزیزترین عزیزانم بدست رژیم بعد یعنی رژیم خمینی جنایتکار آنها فقط در فاصله ۴ سال از ۵۷ تا ۶۰ - بنا بر این اجازه بدهید ربط آنها را هم بگویم .

پیشاپیش برای آنها که می‌خواهند از جنایات خمینی نتیجه گیری کنند و قیام ۲۲ بهمن و انقلاب ضد استبدادی را نفی میکنند آنها به این دلیل که جنایات خمینی از شاه بیشتر است ، اعلام میکنم خیر جنایات بی حد و حصر خمینی ضد بیشتر شاه خائن فداخلاق را ، که گروه گروه مردم را به کشتن داد تبرئه نمیکند .

بله شاه آموزگار خمینی بود و خمینی ولیعهد شاه هر دو جانی و آدمکش اند ، و من بعنوان کسی که فرزندان توسط عوامل هر دو رژیم کشته شدند صریحاً اعلام میکنم که ما از مبارزاً همان بر علیه شاه خائن بخود مفتخریم و امیدواریم روزی برسد - که حتماً هم خواهد رسید - که مردم قهرمانان با پیشتازی فرزندان مجاهدش بتوانند ولیعهد و شمره رژیم شاه را هم از بنیان براندازد و صلح و آزادی را به ارمغان آوردند . رژیم خمینی شمره رژیم شاه است به همین جهت هم یک نوع همدستی بر علیه مقاومت و مبارزه فرزندان مجاهدیم بین این دو رژیم وجود دارد .

اخیراً آخرین نخست وزیر شاه خائن که نوکر بی اختیاری پیش نبود ، گفته است اگر - سلطنت امکان پذیرند پس زنده باد خمینی " و با این جمله خائسانه عمق کینه اش را نسبت به انقلابیون مجاهد نشان داده است .

ولی علیرغم این مسائل ، جای بسی خوشوقتی است که این روزها نیروی محوری انقلاب یعنی سازمان پر افتخار مجاهدین خلق ایران ، مقاومتش را گسترش داده و مصمم و - استوار با شعار "نه شاه و نه خمینی" به پیش میرود .

با یاد عزیزانم موسی و اشرف و آذریباران نشان

# غزلِ شبِ خبر

مرثیه‌ای برای موسی  
و به یاد شبی که خبر دادند: "رفت"  
م - الف (موج)

چه برخی است که اشب بر آسمان زده است؟

شرای شعله، چرا تر، به بیگران زده است؟

چه گفتاند مگر، با ستاره شب خیزان

که گز گرفته و بر جان کهکشان زده است؟

تن من است که داغ است، یا شب تیدار؟

چه آتشی است که بر خواب شبروان زده است؟

نشسته شبنم خونین، چرا، به سینه‌ی خاک؟

به خاک تیره چه کس، بال خون چکان زده است؟

چرا پرندهی شیخوان، به مویه می خواند؟

گدام دست تظاول، بر آشیان زده است؟

خبر بگیر درختان چرا سیه پوشند

بین گدام تبرزن، به باغبان زده است؟

سپید گیسوی مادر، چرا پریشان است؟

چه داغ تازه به دل، خواهر جوان زده است؟

چه رفته است بر این راهبان تن پُرچاک

که لجه لجه‌ی خون، بر زمین نشان زده است؟

شتاب قافله را عزم ایستادن نیست

اگر چه گرگ گرسنه، به گاروان زده است

سر تو عشق سلامت، چه باک اگر این بار

حرامی از سرگین، قلب عاشقان زده است

همیش قافله سالار، جان به چله به پیش!

سپیده آن طرف خون تو، گمان زده است

به عهد خویش وفا کن برو، ولی بی تو

غم تو تا بهابد، خلق ما به جان زده است

چگونه این همه آتش، نهان کنم "موسی"؟

که شعله بر حرم خلوت نهان زده است

مگر که صبح برآید ببینم از نزدیک

که دست قهر خدا بیخ ظالمان زده است

مگر که صبح برآید، ببینم آن ظالم

به یمن رزم مجاهد، سراز جهان زده است!

با باد سردار کبیر خلق شهید موسی -  
خیابانی و سمیل و لای زن مجاهد  
شهید اشرف ربیعی و باران همرزم -  
شهیدشان

۱)

# ضرورت تهذیب اصلی ، همسویی

عبدالعلی معصومی

(۱)

بدون تردید توده ها، با زوان انقلابند و محققاً درخت انقلاب بردوش آنها میروید.  
اما آنها، بر اساس تجربه های تاریخی در عین آمادگی برای تغییر جامعه در راستای  
تحقق آرمان ها و اهدافشان، خود مستقیم و بلا واسطه نمی توانند وظایف مقدم يك انقلاب -  
پیروزمند را تا نتیجه نهایی از عهده برآیند. از مشروطه تا امروز همواره در مقاطع بحران  
جوشهای خلقی حکومت ها را به عقب نشینی های تاکتیکی واداشت ولی «خلا» فقدان شرایط ذهنی،  
عوامل همان حکومتها در نقاب مردمگرایی و یا میوه چینان، بر سر نوشت مردم چیره شدند. نه  
تنها در ایران بلکه انسان در سراسر جهان از ورای هزاران تجربه ناموفق و از بطن  
سدها مبارزه دلاورانه خود انگیخته به این حقیقت گزیرناپذیر دست یافته است که:  
بدون رهبری انقلابی نمیتوان انقلاب موفقی داشته در همین جا تصریح باید کرد که ایس  
رهبری از طریق تئوری راهنمای عمل منطبق با شرایط و در ظرف تشکیلاتی متناسب با این -  
تئوری، قادر به پیشبرد این امر حیاتی خواهد بود.

تحولات اجتماعی بدون دخالت عنصر آگاهی و انسان آگاه بطور خود بخودی هرگز جهتگیری  
غدا استثماری نخواهد یافت و به عرصه جهانی خالی از استبداد و استعمار و استعمار راه  
نخواهد بسرد.

نقش انبیا اساساً با توجه به این مسأله باید بررسی شود. یعنی به مثابه معین عمل  
و تسریع کننده تحولات اجتماعی. همچنانکه در محدوده پدیده های بیولوژیک به نقش آنزیمها

و در محدوده پدیده‌هایی که منحصرأ قوانین فیزیکی-شیمیایی بر آنها جاری است به نقش کاتا- لیزورها، بعنوان معین عمل برمی‌خوریم:

"مسأله اصلاً این نیست که انبساط برای این آمده باشد که کارخنده‌ها را انجام دهند ابداً! کما اینکه در یک کشتی نیز سگاداریا قطب نما کارموتورخانه و نیروی محرک را انجام نمی- دهد..... مسأله، مسأله رهبری است. مسأله آدرس دادن و هدایت کردن است. نقش عنصر آگاه است. منهای آنچه در پیدا کردن آدرس چه بر سر دوراهی‌ها و چهارراهی‌ها جریان- تکامل معطل و گمراه می‌ماند..... نقش هدایت‌کنندگی است نه چیز دیگری."

مضمون اصل دَوم (= نبوت) چیزی جز نفی حرکت خودبخودی در صحنه اجتماع و تاریخ - و تأکید بر اینکه جامعه هم باید با هدایت پیش‌برود نبود.<sup>(۲)</sup>

مارکسیسم کلاسیک بنا به شرایط فکری خاص آن زمان که در بررسی تحولات اجتماعی زیر بنا نادیده گرفته می‌شد بطور عکس‌العملی نقش زیربنا را بعنوان طرف روبنا یعنی خاص حتمی و لایستغیر فرض کرد و حکم قطعی فلان زیربنا باید فلان روبنا را بوجود آورد، را صادر کرد.

طبیعی است بنا به این تئوری اکتونومیستی که نقش و سایل و ابزار تولید را مطلق می- کند برای انسان و عنصر آگاهی در تحولات اجتماعی جایی نمی‌ماند و بر مبنای آن به راحتی می‌توان ضرورت ایجاد سازمان و حزب را به بهانه عدم رشد نیروهای مولد نادیده گرفت. انگلس در اواخر عمر به این گرایش و گسترش برداشتهای اکتونومیستی از تحولات تاریخ پی برد و در نامه مشهورش به "بلوخ" تکلیف آن را روشن کرد:

"مارکس و من در اینکه جوانان گاهی بیش از حد لازم بر روی جنبه اقتصادی تکیه می‌کنند تا حدی مقصریم. ما مجبور بودیم بر این اصل عمده در برابر مدعیانی که منکر این اعل بودند تأکید ورزیم و ما همیشه فرصت و مجال مربوطه را نداشتیم تا بتوانیم..... بر روی عناصر دیگری که دخیل در این فعل و انفعالات هستند توجه شایسته بنماییم....."

بنا به درک ماتریالیستی تاریخ، عنصر تعیین‌کننده نه‌پس تاریخ، تولید زندگی واقعی و تجدید تولید آن است نه مارکس و نه من هرگز چیزی بیش از این نگفته‌ایم. حال اگر کسی این را تحریف کرده و بگوید عنصر اقتصادی‌ها عامل تعیین‌کننده است این فرد نظریه ما را به عبارتی بی‌معنی تهی و مجرد تبدیل کرده است. وضع اقتصادی پایه است ولی عناصر گوناگون روبنا، شکل‌های سیاسی پیکار طبقاتی و دست‌آوردهای آن یعنی نهاد‌هایی که توسط طبقات پیرزمنند بعد از یک نبرد موفق و غیر از این‌ها برپا می‌شوند، شکل‌های قضایی و حتمی

با زتاب کلیه این پیکارهای فعلیت یافته، بر ذهن پیکارگران، نظریه‌ها سیاسی، قضایی، فلسفی، دین‌رکنکارها، بصورت سیستمها، یگما تئستی، همه این عوامل تأثیر خود را بر سیستم پیکارهای تاریخی باقی می‌گذارد. و در بسیاری موارد تعیین شکل این مبارزات نقش مسلطی را ایفا میکنند. (۳)

لنین از جمع بندی مبارزات کارگری در قرون نوزدهم و علت‌یابی شکست‌های آن نوع مبارزات به این نتیجه دست یافت که بدون ایجاد حزب یا سازمان انقلابی، پیروزی امری ناممکن خواهد بود. برخی از آثار او مانند "چه باید کرد؟" یک گام به پیش دوگام به پس "دولت و انقلاب" "انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد" حاوی نظراتی هستند که در جوهر خود با اندیشه مارکس پیرامون طبقه کارگر، انقلاب پرولتاری و دولت پرولتاری متفاوت معباشند. در این شئوریه‌ها، مسأله حزب طبقه کارگر مسأله این‌ها هم‌زمنی طبقه کارگر، با هم‌زمنی حزب طبقه کارگر و نتیجتاً اینهمانی یک طبقه اجتماعی با یک اقلیت محدود از پیشتران، متشکل آگاه، منضبط و حرفه‌ای، عناصری تازه بودند که در تفکر و برنامه جنبش بین‌المللی چپ وارد شدند. (۴)

لنین برای این باور بود که معرفت‌سوسیالیستی از آنجا که برپایه معلومات عمیق علمی، می‌تواند حاصل شود و حاصل علم، نه پرولتاریا بلکه روشنفکران، بورژوازی هستند، فکر سوسیالیسم ابتدا در مغز این افراد پیدا شد و از طریق آنها به کارگران از جهت تکامل فکری خود برجسته‌تر از دیگران بودند منتقل شد. به این اعتبار، معرفت‌سوسیالیستی چیزی است که از خارج به داخل مبارزه طبقاتی پرولتاریا رسوخ کرده، نه یک چیز خودبخودی که از این مبارزه ناشی شده باشد. هرگونه سرفروا آوردن در مقابل جنبش خودبخودی کارگری هر گونه کوچک شمردن نقش عمراً آگاه یعنی نقش سوسیال دمکراسی در عین حال معنایش اعم از این که کوچک کننده خواهد بود یا خواهد تقویت شود اهدولوژی بورژوازی در کارگران است. همه کسانی که از مباحثه در ارزیابی اهدولوژی و ازیر بهادادن به نقش عمراً آگاه، غیره سخنی رانند خیال می‌کنند که جنبش عد درمد کارگری بخودی خود می‌تواند ایدئولوژی مستقلی برای خویش تنظیم کند و تنها باید کارگران سرنوشت خود را از دست رهبران خارج کنند و لاین خطای فاحشی است. (۵)

به هر حال، در عصر ما بدون مجتاز شدن به یک شئوری انقلابی و ایجاد سازمان حزبی-انقلابی، به مثابه محمل‌مادی، تحقق آن شئوری نمی‌توان به آرمانهای انقلاب دست یافت و در شرایط تکامل استبداد آنها از نوع استبداد دینی خمینی‌برای پیروزی برغم باور روشنفکرانی



که هرگونه تشکیلات انقلابی معتقد به سائترالیم دموکراتیک را منشأ پلیتسیم می دانند

تضمینی قوی تر از وجود یک سازمان انقلابی این چنینی وجود ندارد.

شامل هر سازمان انقلابی به مثابه پیچیدترین ارگان نیسم اجتماعی موجود دقیقاً بر اساس وحدت درونی آن سنجیده میشود. بدین معنی که هرچه سازمانی بیشتر بتواند تضادهای و تناقضاتی ها درونی خود را به سمت وحدت و انسجام، کانالیزه کند و عناصر تشکیل دهنده آن را تا ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی از همگراییهائی تعالی تری برخوردار باشند در مدار بالائی از تکامل قرار میگیرد. البته از آنجائی که شکل و محتوا رابطه و پیوندی ارگانیک و گسسته پذیر با هم دارند. حل تضادهای درونی نیز جز در عرصه پرتکا پوزیو حل واقع گرایانه تضادهای آن سازمان با جامعه، تضمین پذیر نیست. استراتژی و تاکتیک منطبق بر واقعیت نه تنها تضاد آن سازمان با نیروی متعارض را به نفع آن سازمان حل می کند بلکه ناخالصی ها و ناهمگونی های دستوپاگیر آن را نیز مرتفع خواهد کرد و باعث استحکام هر چه بیشتر درون آن خواهد شد.

رژیم خمینی در مقایسه با رژیم پهلوی از ویژگی های متفاوتی برخوردار بود که در برخورد با

آن می بایست آن ویژگی ها خاص در نظر گرفته میشد. هرگونه همسان بینی بین دو رژیم ساده نگری در این مورد کما اینکه پس از انقلاب ۵۷ تا حدی بودیم به شکست های استراتژیک منجر شده است.

رژیم خمینی که در پناه چتر حفاظتی عظیم ترین حمایت های ملیونی مردم روی کار آمد از همان فردای استقرار بتدریج ما عیت عقب مانده و قرون وسطا پیش به موازات ناتوانی در حل مشکلات اجتماعی با رز شد و بطور تما عدی، پروسه مداخلی شدن را طی کرد. بطوری که در فاصله ای کمتر از ۲/۵ سال به مرور فضای اجتماعی را توسط نهادها و دستگاهها و بزرگوار بکلی مسدود کرد. و مبارزه قهرآمیز را برای نیروهای انقلابی جتناب نا پذیر کرد.

بطور طبیعی ساقط کردن رژیم با این ماهیت عقب مانده، امر لازمی بود ولی از آنجائی که توده های متوهم نسبت به این رژیم هنوز به این لزوم پی نبرده بودند در پی ساقط کردن آن نبودند ابتدا می بایست از طریق کارمدا و متوهمی، این لزوم را برای توده ها، عینی کرد. سپهرهای توده های خواهان تغییر نظام به این مهم اقدام نمود. در غیر این صورت هرگونه پرداختن به حل زودرس تضاد عملی چپ روانه و سکتاریستی بود که جز انفرادی پرت افتادن از توده ها، حا علی بهار نمی آورد. لازم به یادآوری است که اگر مطلق کردن تضاد با رژیم شوپای-حاکم عملی سکتاریستی و چپ روانه بود.

هرگونه مطلق کردن نقاط وحدت با رژیم، هم را ستروی بود و نتیجه اش از زیر پا گذاشتن اصول -  
قربانی کردن آرمانهای موردا دعای چنین گروه‌هایی نبود.

سازمانهای سیاسی در عرصه حاد تضاد بین‌تئوری و عمل، عام‌وخاص‌تر رابطه با رژیم -

خمینی از همان آغاز روی کار آمدن با رژیم عمدتاً دچار بحران شدند تغییر مواضع مکرر، انشعاب  
پس از انشعاب، حتی در مواردی تلاشی تشکیلاتی بره آورد، این بحران بود چنانکه سازمان چریک‌های

فدایی خلق ایران که پیش از انقلاب و تا مدت‌ها پس از آن قوی‌ترین سازمان مارکسیستی  
ایران بود در تلاطم این بحران دچار پراکندگی و افتراق متعددی شد بطوریکه در نیمه  
اول سال ۱۳۶۲، یازده جریان کوچک و بزرگ (سازمان گروه سخن محفل) خود را جزو طیف فدایی می-  
دانستند: (۶)

در طی مدت چهار سال گذشته، بر نیروهای مدعی حل مسائل مشابهی گذشته است بسیاری از -  
سازمانها در اولین بحران از درون بهم ریختند و بسیاری مواضع خود را سریعاً تغییر دادند.

در بسیاری از نیروها انشعاب صورت گرفت و به جرات می‌توان گفت پراکندگی همراه با فقدان -

نقشه معین، خصوصیت عمده بسیاری از نیروهای مدعی کمونیسم بود. چریکانی خود را در پی -

قدمی تشکیل حزب کمونیست دانستند. اتحاد مبارزان کمونیست به سازمان راه کارگر اتهام مزدور -  
شوری می‌زنند. اقلیت همه را ورشکسته اعلام نموده و مدعی بسیج توده‌های میلیونی می‌شود.

گرموله همه را خرده بورژوا و پی‌پولیسم می‌نامند. هنگامی که مثلاً در موضع نفی شورای ملی مقارن  
استیم از همدیگر سبقت می‌گیریم ولی هنگامی که می‌خواهیم گام در راه ۱۰۰۰۰ ایجاد یا برداریم

و یک اتحاد عمل کوچک را برای حل یک مسأله مشخص صورت دعیم مدعیان نداشته برنامه ویلات فرم -

یک قدم هم کوتاه نمی‌آیند. هر چند وقتیکبار به نقد گذشته خود می‌نشینیم و سرود پیروزی

سر می‌دهیم که راه گذاشته اشتباه بوده و راه درست را پیدا کرده ایم. آیا این اوضاع و -

احوال چیزی جز بحران عمیق تئوریک (سیاسی-پدولوژیک) است؟ ما می‌گوئیم: بحران -

واقعی است. مرزها مخدوش است، رابطه هویتها با صلاحیتها مخدوش چه بسیار کیفیت‌های افراد

مثلاً کارایی تشکیلاتی، دانش تئوریک محض و یا امکانات مالی آنها بدون در نظر گرفتن

صلاحیت و هویت منبشع قدرتگیری می‌شود و اینجا سکه پرنسیب زیر پا گذاشته می‌شود.....

ریشه بحران در عدم تطابق و تضاد بین اندیشه با واقعیت عینی است. اندیشه قادر به پاسخگویی

به واقعیات عینی نیست و این خود را در فقدان تئوری منسجم که بوسیله آن می‌توان تشکیلات

کمونیستی را بنا نموده و سپس با مذاخه جدا در مبارزه طبقاتی به کسب قدرت رسید نشان میدهد.

در بین سازمانهای سیاسی تنها سازمانی که پس از قیام بهمن ماه، کاتکینها و اشتراک‌تئور -

برخورد با رژیم خمینی را از ریطن شناختی واقع بینانه از آن رژیم و شرایط اجتماعی اتخاذ کرد، سازمان مجاهدین خلق ایران بود که به پشتوانه تئوری و عمل منطبق با واقعیت و با رتباط شور-انگیز توده‌ای آن توانست نه تنها وحدت درونی خود را حفظ کند بلکه آثار به مدار بالاتر از-اقتدار و استحکام ارتقا دهد و از اقبال توده‌ای غیر قابل تصویری برخوردار گردد. ابرام این سازمان بر کار صرفاً سیاسی و عبرت‌برداری انقلابی و انعطافات تاکتیکی در مقابل تشدید خشونت‌های رژیم تا مقطع آذرماه ۶۰ دقیقاً از همین شناخت نشأت می‌گرفت و تلاش طاقت فرسای این سازمان در این زمینه که مبادا با اقدامی نسنجیده، ماهیت ضد بشرگر رژیم را پس از موعد، بارز-سازد فضای روبه‌انداد تنفسی را که دوپایه بودن سیستم همچنان کسج دار و مریز آن را حفظ کرده بود مسدود سازد، باز از همین زاویه قابل بررسی است زیرا سازمان‌کار توضیحی تدریجی لازم بود تا مردمی که بعزت عدم درک روشن از ماهیت رژیم خمینی، ملعبه دجالگری‌های او بودند، از او جدا شوند.

مسئول اول سازمان مجاهدین برادر مجاهد مسعود رجوی در این خصوص در اسفند-

۵۹ در مصاحبه معروفش در مورد سازمان بیخار چنین می‌گوید:

"..... تا آنجا که به ما مربوط است، ما جدای از توده‌ها، هیچ شتابی در جانشین کردن یک شکل دیگر مبارزه بجای شکل کنونی آن نداریم. ما هم با خلق و توده‌های مردم، این سرچشمه دانشمندان و - و خروشان همه سیاستها و تاکتیکیهای انقلابی خود در موقع لزوم پیامش را به‌عز و بی‌طریق به ما ابلاغ خواهد کرد."

"..... میان مجاهدین و ارتجاع چه از لحاظ سیاسی و چه به لحاظ اجتماعی عکاسان چنان بالا-گرفته که دیگر تارمویی بیشتر نمانده است چندین ماه است که ما هنوز این تارموی را - هزاران خون جگر (که به‌گوه و کم‌رزدن و زندان‌نوشکنه‌های سابق هزاران بار از آن تحمل کردنی تربود) حفظ کرده‌ایم چرا که اکنون مسأله برای ما نه مسأله شخصی یا گروهی بلکه مسأله توده‌ها و مردمان است که هر روز و هر شب با بیست و در گوشه و کنار کشور به خاطر آگاهان و شرف‌مبارزان و عقیدتی‌خودشان و هواداری از مجاهدین آزار ببینند و شکنجه شوند، شهید بدهند، بی‌خانمان شوند..... بلکه دیگر مسأله، مسأله بانگروه کوچک روشنفکری نیست که تأثیر کلماتی مواضع آن از - ابعاد محدود تجاوز نکند و درست بهمین دلیل نیز برای این که هر چه بیشتر فدا کنیم با بیستی بینارزیس، فدا سبه کنیم تا هپی چیز بدون اخذ نتیجه مطلوب انقلابی فدا شده باشد و اینجاست که ما اگر لازم باشد چنانچه نتوانیم دقیقاً به موقع برسیم حتی ترجیح مدهیم کمی دیگر

کنیم تا این که خیلی عجولانه وزود تصمیم بگیریم. حال بگذار تا پیکار آن هزاران خون جگرزا هزار تزلزل، هزار شیوه، رفرمیستولیبرالی، هزار بار تسلیم طلبی، تاویل کند (۸)

از سرفصل تاریخی ۲۰ خرداد ۱۶۰۶ بعد مجاهدین با اتخاذ تاکتیک محور، مبارزه مسلحانه انقلابی با وجود ده ها هزار شهید و بیش از صد هزار زندانی، نه تنها غریبه ای استراتژیکی نخوردند بلکه جز در یک مورد اذیت مقطعی عملیات نظامی، توان تئوریک، سیاسی، نظامی و تشکیلاتی آنها، سیرن صعودی را طی کرد. در مورد فائز نوین مبارزه گفته اند باید گفت:

"حتی اگر رژیم موفق به داغان کردن جنبه مقاومت هم نبود، ۲۰ خرداد با دو تعبیر در تاریخ طبقاتی ثبت میگردد، مبحران و بن بست چپ ما رکیستی را دیگال، تشبیت اسطوره، مقاومت و سرسپردگی تمام به آرمانهای متعالی انسانی مجاهدین. اما رژیم فعلی این آرزو را به گور خواهد برد. جنبش مقاومت به حیات خود ادامه میدهد، توده ها برخاسته اند و انقلاب نوین ایران، برگامهای استوار خویشتن به پیش خواهد رفت. ۲۰ (۹).

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

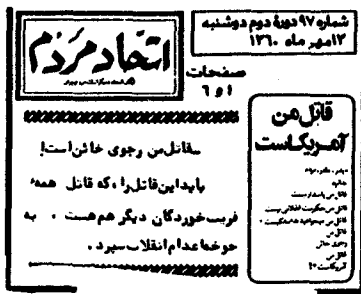
سند اعلی آزادی و استقلال میهن در خون تبیده، ماه رژیم ددمنر خمینی است که حاکمیت ریشه در جهل و جوران، جزویرانی فقر، تورم، بیکاری، زندان، شکنجه و گشتار یعنی نابودی حریت و نسل، بران مردم ما حاکمی بیار نیاورد. اکنون تحقق آزادی، استقلال و عدالت حتماً عجز و رراستی مبارزه با این رژیم میسر نمیشود و هرگونه اقدام سیاسی در جوهر خود باید قلب این تماماد اعلی را نشانه رود. طبیعی است طفره رفتن از این وظیفه، متقدم، گامدر جهت تداوم سلطه و بیرانگر این رژیم و اساساً به زیان خلق و انقلاب خواهد بود، خاصه اگر این طفره رفتن به ضدیت هیستوریک با قوی ترین و بی بدیل ترین نیروی ضد رژیم خمینی مقرون باشد، ابعاد مساله را فاجعه انگیزتر خواهد کرد. ضدیت با سازمان مجاهدین خلق که بعد از تشکیل شورای ملی مقاومت ضدیت با این شورا نیز به آن عمیقه شد، طیف گسترده ای را در بر میگیرد که در آن سوی ضد انقلاب غالب و مغلوب، بسیاری از گروه ها و سیاسی و افراد مدعی دموکراسی و استقلال را میتوان یافت.

هدف محوری ضدیت با کادرهای مسئول سازمان، بخصوص مسئول اول آن است. آغاز آن به زمانه پیشتر از به اصطلاح افشاکری ها و عوامل حزب جمهوری علیه برادر مجاهد مسمود رجوی برمیگردد. ولی چنانچه ۲۰ خرداد ۶۰ تشدید می شود و سالکان رنگارنگ راه، ولایت سفیانی خمینی هریت همگواها رسانه های گروهی رژیم به موازات تلاش همه جانبه برای دستگیری کادرهای مسئول سازمان مجاهدین، به لجن پراکنشی پردازند.

حزب خاکن توده در اتحاد مردم (شماره ۹۷ دوره دوم، ۱۲ مهر ۱۳۶۰) در تأیید و اسپین

سخنان یکبار توپین محکوم به اعدام، به نام "احمد جان فشان وظیفه" (۱۰) که در آنجا برادر مجاهد مسعود رجوی را قاتل خود معرفی می کرد (۱۱) و قیاطنه می نویسد:

"بدر مادر مردم / بدانید قاتل من، پاسدار نیست/ قاتل من حکومت انقلابیست/ قاتل من می خوا عیبیدانید کجاست؟ / قاتل من رجوی خاشن/ قاتل من آمریکا ست"



در کنار آن عم باز با شمال بی شرمی اضافه می کند:

"باید این قاتل را، که قاتل همه فریب خوردگان دیگر، هم هست به حوض اعدام سپرد."

در اینجا نکته ای لازم به یادآوری است و آن این است که فیلم تلویزیونی آخرین لحظات

زندگی این فرد که تلویزیون رژیم خمینی پخش کرده بود با پادرمیانی تنی چند که "هژمونی مجاهدین را سیاه تر از هژمونی خمینی می دانند" بهمراه فیلم انفجار مقر حزب جمهوری برای محکوم کردن سازمان مجاهدین وتبرئه خمینی در روز ۱۲ ژوئیه ۱۹۸۴ در دادگاه "گرزی" پاریس که برای محاکمه پنج هواپیمار ایرانی ایرانی تشکیل شده بود نمایان داده شد ولی خمینی در اظار جهانیان رسواتر از آن است که بتواند این ترفندها را تطهیر کرد. کما اینکه این دادگاه نیز با تمام این دست و پا زدن ها به دادگاه محترمیت خمینی تبدیل شد.

ضد انقلاب مغلوب نیز همسو با رژیم در فدیت با مسئولین سازمان عمان خزعلاتی را واگزیبه می کند که از دهانوسایل ارتباط جمعی رژیم متممعد می شود:

"مسئله عمده این است که این سبزی فروش ها و بسته فروش ها بی را که برای "اخذ ذی" و رذن دخل معکشند ۱۰۰۰۰۰۰۰۰۰ از زمینها و مخلوقدکتر فرانگیشتن هم لاشعورترینند ولابد فردا به فرمان فرمانده بزرگداستان در پاریس ۱۰۰۰ بیچاره به بیراهه افتاده می شود: سردار شهید"

اسلام راستین"

در تمام این سه ساله خونین، ما بیشتر از سران مجاهدین برای بچه‌های مجاهد خون خورده ایم

چون این بچه‌ها بچه‌های ما هستند که با چند کتاب و یک مسلسل و یک تفنگ خودشان فاشوس\* و ترنج\* و هفت تیر\* به آرتیستهای زیرزمینی مبدل می‌شوند و به القابی چون بسیجی و پاسدار و مجاهد و فدایی و پیکاری و اقلیتی مفتخر می‌گردند و یکدیگر و سبزی فروشها و بستنی‌فروشها را در راه پیروزی انواع و اقسام حکومت‌های زحمتکشان و پرولتاریا، تکه تکه می‌کنند ..... و نیز در فرانسه فرضا\* پلیس با یک گردان سرباز مسلح به پاسداری و نگهبانی شبانه روزی این فرماندهان و سرداران شجاع می‌پردازد تا قطره‌ای خون از دماغشان جاری نشود\* (۱۲)

\*آیا به راستی قاصد مسئول اول فکر می‌کنند که این جوانان بدبخت و در خون غلتیده پرتده‌زر - خرید و آدم\* ایشانند که این چنین با دست باز و دل گشاد برای جبران اشتباه رهبری - قتلگاه و پای چوبه‌دار روانه می‌کنندشان. آیا این پیرشدگان، بگر گوشه\* خانواده و - ثروت اجتماع یا پدر و مادر نبوده‌اند؟ آیا اینان تعلق دیگری جز تعلق به مجاهدین نداشته‌اند که این چنین به ثمن بخری\* فروشدشان\* (۱۲)

از عهد انقلاب غالب و مغلوب انتظاری جز این نمی‌توان داشت ولی تا سفاک اینجاست که برخی از گروه‌های سیاسی نیز در جنبه این ضدیت با رهبری مجاهدین خود را گرفتار کرده و می‌کنند: سازمان پیکار ۰۰ کارعناد و خصومت کور خود را با مجاهدین بجایی رسانده که در این شرایط بغایت حساس و مخاطره‌آمیز به اعصاب و هواداران خود گفتوا\* می‌جدا کردن توده‌های سازمان مجاهدین از رهبرانشان را عذر می‌کند و تحت‌عنوان اتحاد از پایین با نهایت بی‌مسئولیتی تخریب ارتش - سطات مبارزاتی اعضا و هواداران مجاهدین را یگانه سیاست صحیح و عملی در مقطع کنونی\* (۱۴) قلمداد می‌کند! (۱۵)

\*..... رهبری مجاهدین خلق را تمايلات تسليم طلبانه، نوسان پرتلزل و جنجال‌های عوام فریبانه با استفاده از دروغ، نیرنگ و ریا فرا گرفته است. هر روز که می‌گذرد رهبران مجاهدین و وفاداری خود را نسبت به سیادت سرمایه بیشتر و بیشتر اعلام می‌دادند. اشتباه امثال مجاهدین در این است که ۵ سال بعد، با اجرای ریاضی می‌گذارند بدون توجه به این واقعیت که جا معه - تغییر کرده است ..... مگر رهبری مجاهدین، بعد از ۵ سال (به‌بخید قبل از ۵ سال) پا چای خمیسی نگذاشته‌اند؟ ... فرض کنید امروز مجاهدین قدرت سیاسی را در دست داشتند و بجای نشریه مجاهد و - رادیو مجاهد، تلویزیون مجاهد هم داشتند! در آن صورت حتماً مسئول امنیتی هم داشتند\* (۱۶)

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

حال که "شورا برای کسی جاذبه‌ای ندارد" و ۷۰۰۰ مردم "در مجموع به آن هیچگونه اعتمادی ندارند" (۱۷). رهبران مجاهدین معارضه‌ها و قدرت مطلقه خمینی را با قدرت فرد دیگری عوض کنند و الهام بخش رهبران نالایق؛ در "استراتژی کسب قدرت سیاسی، خمینی استویشمسه سعی دارند خفقان ایجاد کنند." سیاست کاسبارانه "شیوه‌های توطئه‌گرانه" اتخاذ می‌کنند "و برای جبران کننده‌هاست تردید و تزلزل نسبت به انقلاب را در پی عوام فریبی لاپوشانی می‌کنند" (۱۸) و خواهان روی کار آمدن یک حکومت فوق مردمی (۱۹) هستند پس کدام نیرو، این چنین رژیم سفاک خمینی را به "سراسیمی سقوط" افکنده است؟ مقاومت شورا نگیزی که از هزاران هزار داغ و درد و آسایش و شعله و آوارگی و اعدام همچنان - حکومت به پیش می‌تازد و به تهدید اصول رژیم رویه مرگ خمینی بدل شده است از کدام سرچشمه زوال نا پذیر می‌جوشد؟ اگر شورا ملی مقاومت و مجاهدین خلق در بین توده‌ها پایگاه‌هایی ندارند کدام نیرو از چنین پایگاه‌های برخوردار است؟ اگر مجاهدین آلترناتیو بورژوا لیبرالی رژیم هستند، جانشین دموکراسی و استقلال طلب رژیم کدام نیرو است؟ در برابر این پرشوها هر گروهی پاسخی دارد عمدتاً خود را تنها آلترناتیو معدان ننسند. حتی نوگرایی اختیار نیز وقتی از رهبران مجاهدین خلق با عنوان مدعیان دروغین دموکراسی (۲۰) نام می‌برد، بلافاصله خود را دمکرات ترین و در ضمن قویترین نیروی شماره بدون اینکه قصد داشته باشد گروه‌های سیاسی درون صف خلق را که از آنها نام بردم، با نوکران امپریالیسم در یک - ردیف قرار دهد. در خاتمه، بی‌مناسبتی بینیم چند فاکت مشخص از مدعی دیگری که خود را قادر به بسیج میلیونی توده‌ها و تنها آلترناتیو رژیم محترم خمینی میدانند و می‌گویند:

"امروز در ایران سازمانی که قادر است در مقابل همه این گروه‌ها و دسته‌های ریزو درشت با ایستد و یکا آنها را افشایی اعتماد کند و توده میلیونی را علیه رژیم جمهوری اسلامی بسیج کند (۲۱) ما شیء اکنون تنها یک سازمان انقلابی پیگیر یعنی سازمان چریک‌های فدائیان خلق ایران است. ما به سازمان سراسری مارکسیست‌لنینیست، بمثابه سبلمبارزه آشتی نا پذیر علیه امپریالیسم و ارتجاع طبقاتی، بمثابه دشمن هرگونه سازشکاری باقی مانده است که همچنان با عزمی راسخ و به شیوه‌ای انقلابی به مبارزه خود ادامه میدهد و پیگیرانه از موضع طبقه کارگر و از منافع توده‌های زحمتکش دفاع می‌کند. در اینجا سکه تمام نیروهای متحد ضد انقلاب تمام جانشین خود - فروختگان، تمامی یاران نیمه راه انقلاب و مرددین آغاز نموده اند تا شاید این سنگر استقامت پرزلزله و قاطعیت و سازش نا پذیری را در هم می‌کوبند." سازمان ما بمثابه یگانه سازمانی که از دموکراسی پیگیر دفاع می‌کند (۲۲)

شورای ملی مقاومت \* و مجاهدین خلق در مورثی از "ناکامی قطعی و احتضار و منجول" (۲۳)

بیرون می‌آیند، که تحت رهبری سازمانی که "سنگر استقامت پرولتری و قاطعیت سازمانش نا پذیر" است، آینده سازمانی که کلید بسیج میلسونی خلق در کف با کفایت آنهاست و مالک یگانه خط - و مشی بیگیر و انقلابی هستند و امروز در سراسر ایران در خون نشسته، توده‌ها بنا به رهنمون ظفر نمودن آنها مبارزه می‌کنند.

بهر حال، ای شورای ملی مقاومت و سازمان مجاهدین فرورفته در منجلاب ای کسانی که توده‌ها به شما اعتقادی ندارند، مروره الو شقای شما این است و حرف آخر ما بشتا بیدار: " سازمان ما بشتا به تنها سازمان مارکسیست لنینیست سراسری ایران بعنوان سازمانی که از مواضع طبقه کارگر از منافع عموم توده‌های زحمتکش دفاع می‌کند. حقانیت خود را در مبارزه کسب کرده است، این سازمان رزمندگوسانها پذیرای خود را مدیون مبارزه قهرمانانه و ایستادگی و مقاومت عزاران فدایی و پشتیبانی توده‌هایی که هم اکنون در سراسر ایران علیه رژیم جمهوری اسلامی پیگار میکنند و تحت هر شرایطی به این مبارزه خود ادا خواهند داد....."

ما قادریم حمایت توده‌های وسیع مردم را در مبارزه علیه رژیم جمهوری اسلامی و تمام خطر انحرافی کسب کنیم و تردیدی نداریم که پیروزی از آن ما خواهد بود.

اما مجاهدین خلق علی‌رغم جنجال‌های تبلیغاتی شان مدام حمایت توده‌ها را از دست می‌دهند و خط منی آنها با شکست روبرو شده است، یک راه برای نجات آنها از شکست قطعی باقی مانده است. راه بریدن از بورژوازی لیبرال و پیوستن به نیروهای پیگیر انقلابی، پذیرش برنامه و تائید مابقی که تا مین کننده منافع توده‌ها در مرحله جنبش انقلابی است. ما همیشه گفته ایم و امروز نیز دوباره می‌گوییم که در هر لحظه حاضریم بشرط آنکه شما دست از اتحاد با بورژوازی که دشمن خلق است بردارید برنامه حداقل پرولتاریا (۱۴) را در انقلاب که تا مین کننده منافع عموم خلق در مرحله جنبش انقلابیست بپذیرید، با شما متحد شویم و یک مبارزه - متحد را علیه امپریالیسم و ارتجاع طبقاتی پیش بریم. (۱۵)

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

۱- عوشی مینه

۱- تبیین جهان فصول دوم (شتاب با سرعت روز افزون جریان تکامل) ۴۰۸

۲- پیام آزادی شماره ۱۵ مهر ۱۰

۴- پیام آزادی شماره ۲۱ مهر ۸۴

۵- آثار منتخبه لنین فارسی ص ۸۷



۶- مجاهد شماره ۱۸۷-۲۹ دی ۶۲ صفحات شورا مقاله آقای مهدی سامع

۷- بحران در جنبش کمونیستی ایران، وراه حل بیرون رفتن از آن و نقش ما مهدی سامع-شهریور ۶۲-  
ص ۱۶-۱۷

۸- مجاهد شماره ۱۱۴- ۲۶ اسفند ۱۳۵۹ صفحات ۴۰ و ۳۸

۹- گامنامه دولت و انقلاب شماره ۴- ۲۶ بهار ۶۲

۱۰- هویت گروهی این شخص در نشریه کمونیست شماره ۹ سال اول ۲۰ خرداد ۱۳۶۳ بیکاری ذکر شده است

۱۱- صحنه قبل از اعدام این فرد را تلویزیون رژیم خمینی نشان داد. (حدوداً واپیل مهر ۱۳۶۰)

۱۲- پیک نجات امینی شماره ۳۶ اول اردیبهشت ۶۲

۱۳- نهضت شماره ۷۱ ص ۴- ۴ مرداد ۱۳۶۲

۱۴- پیکار شماره ۱۱۵ ص ۲

۱۵- پیام آزادی شماره ۲ ص ۶- ۹ مهر ۶۰

۱۶- از اعلامیه سازمان چریکهای فدائی خلق ایران ( اقلیت ) کمیته خارج از کشور - ۱۳۶۲/۵/۱۰

۱۷- مباحثه نشریه جهان بایکی از اعضای کمیته مرکزی سنجقا ( اقلیت ) - ۳۰ سپتامبر ۱۹۸۱

۱۸- اعلامیه سنجقا ( اقلیت ) - کمیته خارج از کشور ۱۳۶۱/۵/۱۰

۱۹- پیشرو - کوموله شماره ۲ دوره جدید تیر ۶۲ ص ۲۹

۲۰- نهضت شماره ۶۰- ۴ بهمن ۶۱

۲۱- نشریه کار اقلیت شماره ۱۶۶

۲۲- کار سرمقاله شماره ۱۵۸

۲۳- نشریه کار شماره ۱۶۶

۲۴- پلاتفرم مشترک اقلیت و راه کارگر

۲۵- سرمقاله نشریه کار شماره ۱۵۸

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

# مصاحبه با آقای

## مهدی سامح

س - بنظر شما حماسه سیاهکل بعنوان يك نقطه عطف در جنبش مارکسیستی ایران از چه

زمینه‌هایی ریشه گرفت ؟

ج - حماسه سیاهکل يك تغییر کیفی (جهش) از شرایط ذهنی جامعه ما بطور عم و در جنبش کمونیستی ایران بطور خاص بود. بررسی این جریان با بررسی شرایط ذهنی حاکم بر جنبش در آن شرایط میسر است. البته ذکر این نکته را لازم میدانم که این جهش و تغییر، خود ناشی از تغییراتی بود که در شرایط عینی مبارزه طبقاتی بوجود آمده بود. اما این رابطه، يك رابطه بلا فصل و کاملاً مستقیم نبود. اتخاذ این شکل از مبارزه که ضروریات آن مرحله از جنبش آنرا ایجاد میکرد، محصول شرایطی بود که در سالها بعد از کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد ۲۲ و پس از جریان‌های اول دهه چهل وقوع پیوست. کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد که بدست عوامل سیا و امپریالیسم امریکایی، صورت گرفت منجر به شکست جنبش ملی ایران به رهبری دکتر محمد مصدق شد، پروسه سلطه بلا منازع امپریالیسم امریکایی بر جامعه ما تسریع نمود. متأسفانه در آن شرایط جامعه ما فاقد يك حزب سازمان یافته یا جبهه انقلابی نیرومند برای مقابله با این کودتا بود. حزب توده بعلاوه اپورتونیسم حاکم بر آن در لحظه مناسب مقاومت مسلحانه میدان را خالی نمود و عوامل کودتا توانستند پایه‌های حکومت خود را محکم و تمام سازمان‌های سیاسی و مردمی را درهم شکنند. این تغییر سیاسی در جامعه ما، الزاماً باید به يك

تغییر در اوضاع اقتصادی ایران منجر میشد.

رفرم امپریالیستی در سال ۱۹۴۱ در شرایطی که با زهم جامعه ما فاقدیک جریان نیرومند انقلابی بود سلطه بورژوازی وابسته و امپریالیسم آمریکا را که از کانال حکومت دیکتاتور شاه عمل میکرد بطور کامل برمیمن ما حاکم نمود. این ساختار اقتصادی را جباراً روبنای مناسب خود یعنی دیکتاتور قلمیستی را که پایه های طبقاتی اش بخش بوروکراتیک بورژوازی است ایجا پد مینمود. دیکتاتور شاه با تسلط کامل بر کل جامعه توانست تمام سازمانهای سیاسی و تشکل های توده ای را نابود کند و با آنکه این رفرم از نظر عینی تفاوهای را شدت وحدت داده بود ولی بک تغییر در روابط شناخته روزمره توده ها و بک تغییر (جابجایی) وسیع در صف بندیهای طبقاتی جامعه ما بوجود آورد. در آن شرایط جنبش خود بخودی در جامعه ما گرا بتر به افول ورکود پیدا کرد. از نظر سیاسی هم حزب توده و هم جبهه ملی فاقد جوهر انقلابی برای تطبیق با شرایط خاص آن دوران بودند.

اگر این جریانات دارای آن پتانسیل و جوهر انقلابی بودند خلق ما مجبور نبود این راه سخت پیچیده و طولانی را پس از کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد تا کنون طی کند. در این رابطه بویژه اپورتونسم حزب توده ضربات سنگینی به جنبش رها پسی بخش خلقهای ایران وارد آورد.

پس از شکست استراتژیک حزب توده و تسلیم و فرار زبونانه رهبری این جنبش در ۲۸ مرداد، دورانی از رکود در فعالیت سیاسی نیروهای کمونیست بوجود آمد دوران کوتاه فعالیت در سالهای ۲۹ تا ۴۲ دوران تعیین تکلیف اشکال مبارزه سنتی بود. وقتی صحبت از تعیین تکلیف اشکال مبارزه سنتی مبارزه میکنیم بدین معنی است که مشخص شود راه رهایی چگونه طی خواهد شد. میدانید که در آن سالها حتی مبارزه خمینی با دیکتاتور شاه محدود و فاقد جوهر انقلابی بود. در این دوران مبارزین ایران، بن بست های مبارزه ی آرام سیاسی و اشکال سنتی تشکیلاتی را آزمایش میکردند و در این رابطه درسهای گرانهایی میگرفتند. حزب توده، نهضت آزادی، جبهه ملی، حزب ملت ایران و ۰۰۰۰ به بن بست کامل رسیده بودند.

در عرصه بین المللی، این سالها همزمان با رشد جنبشهای وسیع رهایی بخش است

و در این شرایط، اختلافات چین و شوروی با لامیگرفت سالهای دهه چهل، سالهای رشد جنبش مسلحانه در سراسر جهان بود. مبارزه انقلابی در کوبا، الجزایر و ..... در حال رشد بود.

پایه‌های نوع مشخصی از خط مشی، تشکیلات، ریخته شد که بعدها در کوبا، الجزایر، آنگولا، موزامبیک، گینه بیسائو و آخرین آن، همین چند سال قبل، در نیکاراگوئه نتیجه داد. در آن شرایط، در مقابل عناصر انقلابی ایران، سؤال چه باید کرد؟ قرار گرفت. عده‌ای که عمدتاً در خارج از کشور بودند، آلترنا تیوی از نوع انقلاب چین ارائه میدادند. عده‌ای هم که عمدتاً در داخل بودند از انقلاب کوبا متاثر بودند. در اینجا دریا سخ به این سؤال که آیا باید در پیروسه کار آرام سیاسی، حزب طبقه کارگر تشکیل شود و این حزب تا آماده شدن شرایط عینی به کار آرام سیاسی بپردازد؟ انقلابیون ایران پاسخ منفی دادند. آنها اعلام نمودند که پیروسه تکوین شرایط ذهنی ایجاد سازمان رزمندگی و آمادگی برای قیام، در خود مبارزه مسلحانه بوجود می‌آید و دیکتاتوری مانع تحقق پیروسه مبارزه بر اساس اشکال قبلی است.

در این رابطه رفیق کبیر مسعود احمدزاده یک جمع بندی بسیار خلاصه از شرایط حاکم بر جنبش ارائه میدهد. وی اعلام میکند که مشخصه‌های شرایط کنونی، تجمع ساده نیروها، رشد خودبخودی آنها و جدا بودن آنها از شده است. منظور از تجمع ساده، یعنی جریان‌های سیاسی در حد مطلق و گروه‌های کوچک و غیر موثر بوده و بیشتر از این حد رشد نمیکند. منظور از رشد خودبخودی، یعنی اینکه جریان‌های سیاسی فاقد برنامه و استراتژی برای به پیروزی رساندن جنبش‌های بخش و کسب قدرت سیاسی هستند. معنی جدا بودن از توده‌ها نیز مشخص است. رفیق مسعود اعلام میکند که تنها مبارزه مسلحانه است که این وضعیت را خاتمه میدهد و تجمع ساده را به شکل موثر، رشد خودبخودی را به رشد آگاهانه و هدفمند جدا بودن از توده‌ها به حرکت در جهت پیوند با جنبش توده‌ای تبدیل می‌کند. رفیق کبیر بیژن جزئی نیز این نقش را چنین جمع بندی می‌کند:

پیشاهنگ قادر نیست بدون اینکه خود مشعل، سوزان و مظهر فداکاری و پایداری باشد توده‌ها را در راه انقلاب بسیج کند. آنچه بر آهن سرد،

توده ها در دوره خمودی موثر می افتد آتش سوزان پیشا هنگ است  
از خودگذشتگی و جانبازی حاصل رنج و مشقت توده است انعکاس خشم  
فروخورده توده است که بصورت آتش از درون پیشا هنگ زبانه می کشد.  
شور انقلابی پیشا هنگ متکی به مصالح مادی توده است و به این سبب است  
که سرانجام انرژی ذخیره توده را به انفجار می کشاند.

بطور خلاصه زمینه های حماسه سیا هکل و آغاز مبارزه مسلحانه وجود شاه،

شکست استراتژیک رفرمیسم، سازشکاری و اپورتونیسم، سازمانهای سنتی و رشد جنبشها  
مسلحانه در کشورهای تحت سلطه می باشد.

از اینجا بدینست خلاصه ای هم راجع به چگونگی تشکیل سازمان بگویم. جریان فدایی

مشکل از دو گروه بود که جداگانه تا سال ۴۹ فعالیت می کردند. گروه اول توسط

رفقای شهید بیژن جزئی، حسن ضیا ظریفی و عباس سورکی رهبری می شد. این گروه

در سال ۴۲ تشکیل و در سال ۴۶ یک ضربه اساسی خورد. باقی مانده گروه، سازماندهی

مجددرا آغاز کردند و تحت رهبری رفقای شهید علی اکبر صفایی فراهانی، (که با

همکاری رفیق شهید محمد صفاری آشتیانی مدت در جنبش فلسطین در رده فرماندهی

فعالیت می نمود) حمید شرف، اسکندر مادی نژاد، غفور حسن پور قرار داشت. تیم

جنگل از این گروه تشکیل شده بود. گروه دوم زیر رهبری رفقای شهید مسعود احمدزاده،

عباس مفتاحی و امیر پرویز پویان بود. این دو گروه از اوایل سال ۴۹، همکاری

نزدیکی را آغاز کردند بطوریکه یکی از رفقای گروه دوم (رفیق شهید فرهودی)

توسط رفقای گروه دوم به جنگل فرستاده شد و در تیم جنگل. معاون فرمانده تیم بود

(فرمانده تیم جنگل رفیق شهید صفایی فراهانی بود) پس از درگیریهای جنگل و

شهادت دوتن از رفقا در این درگیریها و اعدام و حبسها ۱۲ نفر از رفقای دیگر

در ۲۶ اسفند ۴۹، گروه اول، اقدام به اعدام انقلابی فرسیو و گروه دوم اقدام به

عملیات خلع سلاح نگهبان اصلی کلانتری قلهک نمود. در فروردین ۵۰ این دو گروه

در هم ادغام و چریکهای فدایی خلق ایران را که به وسیله، رفقا مسعود احمدزاده،

عباس مفتاحی، حمید شرف، امیر پرویز پویان و اسکندر مادی نژاد رهبری میشد

تشکیل دادند.

س - جنبش سیا هکل چه ارزشهای نوینی را وارد جنبش مارکسیستی بطور اخف و جنبش

انقلابی تمام مردم بطور عام نمود؟

ج - ما حما سه سیا هکل را يك رستاخیز در جنبش کمونیستی ایران میدانیم در واقع با شروع مبارزه مسلحانه، جنبش کمونیستی ایران، دوران نوینی را آغاز نمود و از این جهت نام کمونیسم و فدایی در میهن ما بهم گره خورد. حما سه سیا هکل هم در عرصه تئوری و هم در عرصه عمل، ارزشهای بسیاری آفرید. در عرصه تئوریک، ایمان مارکسیسم - لنینیسم خلقی و توجه دقیق به این امر که منبع و محل استخراج تئوری انقلاب، نسل آینده های کتابی و قطب های کمونیستی بلکه واقعیات مبارزه طبقاتی در جامعه خود ما است و نیز با این امر که آموزش مارکسیسم دگم نیست بلکه رهشون عمل انقلابی است در زمینه عمل نیز بروحیه یأس، ناامیدی، محافظه کاری، کار غیر هدفمند، لیبرالیسم، کار غیر تشکیلاتی، خرده کاری و ۱۰۰۰۰ اینها مسلماً عملی نمی شد مگر آنکه به قول رفیق مسعودا حمدزاده که می گوید: شرط صداقت انقلابی برخورد جدی با مسایل است با مسایل جنبش و انقلاب بطور جدی برخورد میشود. این برخورد جدی رفقای فدایی در آن سالهای سیاه بود که منجر به شکست آن جریانات و افرادی شد که در توفهم و تصور آن نقشی بی بودند که زمینه های به پیروزی رسیدنش مدتها قبل از بین رفته بود. در ضمن رفقای فدایی با مبارزه قهرمانانه و هدفمند خود يك ارتباط طر قاطع و لاینفک بین مبارزه برای رهایی سیاسی و مبارزه طبقاتی طبقه کارگر برای رهایی اجتماعی ایجاد کردند. میدانید که در زندانهای شاه پس از ورود نیروهای مدافع مشی مبارزه مسلحانه جو زندانها تغییر اساسی نمود. زندانهایی که در آن تنها زندگی روزمره میکردند و به قول معروف حبس میکشیدند به يك صحنه مبارزه سیاسی تبدیل شد. مسأله فرار از زندان که وظیفه هر زندانی است که بدان فکرمی کند به يك مسأله مهم تبدیل شد. مسأله مقاومت، مسأله تحریک، مسأله تطبیق با شرایط سخت، مسأله ارتباط با مبارزه خارج از زندان، در این مورد حتماً میدانید که تمام آثار رفیق جزئی در زندان نوشته شد و توسط عده ای از رفقا از زندان خارج میشد و ۱۰۰۰۰ اگر بخواهیم به اساسی ترین مسأله ای که حما سه سیا هکل وارد جنبش انقلابی ایران کرد بپردازیم این نکته است که همانند فلاسفه قدیم، جنبش سیاسی ایران قبل از حما سه سیا هکل به تفسیر شرایط جامعه

می پرداخت، سیاهکل نقطه آغاز حرکت برای تغییر شرایط بود. حرکت برای رها یسی،  
برای انقلاب اجتماعی.

پس - همزمانی تقریبی پیدایش حماسه سیاهکل و جنبش مجاهدین خلق را چگونه ارزیابی  
میکنید؟

ج - اگر به تاریخ جنبش دمکراتیک - فدا میریالیستی ایران از مشروطه تا کنون با  
دقت نگاه کنیم خواهیم دید که در این جنبش جریان‌ها مختلف فکری با مرزبندی‌ها  
مشخص سیاسی - ایدئولوژیک - اقتصادی که بنا را بر آنها به ازاء طبقاتی مشخص هم بوده،  
وجود داشته و دارد. در این پروسه ما با نیروهای مواجه می‌شویم که به معنی دقیق  
کلمه، انقلابی هستند، چه کمونیست‌های انقلابی و چه دمکرات‌های انقلابی. البته  
این دو جریان‌ها را ی کمیت و کیفیت متفاوتی در دوران‌های متفاوت بوده اندولی  
یک عنصر ثابت در آنها وجود داشته و این را دیکال بودن آنهاست. طبعاً این  
رادیکالیسم نیز همیشه با یک با رثا بستی در هر دو جریان عمل نمی‌کرده. مناسبات

آنها نیز همیشه بر طبق یک فرمول و قرارداد ثابت نبوده و بستگی به مسائلی که در  
جامعه و درون هر یک می‌گذشت متفاوت بود. البته من در اینجا وارد تحلیل این روابط  
و موضع گیری‌ها در تاریخ خود نمی‌شوم، آنچه که من از این مقدمه کوتاه می‌خواستم استفا  
کنم مربوط به سؤال شماست. زیرا من این همزمانی را صرفاً در رابطه با مبارزه مسلحانه

نمی‌دانم. ریشه این همزمانی و بهتریگویم ریشه شعاری که مردم در انقلاب ۲۲ بهمن  
می‌دادند ( منظورم شعار درود برفدایی - سلام بر مجاهد) در جنبش‌ها بی‌بخش میهن‌ماست.

فدا بیها تمام عناصر مثبت، سازنده و انقلابی آنچه پس از مشروطه تحت نام کمونیسم  
فعالیت میکرد استخراج و آنرا جزئی از اندیشه و عمل خود ساختند. آنچه با پیدایجاد

اولین هسته‌های سوسیال - دموکرات سدر ایران تا تشکیل حزب کمونیست تا مبارزه  
مخفی دکتورارانی تا تشکیل حزب توده و شکست استراتژیک آن و تا ایجاد گروه‌ها

و محافل ما ثوئیستی آموختنی باشد فدایی‌ها نسبتاً آموختند. مجاهدین نیز به همین  
ترتیب در جنبش ملی ایران. میدانید که فداییان یک آلترناتیو انقلابی در مقابل

جریان حزب توده و مجاهدین نیز یک آلترناتیو انقلابی در مقابل جریان نهضت -  
آزادی بودند. حتی کلمه فدایی و مجاهد نیز ریشه در تاریخ جنبش‌ها بی‌بخش میهن

ما دارد. در بسیاری از جنبش‌های ایران و بویژه در مشروطه این واژه‌ها مورد

استفاده انقلابیون قرار گرفت. اینها را برای این گفتم که نتیجه بگیرم وجود این نیروها يك امر تصادفی و اتفاقی نبوده و ضروریات رشد جنبش‌ها یی بخش آنرا ایجاب می‌کند و بنظر من این را قطعاً می‌توان گفت که تا وقتی این مرحله از جنبش به سرانجام قطعی خود نرسد این دو جریان با هدایت‌های مشخص خود با تما یزاتی که با هم دارند در کنار هم در این مبارزه مشترک در راه مشترک و علیه دشمن مشترک خواهند بود و طبیعاً این اشتراك منافع در حین اختلاف ایدئولوژیک و اساساً هراس‌تراک منافع انقلابی، خاری بر چشم نیروهای تنگ‌نظر، کوتاه بین و دگماتیستی است که رشد جریان‌ات انقلابی، منافع حقیرانه آنها را تأمین نخواهد کرد. بویژه آنکه در رابطه با ارتباط و دلیل وجودی این دو جریان اینهم به ثبت میرسد که هم‌پنلجریان ضد کمونیست نمی‌تواند فدا مپریالیست و انقلابی باشد و هم يك جریان ضد مجاهد، غیر کمونیست و غیر مجاهدنیست بلکه ضد در اینجا به معنی دشمنی و ستیزاست اما از نظر تاریخ، قبل از حمله سیاه‌هکل، رابطه مجاهدین و فدا ییها يك رابطه پیشرفته‌ای نبود. در سال ۵۰ به علت ضرباتی که بر هر دو سازمان وارد شد این ارتباط نتوانست بدون مانع پیشرفت کند در عوض در زندان‌های شاه، روابط محکمی، بین فدا ییها و مجاهدین بوجود آمد. اهداف مشترک، مبارزه مشترک، علائق و عواطف مشترک را بوجود آورد. از سال ۵۱ تا تحقق کودتای آنا رشیستی - سکتاریستی در سازمان مجاهدین که منجر به غلبه خط اپورتونیستی راست بر کودتاگران شد روابط دو سازمان در خارج از زندان پیشرفته‌ای داشت. در زندان نیز در همین مقاطع بحث‌های سازنده‌ای بین دو جریان وجود داشت که در نیمه دوم سال ۵۱ نقطه کیفی خود را طی می‌کرد و در فروردین سال ۵۲ به نتیجه قطعی رسید و این روابط به کیفیت جدیدی ارتقا یافت. در این رابطه ازرقای فدایی، شهید، قهرمان بیژن جزنی و از برادران مجاهد، شهید قهرمان موسی خیابانی و مسعود رجوی نقش برجسته‌ای ایفا کردند. تا آنجایی که به یاد دارم این روابط تحت فرمولهایی به صورت مدون هم در آمد. و تا وقتی رفیق جزنی شهید شده بود ادامه داشت و پس از آن هم بسته به شرایط و کیفیت نیروهای زندان و اینکه نیروهای مدعی این دو جریان تا چه اندازه دارای هویت



واقعی جریان خودبودند ادا به داشت . اینکه من به نقش مهم و سازنده رفیق جزئی اشاره کردم برای این است که بگویم ساواک واقعاً در به شهادت رساندن رفیق بیژن جزئی یک ضربه مهم و استراتژیک هم به جنبش کمونیستی و هم به مسأله تحقق وحدت نیروهای خلقی وارد آورده . برای اینکه در این رابطه نقش رفیق جزئی به تردید شود یک مثال از زندان می آورم . در سال ۵۲ یک جریان انحرافی متشکل از بعضی مدعیان مارکسیسم ( که اکثر آنها از رهبران کنونی راه کارگر هستند ) در زندان قصر بوجود آمد . این جریان مخالف تشکلهای سیاسی - ایدئولوژیک در زندان بود . اینها مفتخر بودند که نقش مهمی در بهم ریختن تشکلهای فدایی در زندان دارند . استدلال آنها این بود که این تشکلهای مانع پیشرفت "آزاد" افراد است و افراد را "کانالیزه" میکند و نمی گذارد "مستقلاً" فکر کنند . بهر حال این عقیده آنها بود و برای این خط مشی نیهیلیستی ایرادات بسیار می شد گرفت . ولی مضحک این بود که اینها می گفتند مجاهدین هم حق نداشته باشند تشکیلات ندارند و چون این حرف آنها پیشرفت نمی کردی - گفتند چون در کمون مشترک ( کمونیستها و مسلمانان انقلابی ) مجاهدین تشکیلاتی برخوردار می کنند این کمون هم باید بهم بخورد . در اینجا رفیق جزئی در مقابل این خط و مشی انحرافی شدیداً ایستادگی کرد و تا آنجا که خاطر همکاران تعدادی قلیل از رفقا که بوسیله یک هسته فشرده رهبری میشد در کمون مشترک ماندگار شدند و بقیه که مدعیان "آزادی" ( به معنی غیر تشکیلاتی بودن ) بودند از کمون خارج شدند و با هم یک کمون تشکیل دادند . رفیق بیژن جزئی هم درک خرده بورژوازی این جریان را از تشکیلات و هم ایدئولوژی نیهیلیستی و آنارشیستی آنها را افشا نمود . وی به مثابه یک کمونیست ثابت قدم بر سر اصول خود با حداقل نیرو ماندگار شد . البته این جریان با این خط مشی انحرافی خود ضربات مهلکی بر جریان کمونیستی در زندان وارد آورده . بعدها مشخص شد که ساواک از طریق عناصر نفوذی خود روی این برنامه و جریانات دیگری که مدعی بودند علیه باند جزئی هستند مرتب کار می کرده . البته عناصر صادق این جریان انحرافی به سرعت پی به اشتباه خود بردند و در مقابل رفیق جزئی از خود انتقاد کردند متأسفانه ساواک دیگر به نقش رفیق جزئی پی برده بود و او را به زندان اوین منتقل و پس از مدتی کوتاه به همراه رزمندگان دیگر فدایی

و مجاهد بشهادت رساند. خود این مسأله و پیروستان نشان دهنده نقش رفیق جزئی در مورد مسأله وحدت نیروهای خلقی و مبارزه وی علیه جریان‌های انحرافی می باشد.

س - انقلاب بهمین چه تأثیراتی از جنبش مسلحانه گرفته و چه خطایی از این جنبش در آن وجود داشت ؟

ج - جنبش مسلحانه اگرچه نتوانست نقش تعیین کننده‌ای در شرایط ذهنی انقلاب بهمین داشته باشد ولی در تکرین شرایط ذهنی این انقلاب نقش بسیاری داشت. شما بخوبی می دانید که اکثریت عظیمی از زندانیان سیاسی زمان شاه وابسته به جنبش مسلحانه بودند. در بین آن اقلیتی که مخالف مشی مسلحانه بوده و به اصطلاح سیاسی کار بودند (چه مارکسیستها و چه مذهبیها) طرفداران خمینی گروه بسیار کوچکی بودند که اکثر آنها نیز در ۱۵ بهمن سال ۵۵ با گفتن "جاوید شاه" در تلوویزیون، آزاد شدند. افرادی چون مهدی عراقی، حاجی انواری، کریمی و... در بین این گروه بودند. می توان گفت که آخوندهای طرفدار خمینی، هیچگاه در زندان یک جریان فعال و مقاوم نبودند. مقاومت‌های مدافع مبارزه مسلحانه و مبارزه انقلابی آنها، برای مردم ما، سببهای نیرومندی بوجود آورده بود. حتی خمینی و مدافعین او همواره از جوانانی که در زندان مقاومت می کنند یاد می کردند و بدین ترتیب از پرستیز و حیثیت زندانیان سیاسی به نفع خود استفاده می کردند. شعارهای "آزادی زندانیان سیاسی" "رهبران ما را مسلح کنید" و "ای به روزی که مسلح شویم" "ایران را سراسر سیاهگل می کنیم" "توپ، تانک، مسلسل، دیگر اثر ندارد" و شعار "درود بر فدایی، سلام بر مجاهد" همگی ناشی از تأثیرات مبارزه مسلحانه بود.

آخوندهای مرتجع و پورتونیستهای سیاسی کار که زیر پوشش مارکسیسم فعالیت می کردند این را بخوبی می دانستند. نفوذ فدایی در بین مردم بقدری بود که تمام جریان‌های مدعی مارکسیسم، در شرایط قیام و تادمتی پس از آن هر کجا می رفتند خود را فدایی معرفی می کردند. این مسأله تا وقتی رهبری جریان موسوم به اکثریت خیانت خود را تکمیل و به حد نهایی رسانده بود ادامه یافت. خیلی از مدعیان امروز، قاطعیت پرولتری و شادمان از بحران درون جریان فدایی آنروزها اگر برای هرگونه فعالیت می خواستند چند قدم آنطرفتر دانشگاه تهران بروند خود را فدایی معرفی کنند

و با بنحوی خود را به جریان فدایی به چسباندند. علاوه بر آن روحیه سلحشوری، مقاومت، صداقت، تسلیم‌ناپذیری، فداکاری که در روزهای قیام‌بهمن در بین مردم پا گرفته بود از جنبش مسلحانه عمیقاً تأثیر پذیرفته بود. مردم هنگامیکه به مراکز ساواک و ستورژیم دست می‌یافتند می‌گفتند: ما که کاری نکرده‌ایم چه جوائهایی که سالها در اینجا زیر شکنجه بودند؟ فراموش نمی‌کنم روز ۲۱ و ۲۲ بهمن هرکجا که حرکتی بود یا صحبت از فدااییها بود یا مجاهدین. می‌دانید که هنگامیکه رادیو و تلویزیون آزاد شد (در فتح مرکز رادیو یکی از رفقای کمیته مرکزی سازمان به شهادت رسید) گوینده چه پرشور از فدااییان و مجاهدین صحبت کرد. . . . . من در اینجا می‌خواهم یک مطلبی را بگویم که بخصوص حایز اهمیت است و آن اینکه بنظر من تمام آنچه در مجموعه شرایط ذهنی انقلاب ۲۲ بهمن (اصولی، انقلابی، مردمی و مشیت بود زیرا تأثیر جنبش مسلحانه بود و بقیه عناصر شرایط ذهنی شدیداً زیر نظر ارتجاع قرار داشت که در واقع با عوام‌فریبی و توهم‌بدان دست یافته بود.

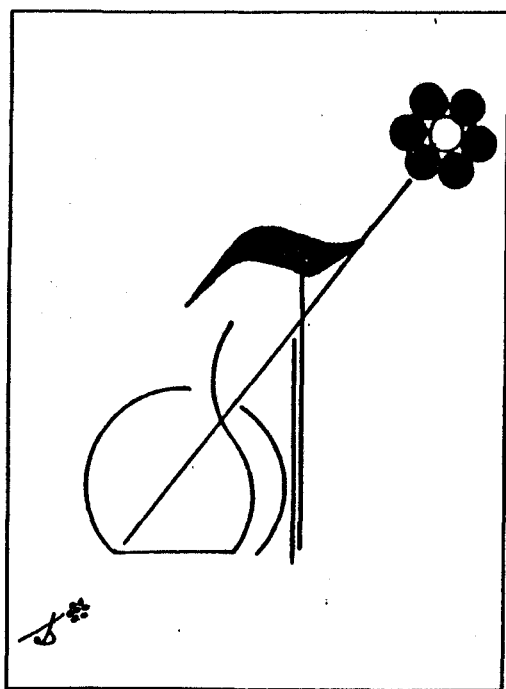
س - در مجموع چه نیرو و یا نیروهای را ذیحق در رابطه با جریان فدایی می‌دانید. چه نیرو یا نیروهای ارزشها و مشخصات عمده فدایی خلق را در لحظه کنونی نمایند می‌کنند؟

ج - همانطور که در ابتدا گفتم، سازمان فدایی از ادغام دو گروه با مشخصات سیاسی - ایدئولوژیک مشخص تشکیل شد. این دو جریان یکی از نظر فکری به ایده‌های رفیق جزئی معتقد و دیگری اندیشه‌های رفیق مسعود احمدزاده را قبول داشتند. ضروریات رشد جنبش این دو جریان را به وحدت تشکیلاتی رساند ولی کم‌کم با رشد جنبش و مسائل جدیدی که بعلمت رشد شرایط عینی بوجود آمد اختلافات این دو دیدگاه برجسته‌تر شد. در سال ۵۰ نظرات رفیق مسعود در سازمان غلبه داشت از سال ۵۱ تا ۵۴ دوران گذار بود و از سال ۵۴ نظرات رفیق جزئی در سازمان غلبه داشت ولی بهر حال هیچکدام از این نظرات در سازمان غلبه کامل نیافت. بویژه هیچگاه یکی دیگری را نفی دیالکتیکی نکرد. پس از شهادت رفیق کبیر حمید شرف و دیگر رهبران سازمان در سال ۵۵، رهبری جدید با برداشتن سطحی و مکانیکی نظرات رفیق جزئی را اعلام نمود و این خود باعث تشدید تضاد بین این دو نظر گردید. بهر حال بنظر من کسانی که حاملین واقعی این دو

دیدگاه هستند و نیز پرنسپب ها و اصول جریان فدایی را قبول تا روند ذبح هستند .  
 در شرایط کنونی ده جریان مختلف بنحوی خود را به جریان فدایی متصل دانسته و با آن  
 آرمانهای آن دفاع می کنند تعدادی از این جریانات از دیدگاه های رفیق مسعود  
 احمدزاده دفاع می کنند. من به اینکه کدنا میک از این جریانات واقعا ملد دیدگاهها  
 این رفیق هستند در اینجا کاری ندارم، اما در بین بقیه تنها ما، یعنی سازمان چریکها  
 فدایی خلق ایران - پیرو برنامه (هویت) هستیم که هم از دیدگاه های رفیق جزئی  
 دفاع کرده و از آن پیروی میکنیم و هم گذشته سازمان را قبول داریم . بطور مثال  
 ما، اکثریت مطالب دوره اول نشریه "نبرد خلق" را که در سالهای ۵۴ تا ۵۵ منتشر می شد  
 قبول داریم . ما سازمان فدایی را در سالهای ۴۹ تا ۵۷ سازمان کمونیستی و محور  
 و ستون فقرات جنبش کمونیستی می دانیم. ما معتقدیم که مبارزه مسلحانه در زمان  
 شاه، جنبش کمونیستی را پیش برده و در شرایط اختناق کنونی هم از آن دفاع می کنیم  
 ما از استقلال، ایدئولوژیک - سیاسی از قطب های جهانی، دفاع می کنیم، ضمن اینکه  
 موضع اصلی در قبال کشورهای سوسیالیستی داریم، ما از تقدم جنبه بر حزب در شرایط  
 انقلابی دفاع می کنیم .

همانطور که گفتم بجز چند جریان که از ایده های رفیق مسعود احمدزاده  
 دفاع می کنند و ما که از دیدگاه های رفیق بیژن جزئی دفاع می کنیم  
 بقیه حداقل یک وجه مشترک دارند و آن اینکه گذشته سازمان را رد می کنند و با  
 بنحوی در قبال آن موضع دفاعی فعال ندارند . چه جریان موسوم به "اکثریت" (هر دو  
 جناح آن) چه "اقلیت" و چه جریانات دیگر که سعی می کنند بنحوی خود را از طریق  
 روزنامه "کار" ( که پس از قیام منتشر شد ) - که در شرایط کنونی چهار جریان نشریه  
 به این نام منتشر می کنند - خود را به جریان فدایی متصل کنند . بنظر من روزنامه  
 "کار" یکی از مشخصات و ارزشهای بنیادی سازمان فدایی نبوده و نیست اگر چه  
 در مقطعی تأثیرات مثبتی داشته است . ضمناً اگر شما آثار گذشته رهبران ایدئو -  
 لوژیک سازمان را بخوانید همواره از تضاد خلق با امپریالیسم به عنوان تضاد اصلی  
 و از جنبه متحد انقلابی و ارتش خلق بعنوان ابزارهای حل این تضاد یاد کرده اند  
 حال با پیدم شخص باشد که کسانی که بجای تضاد، کمپلکس خلق و امپریالیسم از تضاد

کار و سرمایه به عنوان تضاد اصلی جامعه و از انقلابی با مضمون سوسیالیستی دفاع کرده و با درجهت استحکام جبهه انقلابی خلق کارشکنی می کنند نمی توانند میراث دار راستین جریان فدایی باشند. ما عمیقاً اعتقاد داریم پیوستن ما به شورای ملی مقدّم ادامه تکامل یافته خط و مشی است که در دوران شاه در مبارزه علیه دیکتاتوری از جبهه انقلابی دفاع می کرد. البته از نظر تئوریک هم به صدها دلیل می توان نشان داد که بسیاری از مدعیان راه و رسم فدایی اساساً مسائلی را مطرح می کنند که نرتضاد کامل با ایده های رهبری اپیدئولوژیک حداقل یک بخش از فداییان ( رفیق جزئی) می باشد. و نهایتاً من معتقدم که جنبش کمونیستی ایران بشرطی از بحران خارج و موفق به مدخله جدی در مبارزه خواهد شد که نقطه آغاز تحلیل اش تا پید راه و روشی باشد که با حماسه سیاهکل آغاز شد. زیرا فدایی و کمونیسم در میهن ما هم عجیب و بهم گره خورده است. شما می دانید که ما با تمام وجود در این راه گام گذاشته ایم



# خمینیسیم بیگانه از انقلاب

## جلال کنگه ای

افشا بسیاری از گرایشهای بیگانه از انقلاب و خلاصی از فضای بی‌آسی که با سطحی و عامی خواندن مردم، برای بی اعتبار کردن انقلاب مردمی ۲۱ بهمن بعمل می‌آورند و خمینی را با همه یلیدی، محصول انقلاب می‌نمایانند درگرو آنست که روشن سازیم که اولاً محرک و مضمون به صحنه آمدن مردم ایران در سالهای ۵۶-۵۷ چه بوده و انقلاب مردم از چه محتوایی بهره مند است و ثانیاً اصول نظرات اجتماعی خمینی و جریان "خمینیسیم" هرچند به اختصار چیست؟ آنگاه با سنجیدن این دو (انقلاب و خمینی) بدست آید که جوش خوردن مردم و خمینی در یک برهه از زمان و جدا شدن سریع مردم از خمینی که اندکی پس از پیروزی انقلاب آغاز شده چه معنی میدهد؟ همانگونه که میگویند غلیان احساسات عوام فروکش کرده است؟ امید مردم، با خیانت به امید، شکست خورده است و نتیجتاً باید مبرکورد تا دوره انفعال مردم سپری شود؟ و یا نا همخوانی طبیعت انقلاب با ماهیت خمینی بارز شده و انقلاب، راه خود را جدا از خمینی در پیش گرفته است؟

بدین منظور از شناختن انقلاب آغاز میکنیم. در برگزیده ترین شاخص انقلاب یعنی چیزی که مورد توافق مشترک همه عناصر و جریانات گوناگونی که از فعالین انقلاب بشمار می‌آیند، بوده است نفی رژیم شاه بود. هوا خواهان و فعالین انقلاب با درصدهای مختلف، با نگاه توده‌ای خود، ترکیبی از مسلمانان

گوناگون و پیروان دیگر مذاهب موجود در ایران، مارکسیستها و لائیکهای متفاد و از طبقات و اقشار اجتماعی مختلف بوده اند. لیکن همگی علیه رفاخایدولر - زبهای مختلف و متضاد و با تفسیرهای نا همگون، این بیان مرام و حتی با داشتن نظرات مختلف در چگونگی شیوهٔ پیشبرد جنبش روز بروز در یک مسئله متحدتر میشده اند یعنی همان چیزیکه در شعار عمومی "مرگ بر شاه" بیان میشده. نغرت از رژیم شاه علیه رفاختهای باد شده میان مردم، نقش عامل متحد کننده و پیش برنده را تراً ما ایفا میکرد یعنی تلاش معدودی را که با ایما و اشاره رژیم شاه از مطالبات مردم بدون نفی شاه سخن میگفتند و هر کدام برای خود یک بختیار افشا نشده بودند را خنثی میکرد. نیازی به اثبات و بیادآوری ندارد که خشم عمومی مردم نسبت به شاه نیز کورومبهم نبود. شاه در نظر مردم کسی بود که از آغاز وبه ویژه پس از کودتای ۲۸ مرداد، مجری مسلط ساختن مرچه بیشتر بیگانگان بر شئون مختلف ملت ایران، آنهم به قیمت از زیر تیغ گذراندن فوج - فوج از عزیزترین و شرافتمندترین فرزندان میهن بوده است. ضمناً هر ایرانی ضد شاه، ایضاً میدانست که شاه این اقدامات را در خدمتچه منافع انجام میداد و تاشیاً بقول هویدا ( شاه فقط شخص اول نبود) بلکه در سرتاسر شبکه ای از نوکران و مزدوران، تنها او تعیین کننده بود. بدون نظر وی، هیچ پست و مقامی به هیچیک از عمله فساد و اگذار نمیشد و هیچ خط و برنامه ای بدون ذینفع بودن او، تبلیغ و اجرا نمیشد. قدرت و منافع او که در عین حال در هماهنگی کامل با منافع بیگانه و خصوصاً خون آشامترین جناح امپریالیسم، تنظیم شده بود همه جا تا مینشده و تعیین کننده بود.

پس از هیاهوی سال ۴۱ (معروف به انقلاب سفید) این خصلت رژیم شاه، عریانتر از منافع و مطالبات مردم بیگانگی جسته بود. نتیجتاً همگانی ترین خواسته مردم در انقلاب ۴۲ بهمن سقوط شاه، به مثابه سقوط مظهر خودسری و نوکری بیگانه بوده و جداً بترین شعار نیز شعار "مرگ بر شاه" یعنی "مرگ بر استبداد" یعنی "مرگ بر وابستگی" بوده است.

شعار تکمیلی و توضیحی مردم و مفهوم مخالف آن نیز همانند شعار "مرگ بر شاه" را بیان میکرد و موضع و تلقی مردم انقلابی ایران از اسلام نیز در آن منعکس میشد.

خلاصه آنکه در رأس و محور هر چیزی که در بیان هویت انقلاب ۲۲ بهمن ۵۷

باید گفت خصیصه آزادیخواهی و استقلال طلبی این انقلاب است که در شعارهای 'مرگ بر شاه' و دفاع از استقلال و آزادی و اسلام از سوی گرایشهای گوناگون انقلاب بیان میشده است. حضور گرایشهای مختلف خواهان آزادی و استقلال (حول این شعار) هرچند مثبت و طبیعی و ناگزیر بود حضور جریانهای روحانیت در صفوف مبارزین راه آزادی و استقلال که بعداً با عنوان 'روحانیت مبارز' متشکل شد بشرحی که خواهید دید بشدت ناموزون و بی تناسب بوده است. ناموزونی بدین لحاظ که اکثریت عناصر این جریان اگر سابقه همکاری با دستگاه کودتای ۲۸ مرداد را بر علیه حاکمیت ملی مصدق نداشتند دارای هیچ ایده مشخص و سابقه مبارزاتی در راه آزادی و علیه استبداد شاه نیز نبوده اند ولی درست همین جریان، بسرعت نقش بزرگتری بدست آورد و نهایتاً حاکمیت خود را بر انقلاب به کرسی نشاند.

این جریان که با هویت انقلابی یعنی آزادی و استقلال، اصولاً همبستگی نداشت بخاطر وجه فدیت با شاه که منشأ آن مبارزات خمینی علیه شاه بود در میان مردم پذیرفته شد. هرچند که خمینی از موضعی دیگر - که بدان اشاره خواهد شد - علیه شاه برخاسته بود و از عناصر روحانیت مبارز فقط معدودی با وی همکاری کرده بودند ولی هم اینان، محمل و مبلغان گرایش شدند که در اینجا از آن با عنوان 'خمینیسم' یاد میکنیم .

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

خمینیسیم .....

خمینیسیم نظریه‌ای که عناصر باند 'روحانیت مبارز' از سر اعتقاد با فرمت - طلبی و یا از سر تقلید بدان اظهار پایبندی میکنند، مجموعه نظراتی است که خود از آن بعنوان اسلام فقه‌اش یاد میکنند. این نظرات هرچند عموماً با متد فقه بحث و استخراج میشود مورد توجه عموم فقهای در همه ادوار تاریخ فقه نبوده است. از این رو اینجا و آنجا میتوان فقیه و یا فقیهان را یافت که خمینیسیم نیستند هرچند که بیشتر از خمینی با انقلاب بیگانه باشند. تفاوت خمینیسیم با دیگر پیروان فقه در این است که نظریه وراثت کامل فقها از اعتبار و موقعیت امامان شیعه و پیغمبر اکرم را به مجموعه نظرات فقهی میافزایند. اگر توجه کنیم که در این نظریه، اقتدار امامان نیز همسنگ اقتدار خدا مقرر گردیده است به یک تفاوت کامل بین پیروان این نظریه با سایر



فقیهان و دیگر گرایشهای قدیمی اسلامی دست میبایم و آن اینکه، اعتبار همه احکام دیگر نیز مشروط به پسند و نظر امام خواهد بود و او طبق تشخیص خود میتواند تکالیف را از گرده هرکسی که مناسب بداند سبکتر و یا سنگینتر نماید. یعنی گرچه در این نظریه به نحوی جزمیت روی احکام فقهی در ظاهر رقیقتر مینماید ولی ملاک و کلید آن تحولات اجتماعی و... نبوده و فقط و فقط تشخیص شخص امام است. در این نظریه همیشه عیب و نقص نظامهای گذشته در این بوده است که در رأس آن، امام مورد قبول قرار نداشته است، اینک چون فلان حکم اسلام اجرامی شده و یا نمی شده است و یا فلان رفاه و پیشرفت بدست آمده است و یا نیامده است. چون ممکن است امام هم حاکم باشد و مملحت مردم را در اجرا یا عدم اجراء فلان حکم تشخیص دهد و یا تشخیص وی در مورد فلان پیشرفت، پیشرفت و یا پسرفت ارزیابی گردد.

به تعبیر دیگر، در نظریه مورد بحث سؤالاتی از این نوع قابل طرح نیست که مثلاً آیا باید جامعه را با اقتصاد متمرکز و یا افراطی ترین شکل گسترش مالکیت خصوصی اداره کرد؟ آیا باید به پیروان عقاید دیگر فرصت ابراز وجود داد و یا شدیدترین فرم تنه عقیدگی را با وسواس هرچه بیشتر مستقر کرد؟ آیا باید با دیگر دولتها همکاری دوستانه و یا خصومت آشتی ناپذیر داشت؟ چون در همه این موارد ممکن است این و یا آن روی سوال در عمل مورد توجه قرار گیرد و یا انواع مواضع بینابینی اتخاذ شود مهم آنستکه امام و یا فقیه مسوط-الید که به لحاظ اختیارات و ارث تمام عیار امام است و اصلاً خود امام است چه چیز و کدام رویه را بپسندد و با اصطلاح به صلاح مسلمین و اسلام... تشخیص دهد.

توجه قضیه هم این است که خیر و صلاح مردم با هیچ معیاس مادی سنجیده نمیشود. مهم آن است که رضای خدا حاصل باشد که ممکن است با فقر و غنا، امنیت و رحمت و... همراه باشد. در هر صورت نیز مدرک و علامت رضای خدا، رضایت امام و وقت است، اطاعت از وی حتی اگر خود او در اشتباه باشد نتیجه اصلی را که رضای خدا است بدست میدهد. طبق این نظریه فقیه میتواند در هر زمینه از راستترین موضع تا چپترین آن، مانور کند و فقط در مقابل خدا مسئول است که از عظمت اسلام عزیز...! (که ارزیابی و سنجیدن آن نیز کاملاً در دست خداوست) پاسداری کند.

البته از آنجا که چنین فقهایی تاکنون در عمل زمامدار نشده بودند و از سوی دیگر مصلحت سنجیهای اینچنینی که بقط برای حفظ و تحکیم قدرت صورت میگیرد با بسیاری از احکام دیرینه فقه برخورد پدیدانمیکند عملاً مجموعه‌ای از تکالیف عبادی و احکام خوردنیها و نوشیدنیهای حلال و حرام و اموری از این قبیل دچار تغییر نگردیده است ولی علی‌الاصول میتواند احکام ثانویه‌ای را جایگزین کند.

چیزی را که نباید فراموش کرد اینست که همیشه اهمیت دارد که اجرای هر حکم (چه اصلی و چه بدلی و ثانوی) زیر حاکمیت فقیه صورت گیرد و گرنه اگسبر ضیاء الحق سنگسار کند و جعفر نمیری دست ببرد معتبر نیست مگر آنکه همچون شاه طهماسب صفوی از فقیه زمان محقق کرکی اجازه حاکمیت نهایی بدست آورده باشد.

اکنون میتوان نظریه خمینیسم را بشرح زیر تعریف کرد:

- ۱- خمینیسم دعوت و اجرای مطابقت دادن تمام مناسبات زندگی با پسند فقیه حاکم است. (پسند فقیه مزبور میتواند هر مضمونی داشته باشد)
- ۱- علیرغم ثبات دیرینه پاره‌ای از احکام فقهی، اختیارات فقیه حاکم در مورد آنها محدود نمیشود.
- ۲- خمینیسم تعهدی مشخص در مورد سطح و حدود زندگی مردم ندارد.
- ۳- مردم باید خدا را در فقیه حاکم اطاعت کنند و ترک این اطاعت متناسب با درجه خطرناک تلقی شدن (از سوی فقیه حاکم) میتواند سزاوار مجازاتهای متفاوت (که از سوی خود ریا برگزیدگان وی تعیین و اجرا میشود) قرار گیرد.
- ۴- در اجرا و تصدی امور، هیچگونه صلاحیت مشخص (چون منسوب فقیه حاکم بودن) شرط نیست. بدون آن هیچ اقدام کوچک مجاز نیست لیکن با نصب و اجازه فقیه حاکم، مردم کوچک و بزرگ هم میتوانند حتی احکام مهمی چون اعدام را صادر و نحوه آنرا تعیین و اجرا نمایند.
- ۵- اندیشه خمینیسمتها همه انسانها را (بدون تبعیض نژادی و جنسی و...) مهجور و تالیفی (برای تعیین سرنوشت) میشناسد و این شامل حال خود فقیه تالخطه زندگی و یا حاکمیت فقیه حکمران قبلی نیز میباشد. یعنی که فقیه حاکم چنانچه فقیه دیگری را که حاکم نیست مخالف مصالح! شناخت میتواند هر رفتاری را که مناسب دانست پیش بگیرد. اینکه چه میکند چیزی است که به خود فقیه حاکم مربوط است.
- ۶- با توجه به آنچه گفته شد و از هائیهی از نوع پیشرفت، پیروزی و رشد و با

عقب ماندگن، شکست و رکود، معانی تازه‌ای پیدا میکنند چون تمام برخورداریه‌ها بدون حاکمیت فقیه، مزید، مظلّمه و اقبال، نامیمون دنیا است و تمام فقر و فاقه و مرض در صورت ناشی بودن از چنین حاکمیت، نعمتها، مضاعف و مایه سازندگی و رضای خداوندی است . و کسی که اینگونه نعمتها را احساس نمیکند باید در فراق و الحاد درونی خود باریک شود و آنرا کشف کند و خود را مقصربداند .

ضمناً این اندیشه را نمیتوان مطلقاً اسلام سنتی و یا تشیع خواند . چون در میان دستجات مختلف اسلامی و از جمله شیعیان، از قدیم تا کنون، اندیشمندان فراوانی بوده‌اند که چارچوبها و ارزشها و از جمله ارزشهای اسلامی را مستقل از تلقی فرد، دسته و رهبری مشخص خویش میدانسته اند .

با توضیح مختصری که در مورد اصول و چارچوبهای "خمینیسیم" تقدیم شد ، بسیار روشن است که این اندیشه، هیچ ارتباطی با آرمان آزادی (خواسته و هدف بنیادی شاخه - های مختلف مبارزات مردم ایران علیه حاکمیت شاه) ندارد . آرمان استقلال نیز تا آنجا که آزادی اعمال حاکمیت بر ملت را در مقابل نفوذ بیگانگان بیان میکنند با نظریه "خمینیسیم" رابطه ای ندارد . لیکن پیروان این نظریه از موضع خاص خود در این مورد گام برمیدارند که باید با شناخت مضمون آن کارآیی و برد این نظریه را در این زمینه بررسی کرد .

فقیه حاکم که قدرت خود را از مرجعی فوق بشری ناشی میدانده بگونه‌ای که حتی اگر تمامی مردم، ناراضی خود را از حکومت او اعلام کنند مشروعیت خود را متزلزل نخواهد دانست . او حتماً وابستگی به قدرتی دیگر را (نه بخاطر فقدان مشروعیت ملی و تناقض با حق حاکمیت مردم) محکوم میدانند مشروعیت آسمانی فقیه به‌ویژه اجازه نمیدهد که خود را با هیچ قدرتی (حتی در چهارچوب احترام متقابل) مقایسه کند تا چه رسد که بدان وابسته شود . البته باید دانست که موافقین فقیه، گاهی ایجاب میکنند مرزهای وابستگی را یکی بعد از دیگری درنوردند ولی به تشخیص خود گمان کنند و یا وانمود کنند که زیر بار هیچکس نیست . بلکه این دیگرانند که به او وابسته بوده و زیر چتر قدرت وی قرار دارند . لابد میدانید که خمینی آمریکا را وابسته به نفت خود میدانند .

به این ترتیب و پس از توضیح بیگانگی جدی نظریه "خمینیسیم" از آرمان "آزادی و استقلال" ( شعار مردمی انقلاب ۲۱ بهمن و تفسیر این انقلاب از اسلام )

وقت آن است که توضیح داده شود که چرا این واقعیت نتوانست بخوبی شناخته شود ؟  
بگونه ای که حتی بسیاری از لایه های روشنفکر جامعه نسبت به آن آگاه و یا حساس  
نبوده اند و بعضاً نیز جاهل را در این مورد مجازو لازم شمرده اند .

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

### تحلیل خمینی شاهکار خیانت‌های شاه

شناختن و ارزیابی خمینی و خمینیسلم و عرش‌خو و جریان دیگری ( به مثابه  
عناصر موثر در سرنوشت انقلاب ) در گرو آنست که اصل آزادی و الزامات آن و اینکه  
کدام شخص و نیرویی با آن همساخت و یا ناسازاست ؟ و کدام شخص و نیرویی میتواند  
آنها ضمانت کند؟ فهمیده شود و این درس هرچه گسترده تر و عمیقتر در میان یک ملت  
راه پیدا کند نتیجه کار دارای ضمانت قویتری خواهد بود .

در دوره سیاه سلطنت شاه ، روز بروز انتشار این شناخت به جزوه های مخفی  
با دست کپی شده به درس آموزیهای درگوشی به شعرو ادبیات و سینمای کنایه و اشاره  
پرداز و بالاخره به گاه و بیگاه صدای یک رادیوی مخفی ( که با بهره گیری انقلابیون  
از دعاوهای قدرتها بکار میافتاد و چه زود خاموش میشد ) و در این اواخر به تعدادی  
کاست متکی میشد . تمام تلاش شاه و ماشین سرکوبش آن بود که مردم ، اختناق شاهنشاهی  
بویژه آریامهری آنها نشناسند و بدیل با یسته آن " آزادی را درک نکنند . و این سیاست را  
نه تنها با دارودرفش که با الکی خوشیهای از نوع جشن هنرشیراز نیز بکار می بست .  
هرچند شاه موفق نشد و مردم هرروز بهتر و واضح تر او را شناختند بطوری که توبه  
تلویزیونی وی را توبه گرگ تلقی کردند ولی شاه امکان فرا گرفتن کاملتری از درسیها  
مربوط به آزادی را برای بسیاری با مشکلات روبرو ساخت و نتوانست بسیاری از مظاهر  
ستم خود را از مردم مخفی نگهدارد . مثلاً بیشترین مردم تا روز پیروزی انقلاب ۲۱  
بهمن از ستم ملی و مفاعلهم میهنان کرد سی خبر بودند ، از تاریخ جنبشهای ملی  
اطلاعات مخدوش دریافت کرده بودند از ارزیابی نقش چهره ها و سازمانها در تاریخ  
معاصر محروم نگه داشته شده بودند و اینها همه بخشی از پلیدیهای انبوه رژیم شاهنشاهی  
بویژه در دوران پس از کودتا ۲۸۵ مرداد بود . نتیجه دروغ پراکنیهای شاهانه هرچند  
به قیمت دروغزده شدن کامل ملت ( بخاطر ظرفیتهای انقلابی ملت ایران ) تمام نشد  
ولی مردم بسیاری از دانستنیها را کمرنگتر و یا دیرتر دریافت کردند .

از این جمله تحلیل شاهانه خمینی به مردم انقلابی ایران است که ذیلأ شرح  
داده میشود . چنانچه همگان میدانیم چنددهه حاکمیت شاهنشاهی که مشحون

از خون شکنجه و غارت‌هستی ملت ایران بود رژیم شاه را با بن‌بست کامل روبرو ساخت  
این واقعیت بقدری جدی بود که هر چهره سیاسی و صاحب‌سوابق مبارزاتی اگر  
هوای خنار آمدن با شاه را درس میداشت از سوی تمامی مردم طرد میگشت. تمام  
راه‌حلهای قدرتهای بیگانه که مبتنی بر حفظ شاه و دادن امتیازاتی به مردم  
انقلابی بود محکوم به شکست شد. بنابراین می‌بایست به‌ترتیبی قدرت از دست  
شاه خارج گشته و به نمایندگان انقلاب تسلیم شود اما میان تمامی گرایشهای  
آزادی - استقلال طلب هیچ شخمت و سازمانی که بتواند بتنها بی انرژی فوق‌العاده  
گسترده انقلاب را در جهت رسیدن به آرمانهایش هدایت کند و یا با سازمان دادن  
اعتلافی از نیروهای مختلف به مسئله هدایت انقلاب پاسخ دهد وجود نداشت و این  
واقعیتی بود که ریشه در چند دهه قتل و سرکوب دستگاه شاه داشت (و چنانچه  
توضیح خواهیم داد دستگاه مزبور از همکاری تشکل‌خمنیست‌ها که بعداً به نام  
"روحانیت مبارز" خوانده شده نیز بهره برد و خود به تقویت و سامان‌یابی آنان  
کمت اساسی تقدیم نمود) از سوی دیگر خمینی و سازمان آخوندهای همکاری (که  
در همین اوان بدست بهشتی تشکیلات امروزی نیز یافت) کمتر از دیگر مخالفان شاه  
آسیب دیده بودند و در سال‌های اخیر (۵۴ - ۵۷) که از جماعت و راهنمایی دستگاه  
سواک و دیگر ارگانهای رژیم آریامهری برخوردار بودند توانستند حمایت‌های  
مستقیم و غیر مستقیم اعلیحضرت شاهنشاه را سکوی پرش قرار داده و خود را (علیرغم  
دوری از ماهیت انقلاب) به کاشون حرکت‌های مردمی تحمیل نمایند. آنان در حرکت‌های  
عمده آغازین انقلاب نقش دنیاله رو و حتی مخالف مردم داشتند (تظاهرات نماز  
عید فطر قیصریه، تظاهرات عظیم تبریز، گردهم‌آیی خونین میدان ۱۷ شهریور و  
نمونه‌های حرکت مردم علیرغم مخالفت صریح یا عدم دخالت و یا همکاری فعالی  
روحانیون بوده است)

بنابراین ملاحظه می‌کنید که شاه چگونه تأثیر ضد انقلابی مضعف داشت .

از سوی فرزندان لایق خلق و انقلاب را در چیتگر و تپه‌های اوین و ..... تیر باران  
ر یا شکنجه از میان میبرد و از سوی دیگر دشمنان گوناگون مردم را (و نه فقط  
سر سپردگان دستگاه خود. بلکه مخالفانی را که در عین حال بیگانه از جنبش چندین  
دهه تاریخ ایران بودند) منزاخته

XXXXXXXXXXXXXXXXXX

## بهره‌گیری خمینی از خیانت مشترک کودتاچیان و سران روحانیت

همکاری عربان و وقیحانه روحانیت با رژیم کودتای ۲۸ مرداد بویژه حمایت فعال دوچهره بسیار مهم یعنی آیت ۶۰۰ بروجردی (مرجع تقلید وقت) و آیت ۷۰۰ کاشانی (شخصیت مبارز روحانیت) زکودتا و بازگشت شاه و شریا به تهران در میان محافل روحانیت ولایه‌های اجتماعی نزدیک به آن تأثیرات زیر را برجای گذاشت :

الف - عده‌ای که در میان نشان چهره‌های معتبر آخوندی نیز یافت می‌شدند به نزدیک شدن هرچه بیشتر به دستگاه حکومت و گرفتن امتیازات مختلف از دستگاهها مختلف پرداختند و تیارهای نمایی مذهبی رژیم و دعاگویانها و امور رسمی مذهبی را بعهده گرفتند .

این عده از سالهای دهه ۴۰ رو به ضعف نهاد . با این همه تا پدیداری انقلاب در مشاغل انگلیسی (کارچاق‌کنی ، نمازپندگی ، اوقاف ، سخنرانان در مجالس مذهبی ، نمایی وابستگان حکومت و ۰۰۰۰۰) و نمایی در کنار رژیم بودند . این عده بعضاً پمرا از انقلاب مجازات شدند ، بعضاً مانند دیگر مهره‌ها رژیم به خارج فرار کردند و بعضاً با دستگاه حکومتی تازه ، کنار آمده و به شغل شریف کارچاق‌کنی ودلالی برای سران رژیم خمینی مشغولند .

ب - در میان برخی از روحانیون به ویژه لایه مقدس‌مآب آن شعوری ناشایسته بودن فعالیت سیاسی برای مردان وارسته خصوصاً روحانیون ، مقبولیت زیادی یافت . این شعوری که قبلاً در زمان رضاخان وسیعاً تبلیغ شده بود پمرا از کودتای ۲۸ مرداد هیأت تازه‌ای یافت ، چون فعالیت سیاسی در کنار دستگاه شاه علی‌رغم تظاهرات مذمبی لوس و خنک شاه ، نامشروع قلمداد می‌شد مخالفت با شاه هم‌غیر از مشکلات معمولی آن برای این جماعت ، نفیراً اعتبار بروجردی معنی میداد که تحمل عواقب و فشارهای ناشی از آن گران تمام می‌شد .

پیدایش دو گروه ( الف و ب ) در پامین آوردن اعتبار روحانیت در نزد روشنفکران و فعالین سیاسی مخالف شاه تأثیری جدی برجای می‌گذاشت .

ج - محافل هرچند محدودی از روحانیون آگاه‌تر نیز بودند که کارخانانه بروجردی و "کاشانی را نمیتوانستند بپذیرند و در عین حال ، کناره‌گیری از فعالیت سیاسی را فرار از تعهد رزیا بی‌میکردند . این آخرین دسته که در آغاز کمیت و مرتبت کمتری نسبت به بقیه دستجات روحانیت داشت با هرچه آشکارتر شدن فساد دستگاه روحانیت و بویژه دستگاه بروجردی ( که بنظر این عده با تسلط افراد خریده شده و با شیوه‌ای بسیار آلوده و فرعون‌ی اداره می‌شد) و بر ملا شدن روز افزون ماهیت شاه و از جمله

عملکردهای ضد اسلامی دستگاه و افزوده میشود. این بخش از روحانیت که با آهنگی سریع در سراسر ایران نمو پیدا میکرد از رهبری مناسب محروم بود. نه در میان خود تشکلو عمامه‌نگی داشت و نه قطب‌هایی دارای صلاحیتهای پیشرفته در امر شناخت جنبش آزادیخواهان، استقلال طلبانه ایران و قانونمندیهای حاکم بر آن در میان آنان یافت میشد. در نتیجه این عده که جز احساسات ضد سیستم و فساد شاه و «بروجردی» تقریباً سرمایه نظری و تشکیلاتی نداشتند قابلیت جذب شدن به هر قطب و جریانی که بوی ضدیت با شاه از آن استشمام شود را داشتند. از سوی دیگر سکوت سازش‌آمیز بسیاری از با ملاحظ یاران دیروزین مصدق و همکاری بعضی از اینان با دستگاه کودتا و بالاخره تبلیغات ضد مصدقی رایج در مراکز آخوندی (بویژه اتهام همکاری مصدق با حزب توده برای ریشه کنی مذهب که بسیار تبلیغ می شد) جریان مورد بحث روحانیت را قابل جذب و فریفته شدن توسط عمر عنصر و یا جریان انحرافی ساخته بود. بطوریکه افراد وابسته به همین جریان بعداً که کاشانی مورد بی‌مهری رژیم شاه قرار گرفت ویرا قابل بخشش تشخیص دادند. چنین بخشودگی بعدها تا حدود شامل حال خائنانی مانند فلسفی هم شد. وابستگان به جریان مورد بحث به سرشکن کردن تقصیراتی که به فراهم شدن زمینه کودتا انجام مید بین مصدق و کاشانی، فداشیا<sup>ن</sup> اسلام، حزب توده و ۰۰۰۰ پرداختند. عناصری از جریان مورد بحث کم و بیش روایتی با نهضت آزادی نیز بهم رساندند لیکن نهضت آزادی توان گسترش نفوذ خود و تأثیر گذار مثبت بر ملغمه پرتضا داین تمایل ها و کشهارا نداشت. در این میان در دشمنی با شاه و فساد روحانیت وابسته در میان این جریان کم و بیش وحدت نظر وجود داشت. در این بحبوحه، بروجردی در اوائل بهار سال ۱۳۴۰، مورد مسئله دانشجویی وی مطرح شد. برتری آیت ۰۰۰ها مقیم نجف، حکیم، شیرازی، شاه‌رودی، خوبی) برای احراز دانشجویی بروجردی به لحاظ موازین آخوندی چندان مورد تردید نبود. ولی جریان مورد بحث این برتری‌ها را از موضع خاص خود مورد تردید قرار داد. اینان (که دیگر کمیت گسترده‌ای بودند و اشخاص با نام و نشان و اعتبار نیز مابان نشان کم نبود) میگفتند نه باید مرجع تقلیدی مقیم ایران و خصوصاً قم، دانشجویی بروجردی شود تا در مقابل پورشهای دستگاه شاه، پایگاهی وجود داشته باشد. این گرایش موقعی اعتبار بیشتری یافت که شاه با تلگرافهای مودت آمیز خود به آیت ۰۰۰های نجف به ویژه سید محسن حکیم (به بهانه تسلیم گویی مرگ بروجردی) تمایل خود را به

جانشینی‌جف نسیان ایران کرد. در همین گیرودار، شاه علی امینی را (که خوب با اصطلاح علمای بازی میکرد و شخماً به زیارت خمینی، شریعتمداری، گلپایگانی و نجفی رفته بود) برضنا رکزد و اسدالله علم، کابینه خودرا تشکیل داد و بعلاوه اصلاحات ارضی (که برنامه دولتامینی نیزبود) تشکیل باصطلاح انجمنهای ایالتی و ولایتی (آنهم هنگام انحلال همان مجلس فرمایشی پسران کودتا) در دستور قرار داد و در آن حق رای زنان و رقیق کردن مراسم تحلیف (عدم تصریح به تحلیف به قرآن) را بگونه ای کنجاندکه مخالفنظرات مراجع تقلید و نامطابق باقانون اساسی وقت بود. اعتراضهایی از مواضع مختلف و از گوشه های مملکت برخاست که در این میان خمینی برجستگی یافت. لحن تلگرافات و اعلامیه های خمینی صریحاً فداً انقلابی همرا با احترامات معمول نسبت به شاه بود ولی در میان اشپوه، اقدامات رجال مذهبی و سیاسی و ضعف و زبونی فوق العاده عمگی آنان بسیار شجا هانه تلقین شد. چون وی اولاً شخص شاه را (بجا کوزیرداری، رئیس دفتر، نخستوزیر و علمای نزدیک به دربار) مخاطب قرارداده بود و ثانیاً: اطرافیان وی را با مراحت بیشتری مورد حمله قرار میداد و بالاخره با اقدامات جنسی (مکاتبات و سخنانیها) به مردم قبولاند که ماهیت اقدامات وی ضدیت با شاه است. خمینی این مرحله را کاملاً به نفع خود پایان داد. و تمویبنا مه دولت ملفی شناخته و درجرا بد رسمی اعلام شد. در درز بعدی (آستانه ۱۵ خرداد و پسران اعلام باصطلاح انقلاب سفید) خمینی شخص شاه را مورد حمله قرار داد و تهدیدات تندتری مطرح کرد. (راجع به اینکه خمینی به چه دلیل به خود اجازه میداد که چنان تهدید کند و خلاصه آیا برگگی در دست داشت؟ میتوان هر بحث وقت و شبهه ای را رواداشت)

جریان روحانیت مورد بحث ما تا ندیدای خود را برای عنوان جانشین بروجردی پیدا کرده بود و لایه اجتماعی نزدیک به این جریان (اعم از شهرنشین و روستائین) نیز عمینطور، خمینی با سرعتی شگرف علیرغم گمنامی قبلی در میان مردم (عرجنسد در میان محافل آخوندی به عنوان یک مدرس برجسته اعتبار داشت) مشهور عام و خاص و پر نفوذترین مرجع تقلید مقیم ایران شد. خمینی که قبلاً سابقه ای از زهد و بی توجهی به مال و مقام (که شناق عیبی با تئوری قدرت مطلقه ولایت فقیه دارد) برای خود کسب کرده بود در رفتار تا آنوقت خود، مناسباتی را <sup>ایراغ کرد</sup> که خلاصی از فساد دستگاه بروجردی (که بعد از مرگ وی نیز متعقد شده بود) را نوید میداد و جریان



نو و سالم روحانیترا (هرچند که سطحی و فسادپذیر بودند) به خود جذب نمود .  
 عبارت دیگر فساد شاه و روحانیت و شکست نهضت مردم و سقوط رهبران و مشاوران  
 دکتر مصدق توسط کودتای وابسته به اجنبی و سستی و بی مسئولیتی و ناتوانیهای  
 با اصطلاح مصدقیهای شناخته شده<sup>عومرا</sup> تحویل خمینوداد شخص خمینی نیز اصلاً شعاری جز  
 قطع نفوذ اجنبی و اجرای قانون اساسی و متمم آن (که ضمانت حق و تروی پنج نفوس  
 مجتهد در آن آمده بود) را نمیداد و اصلاً صحبت از ولایت فقیه و ۰۰۰ در میان نبود .  
 یعنی باید توجه داشت که گرنا آمدن مردم به دوروی مضمون حمایت از مصدق و رهبران  
 مشروطه و ۰۰۰ را داشته است و خمینی با سکوت فریبکارانه اش در مورد نظرات اخ  
 خود ( که بعدها در سال ۷۷ در نجف تحت عنوان ولایت فقیه مطرح نمود ) چیزی به  
 زبان نیاورد . همان سکوت حیل گرانهای که بعدها نیز چنانکه دیدیم بسیاری را  
 به نفع وی دچار توهم میکرد . برخوردار شاه نیز ملایم بود فقط ( چند ماه حبس با امتیاز  
 ز امتعتد و بعداً یکسال تبعید به یک شهر خوش آب و هوای ترکیه و سپس اقامت نجف )  
 که برای مطرح شدن بیشتر وی و اینبار در میان ملل اسلامی و خاور میانه بسیار  
 سودمند بود . بنابراین در آنکه رژیم بخاطر وساطت دیگر آیت ۰۰۰ها چنین نرم رفتار  
 کرد . چون این آیت ۰۰۰ها بعداً هر یک به نحوی درجه مزدوری خود را نسبت به رژیم  
 شاه و هدایای اوقافی و غیره وی و همچنین عمق بی ایمانی و بی خا میتی خود را  
 نشان دادند . علاوه که همین آیت ۰۰۰ها بغض زیادی از پیش افتادن رقیب ( خمینی )  
 از خود نشان دادند . با توجه به حمایت جهانی که از رژیم شاه اعمال میشد نمیتوان  
 باور کرد که شاه جز برای جلوگیری از افتادن<sup>رومی</sup> بدست نسل انقلاب ( که پیدا پیش و حضور  
 خود را در همین سالها به ویژه در جنبش دانشجویی نشان میداد ) بخاطر ملاحظه دیگری  
 اینچنین با خمینی مدارا کرده باشد . همین رفتار ملایم دستگاه شاه با جناح وابست  
 به خمینی را ( در عین تحمیل سخت ترین شکنجه ها و زجرها و اعدامها به مخالفین انقلابی  
 خود ) در سالهای بعد و بعد از سال ۵۰ نیز خواهیم دید .

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

اعتبار خمینی تحت الشعاع جنبش انقلابی مسلحانه

نفوذ و اعتبار خمینی سالها بعد در کانونهای مبارزاتی ملت ایران از جمله  
 جنبش دانشجویی و حتی لایه ای از طلاب و مدرسین انقلابی حوزه های آخوندی آفت  
 کرده و تحت الشعاع جنبش انقلابی و ترقیخواه آستانه دهه ۵۰ شمسی قرار گرفت .

بویژه بخش اسلامی این جنبش که بیشترین درخشندگی خود را در آرمانها و قهرمانیهای مجاهدین خلق معرفی می‌کرد. این جنبش در زمینه‌های اعتقادی، آرمانی، رهبری، سازماندهی، شیوه و سنن مبارزاتی، ارزشها و افقهای نوین را تشبیت کرده که مهمترین و آگاهترین بخشهای نیروهای ضدشاه را به مسائل و ضرورتها و اعماق نوین و بالاخره پذیرش نقش مقدم و تعیین کننده جنبش انقلابی، مزبور طلب کرد و تحت رهبری قرار داد. بگونه‌ای که دیگران در مقابل این محور نوین مبارزات مردم‌جاری از جزئین و بی‌اقل سکوت (بدون براز مخالفت) نیافتند. شخص خمینی در این زمینه با پیش گرفتن سکوت در مقابل هویت و مشخصات ویژه این جنبش (که در ایدئولوژی و استراتژی آن نمایان بود) نسبت به شهدا و اسرا، برار علاقمندی فراوانی می‌کرد و در مورد خود ایجاد توهم مینمود. بسیاری گمان می‌کردند که وی همراه و حامی فرزندان انقلاب است و به این ترتیب وجهه خمین را حفظ می‌کردند. رهبران جنبش انقلابی نیز اقداماتی برای شناساندن بیشتر خود به خمینی و خارج کردن وی از سکوت و حتی کنشاندن وی به خط انقلاب انجام دادند که مؤثر نیفتاد. خمینی بعدها در سخنرانی مرداد ۵۹ خود از شادروان آیت ۱۰۰ طالقانی از این بابت گلایه کرد (این گلایه مدت‌ها پس از رحلت پدر طالقانی صورت گرفت و در نشاندادن احساس خمینی نسبت به ایشان نشانه گویایی است).

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

### باز هم شاه به نفع خمینی

دستگاه شاه یکبار دیگر فضا را به نفع خمینی خالی از رقیب کرد. شاه با گسترده کردن اعداها، سرکوب و اختناق خود، جنبش را آنچنان ضعیف کرد که بخش مارکسیستیان، طعمه حزب توده شد. و بخش اسلامی آن هر چند طعمه جریان نشد ولی رغم دندانهای تیز مدعیان اسلام و انقلاب (بدون انحراف به مواضع غیر اصولی) باقی ماند ولی آنچنان ضعیف شد که برای دفاع از هویت خود، به ادا کلمات دین آنهم پس از عمری مبارزه و هویت اسلامی ننهاد. از شدت عمل رژیم شاه بویژه در مقابل جریانهای اصلی این جنبش انقلابی، همه کم و بیش خبر داریم من خود را از تشریح آن، معاف می‌بینم ولی لازم است بدانیم که شدت عمل شاه در مقابل آن دسته از مخالفین خود که به جنبش انقلابی مسلحانه وابسته بودند چقدر با رفتار وی در مقابل عناصر مربوط به جنبش آخوندی متفاوت بود و این را در کنار رفتار ملایم شاه با خمینی باید بعنوان سیاست

بلند مدت شاه‌ارزیابی کرد. در سالهای ۵۴ و ۵۵ شدت عمل شاه نسبت به مخالفین انقلابی خود به اوج رسید. در اواخر فروردین ۵۴، سه نفر از رهبران فدایی و مجاهد

خلق (علیرغم محکومیت قطعی به حبسهای طولانی، ما در شده توسط بیدادگانه‌های نظامی بدون کمترین ظاهراسازی که معمولاً توسط دادگاههای ارتش صورت داده میشد بدستور شاه در تاسیسات اوین تیرباران شدند که فدایی شهید بیژن جزینی و مجاهد شهید

کام‌دوالاتوار از آنجمله بودند. از همان ایام زندانیانی را که محکومیتشان پایتخت می یافت دیگر آزاد نمی‌کردند (حتی اگر فقط به چندماه حبس محکوم شده بودند یعنی هیچ اقدامی جدی نکرده بودند) و هم‌این قبیل زندانیان را در زندان اوین و در شرایط سخت‌تر از پیش (محرومیت از ملاقات و استفاده از حیاط زندان و ۰۰۰) گردآوری می‌کردند.

در همین اوان به سازمان چریکهای فدایی خلق ضربه سخت شهادت فدایی شهید حمید اشرف رهبر سازمان چریکهای فدایی در کنار جمعی از یاران فدایی وارد شده. ضربه‌های مشابهی علاوه بر ضربه کودتای شهرام و بهرام به مجاهدین خلق وارد آمده و موجی از اعدامها و حبسهای سنگین در تضعیف این هردو منظر جنبش انقلابی مسلحانه نقش

تعیین کننده‌ای ایفا کرد. درست در همین اوان می بینیم که تسهیلات فرار از ساواک برای تشکّل و رشد خمینیستهای زندان (که چنانچه اشاره شد به گوشه خزیده بودند و حتی بعضاً به جنبش انقلابی علاقه نشان میدادند) سرازیر شد، ساواک با گردآوری عناصر ملی این جریان (که غالباً گردانندگان عمده رژیم کنونی هستند) در کنار ریکدیگر و دربند

زندان اوین، حول محور رفسنجانی و ربّانی شیرازی، آنانرا به دید و بازدید نامتعدد با دیگر عناصر مناسب در درون زندان و بعضاً بیرون زندان (نمونه ملاقات عبدالرضا حجازی واعظ با منتظری به موافقت منوچهری - از قندی -) برای ایجاد همبستگی و عضوگیری تشویق کرد. و سپس با توزیع مجدد عناصری توجیه شده علیه جنبش انقلابی

مسلحانه به بندهای مختلف زندان برای گسترش شبکه راست مذهبی موجی از رنج و فشار و مشکلات را برای زندانیان وابسته به جنبش انقلابی مزبور ایجاد کرد.

گام بعدی رژیم شاه بیرون فرستادن این عناصر از زندان و ایجاد دامنه‌های فضای پائین و بدبینی نسبت به جنبش انقلابی در بیرون از زندان بود که اولین سری این فرستادگان رژیم شاه به میان مردم، عسکرها و لادین، کربوبی، انواری و ۰۰۰ بودند.

اینان البته موفق نشدند که با یکاوسا زمانهای رهبری کننده جنبش انقلابی مسلحانه را یکسره از دستشان بگیرند ولی توانستند جریان ارتجاعی راستی پدیدآورند که

بسیاری از لایه های اجتماعی و حتی عناصر وابسته به جنبش فوق را منفعلی، مایوس و یا مجدداً وابسته به خمینی گردانند و این بود نقش تکمیلی شاه و رژیم مزدور در تحمیل (بیگانه ترین جریان ضد شاه نسبت به آرمانهای بنیادی انقلاب) خمینی و چهره روحانیت مبارز که انقلاب را به تقدیم قربانیها بیشتر - که هنوز هم جریان دارد - مجبور ساخت.

رژیم شاه به نفع اپوزیسیون مرتجع میدان را (هر چند موقتاً) از حضور تعیین کننده اندیشه و شکل عناصر انقلابی خالی کرد و بهمان گونه که در اثر کودتای امریکایی ۲۸ مرداد ۲۲ با راندن مصدق بزرگ فضا تدریجاً بدست خمینی افتاد نتیجه تروریسم شاه (که همه مشخصات اساسی تروریسم خمینی را دارا بود) در مدت زمانی کوتاه (حدوداً دو سال) با زخم به نفع خمینی عمل کرد. البته ایندفعه خود دستگاه شاه هم با عمه یکبسه خود و حمایت اجنبی گرفتار اثرات اقدامات خیانتبار خود گردید. و با شرمساری و ننگ زاید الوصف از صحنه گیتی حذف شد.

اساساً این تروریسم شاه بود که قطب بندی سالهای ۵۶ - ۵۷ را به جامعه تحمیل کرد قطب بندی حساسی که لاجرم افشای و مبارزه با خمینی را به وظیفه بعدی انقلاب تبدیل میکرد و گرنه در مورد خمینی هر کسی هر ترقمی داشت ۶

نسل جنبش انقلابی مسلحانه و پایگاه اجتماعی وی (که گستردگی چشمگیری را از همان اولین روزهای پا گرفتن انقلاب نشان داد) نسبت به خمینیسیم توهم نداشتند و روشن بینی خود را در مواضع رسمی که از روزهای آغازین پیروزی انقلاب ۲۱ بهمن اتخاذ کردند (۱) منعکس کردند. با توجه به مشروح آنچه که گفته شد (و هنوز گفتنیهای زیادی در این زمینه بخاطر گنجایش محدود این نوشته ناگفته ماند) میتوان چنین نتیجه گیری کرد:

۱ - هویت انقلاب ۲۱ بهمن را سمگیری این انقلاب برای تحقق آزادی و استقلال معرفی میکنند.

۲ - ضدیت خمینی با شاه، از موضعی جدا از موضع انقلاب صورت میگرفت.

۳ - شخص شاه در رژیم گذشته بزرگترین مسئول تحمیل خائنانه خمینی به جنبش و انقلاب مردم ایران بود.

۴ - دوری خمینی از انقلاب در بیان پارسی و بیان قم و نجف قابل تفکیک نیست. خمینی تمام این دوره را یا با سکوت و کلی گویی گذراند و یا موضع رسمی خود (مشخصاً

از سال ۴۷ به بعد) یعنی 'ولایت فقیه' را اعلام کرد.

۵ - بخاطر شرایط ناشی از سرکوب و تروریسم شاه و وظیفه مبارزه با خمینی نمیتوانست و ذیفته روز باشد.

۶ - مواضع سمبلیک، جنبش انقلابی، مسلحانه ایران، نمایندگی، مستمرآنان از جنبش و انقلاب مردم را از روز نخست تا کنون اثبات میکنند.

۷ - این سمبلیک و بویژه مجاهدین خلق با امرار بر معرفی مویت مستقل خود در جریان انقلاب، وارد نشدن در دستگاه حکومت خمینی، پذیرا نشدن خلق سلاح مردم و درخواستها مشخر انقلابی خود، ثابت میکنند که نسبت به شخص خمینی و جریان خمینیسیم دچار توهم نبوده اند.

۸ - پراکنده شدن سریع مردم از پیرامون خمینی (علیرغم موقعیت مذهبی وی) تأکیدی صریح بر پایداری مردم به جوهر انقلاب بوده و متشکل شدن انبوه گسترده آنان پیرامون اپوزیسیون انقلابی نیز این امر را مجدداً تأکید میکنند که مردم ایران برتر از آنستند که به پرستش و سحر و افسون شدن بدست خمینی و امثال او گرفتار آیند.

---

(۱) بعنوان نمونه مراجعه شود به بیانیه نظر مجاهدین خلق درباره رفتارندم جمهوری

اسلامی مورخ ۲۷ اسفند ۵۷.

## سرود پیوستن

شاعر انقلابی شهید

سرود طهرانی

باید که دوست بداریم یاران  
 باید که چون خزر بخروشیم  
 فریادهای ما اگرچه رسا نیست ، باید یکی شود  
 باید طپیدن هر قلب ، اینک سرود  
 باید که سرخی هر خون ، اینک پرچم  
 باید که قلبها ما ، سرود و پرچم ما باشد  
 باید در هر سپیده‌ی البرز  
 نزدیکتر شویم  
 باید یکی شویم  
 اینان هراسان ز یگانگی ماست  
 باید که سرزند طلیعه‌ی خاور از چشم‌های ما  
 باید که لوت تشنه‌ی میزبان خزر باشد  
 باید گویر فقر  
 از چشمه‌های شمالی ، بی‌نصبی نماند

باید که دست‌های خسته بیابانند  
 باید که سفرها همه رنگین  
 باید که خنده و آینده ، جای اشک بگیرد  
 باید بهار ،  
 در چشم کودکان جاده‌ی "زی"  
 سبز و شکفته و شاداب  
 باید بهار را بشناسند  
 باید "جوادیه" بر پل بنا شود  
 پل ، این شانه‌های ما  
 باید که رنج را بشناسیم  
 وقتی که دختر رحمان  
 با یک تب دو ساعت می‌میرد  
 باید که دوست بداریم یاران  
 باید که قلب ما سرود و پرچم ما باشد



(نشریه مجاهد)

# سروش تاریخی

## و اجتماعی فقه

### ابوزر و داسبی

پس از قیام بهمن‌ماه و سرنگونی نظام فاسد شاهنشاهی منظم، ناشناخته‌ای که بعداً رژیم ولایت فقیه عنوان گرفت برجای آن نشست و با اصطلاح «مستقر» گردید. در این رژیم قشر معین و ممتازی بنام «فقیه» حاکمیت سیاسی را در دست گرفته و کارهایش را با «مهر» شرح پیش برده است. به بیان دقیقتر، در پس پرده ولایت فقیه، جامعه روحانیت بر کلیه ارگانها و نهادهای رسمی و غیررسمی پنجه افکند و برای اولین بار در تاریخ اسلام و تشیع، قدرت سیاسی و مذهبی را یکجا حائز شد و مرزهای خودگامگی و بیگانه‌سازی را تا عرصه‌ی دخالت فعال در خصوصترین زوایای زندگی مردم، بسط داد و سیطره انحصاری و خشونت ارتجاعی را قانون مطلق کرد.

در این مختصر، مجال توضیح و بررسی، پیرویه شکل‌گیری و سیر تاریخی و سوابق زندگی پس‌فراز و نشیب جامعه روحانیت وجود ندارد. همین اندازه باید گفته شود که اولاً، فقها با قشر مستقر عین حقوقدان و قانون‌گذاران نیز گرازانیاکان عقیدتی و فکری روحانیون بشمارند و روحانیت از دل جریان رسمی فقه و فقهات بیرون آمده است. ثانیاً، خود فقها، بمثابه یک قشر یا نهاد اجتماعی معین - در صدر اسلام وجود نداشته و بعدها و مدت زیادی پس از رحلت پیامبر اسلام موجودیت پیدا کردند (۱) و به تدریج و تکمیل فقه پرداختند.

بدین ترتیب فقه، بعنوان بلدستگاه عظیم قانونگذاری و مهمترین پشتوانه یا پوشش‌یادشولور زبانه رژیم ولایت فقیه، پیشینه گسترده و مشخص دارد و تدریجاً و به روزگاران بیخ در پیچ شده و در عرصه‌ی وزان‌پس، در دوران قاجار تنوعی بیشتر و ابعاد وسیعتر یافته است.

در منطق فقیهان و شریعت پردازان فقه متکی بر قرآن و "سنت" (معصومین) است و بیانی  
 الواقع فقه و اسلام، دو رویه یک نگاه اند رسته و هدفی یگانه دارند و فقیه با الهام و اتخاذ  
 سند از مَلَکاتِ شرعی یا اَدلّه اجتهادی (۲) فانون وضع می کند و به مسائلی که در جریان زمان  
 پدید می آید جواب می گوید و راه حل مشخص و مطابق ارائه میدهد. اما حقیقت نه چندان  
 است. قشری که از متن اسلام برنخاسته و سرآغاز پدید آمدنش بدوران خلافت عباسی مربوط  
 می شود نیاپستی با اسلام مراد فئذ مشمرده شود و با مشخص کننده چهره و مفسر تعلیمات و حقوق  
 آن قلمداد گردد و مکتب را در انحصار ازلی وابدی خود بداند و بقیه مردم را عوام قفلند  
 تلقی نماید.

وانگهی سابقه و تاریخچه اسلام فقا هتی گیریم که به دوران حیات پیامبر هم برسد و بالاتر  
 از این درک و دیدگاه فقیه ولو مد در مد ترقی خواهانه و اسلامی هم باشد باز نمیتواند

منبع مستقل اسلام شناسی بشمار آید زیرا متن اسلام شناسی را "قرآن و سنت" (عمل کرد و خط  
 مشی و سخنان دست نخورده (۳) معصومین) تشکیل میدهد و لایمرو حال اگر در نظر آوریم که  
 فقه از هم آغاز هیچ پیوند باطنی و بنیادی با قرآن و سنت نداشته به عمق فاجعه  
 "مادریه اسلام به فقه" بیشتر پی میبریم. حقیقت این است که اولاً - قشر با صنف خاصی  
 بنام فقیه و روحانی در اسلام وجود ندارد چه رسد به آنکه اسلام در انحصار آنها قرار  
 گیرد و با انتساب به "حوزه های علمیه" تهبین و تشخیص پیدا کند. و بالتبع تشوکرسی یا رژیم  
 ملا شاهی و فقیه مالاری و حکومت با اصطلاح مذهبی خود بخود و از اساس فاقد موضوعیت است و از  
 نظر ایدئولوژیک کمترین توجه و حقانیتی برای دوزام و بقا ندارد.

ثانیاً - فقه و فرهنگ و ایدئولوژی این قشر بلحاظ جوهر و محتوا با سرشت اسلام نامازگار و  
 متعارض است و بخصوص هیچ آشتی و سازشی میان دیدگاه های اقتصادی - اجتماعی فقه و قرآن  
 متصور نبوده اشبات هر یک ملازم با نفی دیگری است. ثالثاً - منطق فقهی و بتدوژی بسر  
 خورد فقیه از اسلوب شناسی و جهلن بینی قرآن هیچ تأثیری نپذیرفته است. دلی یک کلام  
 فقیه از درون نظام چندساختی و بافت التقاطی فئودال - برده دار - بازرگان سر برآور  
 ده است و فقه در این رابطه نقش متنوع و متفاوت و حتی متناقضی ایفا کرده و در کلیت  
 و عمومیت خود نافی اسلام است و مشخصاً دینامیسم و روح زنده قرآن و ماهیت و محتوای فئذ  
 استثمار آن را نفی میکند.



هدف اصلی این نوشته مشخص کردن ساخت طبقاتی فقه است و اینکه ساخت مزبور چندساختی است نه تک ساختی اما قبیل از آن برای دریافت و جسم بهتر مطلب ضرورت دارد که مفهوم لغوی و قرآنی فقه تشریح شود و در کنار معنی مصطلح و متداول آن قرار گیرد.

فقه در لغت به معنی چیز فهمناست (فهم الشیء) دانستن یک چیز و فهم و درک آن (العلم بالشیء والفهم له) و تفقه - مصدر باب تفعیل - تلاش و جستجو برای فهمیدن و درک کردن معنی می دهد و فقیه به صاحب فهم و درک از هر چیزی گفته می شود - آدم چیز فهم و برخوردار از قوه استنباط کسی که یک مطلب و موضوع را به روشنی و درستی درک کند و متفقه یعنی جستجوگر و جوینده فقه کسی که برای کسب معرفت و فهمیدن تلاش و کتدوکا نماید.

در قرآن کریم لغات و اصطلاحات فقه و فقیه و فقاهت وجود ندارد اما مشتقات کلمه فقه - در اشکال مختلف فعل مضارع - جمعاً بیست بار بکار رفته است. بعنوان نمونه با شعیب ما نفقه کثیر ما تقول (۴) یعنی مخالفین شعیب بیبا میربا و گفتند: ای شعیب بسیاری از هر فقه های ترا نمی فهمیم (فقه نمی کنیم و برای ما قابل فهم و درک نیست) .

لهم قلوب لا یفقهون بها (۵) .

حق پوشان ( دشمنان خدا و خلق ) قلوبی دارند که با آنها نمی فهمند .

وان من شیء الا یتیح بحمده و لکن لا تفقهون تسبیحهم (۶)

همه موجودات و هر چه در هستی هست تسبیح گوی خداست ( در حرکتی شتابدار بسمت غایت تکامل ) لیکن شما تسبیح گفتن آنها را نمی فهمید و فقه و درک و استنباط نمی کنید .

قال رب اشرح لی صدری و یسر لی امری و اطلل علیده من لسانی یفقهوا

قرولی (۷)

آیات از ابتدای نهضت موسی بر علیه فرعون و اشرافیت برده دار و ماحیان امتیازات گفتگومی کند که گفت خدایا سینه ام را گشاده دار و وسعت ده (به من صبر و عزم و قدرت تحمّل ارزانه کن ) کارم را آسان گردان و گره از زبانم بگشای و مرا گویا ساز تا سخن را بفهمند ( و از آن در میان مردم خنثی نشود ) در همه ای این آیات فقه به همان مفهوم اصیل و اولیه استعما شده و کاربرد دیگری ندارد یعنی درست بمعنی فهمیدن و استنباط کردن است . و طبیعتاً وقتی این توانایی فهم و استنباط چار چوب دین باشد فرد فقیه فقیه در دین نامیده می شود و یا به سخن دیگر هر کس معنای دین بفهمد و روح آنرا درک نماید و درک در دیدگاه های اساسی آن رهنمودها و راه طهای منطبق با شرایط متحول اراک دهد فقیه است . و علیهذا تفقه در

دین ( عبارت قرآن ) یعنی تلاش در جهت شناخت روح و جهت و جوهر دین ( جهان بینی توحید و ایدئولوژی اسلام ) با هدف استقرار تاریخی نظام قسط ( مستفاد از فلسفه نبوت ) ( ۸ ) که نهایتاً به نفی کامل استثمار و نظام بهره کشی بیانجامد و حاکمیت مولدان و زحمتکشان را تحقق بخشد و تداوم آنرا در بستر زمان تضمین نماید .

مفهوم اصطلاحی فقه

---

---

در قاموس اسلام فقهی، فقه معنی خاص خود را دارد و تفقه در دین هم حق منحصر بفرد و سلب - ناپذیر قشر رسمی و ممتاز فقهاست و علیهذا به معنی اصطلاحی فقه نباید بر مفهوم قرآنی آن انطباق یابد و یکی تلقی شود .

اسماً بعنوان يك اهل وقاعده کلی باید تأکید نمود که فقیه از واژه‌ها و اصطلاحات فرهنگ اسلامی حداکثر استفاده را کرده و آن را در مسیر انحصار طلبی و در خدمت توجیه اهداف شخصی و صنفی و گروهی خویش و تا مین منافع طبقات و نیروهای استثمار گر و اشرافی بکار گرفته و فی الواقع از محتوای ساخته است . بدین جهت مطالعه لغت نامه فنی و اصطلاحی فقها، و مقایسه آن با مفاهیم اصلی و اصیل و معانی نخستین و پیگیری تغییرات روح و معنسی کلمات در بستر زمان از جوانب گوناگون واجد اهمیت است و خصوصاً به محقق در جهت درک صحیح تاریخچه و شناختنامه فقه و ساخت طبقاتی و سمت اجتماعی و نقش و عملکرد تاریخی آن کمک میکند و معرفت او را از اسلام عمق و غنای بخشد . برای نمونه این يك امر روشنی است که در قرآن مطلقاً سخنی از خمس ارباب مکاسب ( خمس فقهی ) به میان نیامده است و حتی اکثریت قریب با اتفاق مفسران و فقهای متقدم شیعه با این حقیقت توجه داده و هیچ رابطه ای میان خمس فقهی و خمس مذکور در قرآن قائل نشدند ( ۹ ) ولی برغم

این غالب فقهای متأخر خمس مطلوبی و مورد نظر خود را به متن قرآن مستند ساختند و عده زیادی از محققان غیر مسلمان نیز این ادعای واهی را پذیرا شده و بدون توجه به جوهر و محتوا و مفهوم خاص خمس در قرآن و ماهیت فد طبقاتی آن ( ۱۰ ) هم سنگ و مترادف خمس فقهی اشد دانسته و در این معنی بکار برده‌اند . یعنی اشتراك لفظی را ملاک اشتراك معنوی گرفته و هر گردی را گردو پنداشته‌اند . و از این گونه است مسئله نجس بودن کافر که با يك قیاس مع الفارق مفهوم و مضمون فقهی آن به حساب آیه " انما المشركون نجس " گذاشته می‌شود حال اینکه بر خلاف فقه در قرآن مرز بندی میان کفر و اسلام و شرك و ایمان در درجه اول مبتنی بر مواضع سیاسی و معیارها و معادلیق عینی و اجتماعی مشخص است و مشرکین در این

آیه کسانند که پاسدار نظم ارتجاعی و سنن و آداب و ارزشهای جاهلی و اشرافی بودند - و از یک موضع تعزیمی و ضدانقلابی روز در روی جنبش‌هایی بخش و آیین امتیاز بر افکن محمد (ص) قرار گرفته و از هیچ جرم و جنایتی علیه مسلمانان حق طلب و عدالتخواه خود داری نمی‌کردند و نجس در این رابطه مفهوم خاص خود را دارد و به معنی پلیدی سیاسی و اجتماعی است و نه پلیدی وجودی و ناپاکی جسمی . گفتنی است که حتی مفسران قرون وسطی نیز تصریح کرده‌اند که آیه برنجاست - و با مصلاح برنجس العین بودن مشرکین دلالت ندارد و دارای بار مشخص و مفهوم متمایزی است . چنانکه " این کثیر مینویسد: انما المشرکون نجس " فالجمهور علی انه لیس بنجس البدن و الذات ( ۱۱ ) یعنی " جمهور و تمامی ( اهل نظر ) بر این باورند که نجاست در لغت قرآن به معنای نجس بودن بدن و ذات نیست . " مثالها و نمونه ها در این زمینه از حد فزون و از شمار بیرون است و آنچه که اینجا بطور اخص مورد نظر ماست بر داشت و بهره برداری ارتجاعی از خود کلمه " فقه " است . طبق تعریف مشهور و مصطلح " فقه علم با حکام شرعی فرعی است از طریق دلایل تفصیلی آن العلم بالاحکام الشرعیة الفرعیة من ادلتها التفصیلیة ( ۱۲ )

امروز قشربون و منجمله طرفداران ثنوری ولایت فقیه چنین تلقین میکنند که گویا این مفهوم اصطلاحی فقه ریشه در احادیث نبوی دارد و با حتی بائس قرانی " لیتفقوا فی الدین " ( تا در دین تفقه کنند ) انطباق کامل مییابد و هم بر این اساس در فضیلت و عظمت شگفتی زای فقه و فقیه - و فی الواقع در توجیه موجودیت تحمیلی قشر رسمی و انحصار طلب و عاجب امتیاز فقها و علما - داد سخن می دهند و بسی قلم فرسایی می کنند و حال آنکه بدلائل متعدد و اولاً - چنین قشری در اسلام جایی ندارد و کاملاً فاقد حقانیت و مشروعیت ایدئولوژیک است و ثانیاً - به لحاظ تاریخی و از نقطه نظر واژه شناسی ، ادعای فقه مداران صحت ندارد و به هیچ وجه قابل اثبات نیست . قشری که در صدر اسلام اساساً وجود خارجی - نداشته و بعدها خود را به اسلام و تاریخ تحمیل کرده عبارت قرانی تفقه در دین و پساً احادیثی که گویا از پیامبر در فضیلت فقه و فقیه صادر شده چگونه میتواند در باره اش موضوعیت پیدا کند و با " فقه " اش انطباق بجوید ؟

برسبیل اطلاع بد نیست یاد آور شویم که در گذشته غالب نظریه پردازان مذهب سنتی نیز حساً مفاهیم و مصادیق قرانی و روای فقه را از معنای اصطلاحی آن جدا کرده و عبارت " تفقه در دین " را به فقه رسمی مطابقت ندادند و با آن مترادف نشمرند . فی المثل :

۱ - امام محمد غزالی متوفای ۵۰۵ هـ) در " احیاء العلوم " مینویسد : لفظ فقه اکنون شناختن -

فروع غریبه در فتاوی و تجسس در علل دقیقہ آنها و حفظ اقوال و مقالات متعلق بہ آنہا تخمینہ یافتہ است بطوری کہ ہر کس را در امور زیاد شدہ تعمق بیشتر و اشتغال زیاد تر باشد بہ حسب متعارف فقیہ بہ شمار می رود . در حالی کہ در صدر اسلام وقتی بطور اطلاق لفظ فقہ گفتہ می شدہ : علم بطریق آخرت و معرفت دقائق آفات نفوس و مفسدت اعمال و قوت احاطہ بہ حقارت منافع شخصی و دنیوی و کثرت اطلاع بر نعمت های عقبی و شدت استیلاہ خوف بر قلبہم از آن منظور میبودہ است . دلیل بر این مطلب آیہ لیتفقہوا فی الدین و لیتذوقوا مہم ..... می باشد زیرا آنچه انذار و احساس مسئولیت بدان حاصل می شدہ این فقہ است نہ تفریعات تلاق و عناق و سلف و اجارہ و لعان و ظہار ... بلکہ این امور علاوہ بر اینکہ موجب انذار نیست و تعبد و مسئولیت را باعث نمیشود (فرورفتن) در آنہا چہ بسا کہ باعث قساوت قلب و زوال خشیت و خوف و مسئولیت نیز بشود چنانکہ اکنون اکثر فقہا و متفردان باین فن خوبی از خدا ندارند و از تقوی و تعبد عاری ہستند !

۲- صدر المتالہین شیرازی ( ملاصدرا ) در شرح خود بر اصولکافی توضیح میدہد کہ: فقہ در صدر اسلام بر معنی مصطلح آن اطلاق نمیشدہ و معنی متعارف دکنوش آن یعنی اطلاع از فتاوی فرعیہ غریبہ اصطلاحی مستحدث (نو ظهور) میباشد و فقہ در قاموس اسلام یعنی بصیرت در امر دین و فقیہ یعنی کسی کہ دارای این بصیرت است . "البصیرہ فی امرالدین و ان الفقیہہ ما جبہذہ البصیرہ ..."

۲- شہید ثانی ( متوفای ۸۹۶ھ ) کہ خود از ارکان فقہ آخوندی است می گوید: "باید دانست کہ آموختن مسائل کہ در کتب فقیہی آمدہ است در نزد خدا و دین خدا فقہ نیست . فقہ در نزد خداوند درک جلال و عظمت خدا و فہم واقعی توحید است . و این علم است کہ خشیت و بسیت خدا را در دل انسان حاضر میکند و باعث احساس مسئولیت میشود و شخص را اہل تقوی و خضیت میسازد ." ( ۱۳ ) ( وانما الفقہ عنداللہ با دراک جلالہ و عظمتہ ... )

۱- و بالاخرہ حاج ملا ہادی سبزواری ( حکیم و فقیہ عصر قاجار ) صریحاً مینویسد: فقہ در لغت ہ معنی فہمیدن و درک کردن است و در صدر اسلام غور و تفکر در اصول عقاید و آموزشہای این فقہ نامیدہ میشد اما متاخرین از اہل شریعت فقہ را چنین تعریف می کنند العلم بالاحکام لشرعیہ الفرعیہ ..... ( ۱۴ )

لمرو احکام شرعی

کنون بہینیم احکام شرعی کہ موضوع تخصصی و مبحث اصلی فقہ را تشکیل میدہد چہ معنایی را افادہ

کرده و دامنه نفوذ و حوزه عمل آن تا کجا است؟

احکام شرعی یا شریعت به آن دسته از احکام و مقررات مربوط به رفتار فردی روابط اجتماعی یا شعائر عبادی اطلاق میشود که لااقل در تمامیت خود هیچ ربطی به "اسلام" ندارد ولی از طرف فقیه شرعی یا الهی شناخته شده و علی القاعده ابدی و تغییرناپذیر محسوب میگردد. در این جا برای آنکه با قلمرو احکام شرعی بیشتر آشنا شویم ۱۹ عنوان کلی از عناوین ۸۴ گانه کتاب "خلاف" تألیف شیخ طوسی (متوفای ۴۶۱ هـ) را مرور میکنیم که در فقه تطبیقی (فقه المقایرین) (۱۵)، نگارش یافته و کهن ترین متن فقهی (موجود) شیعه بشمارست.

۱ - کتاب (به معنای باب یا فصل) غصب (در باره مفهوم و ماهیت غصب و مقررات حاکم بر مال و عین مغموبه) (۰۰۰۰۰)

۲ - کتاب قراض (در باره احکام و شرایط وام دادن و وام گرفتن) (۰۰۰۰)

۳ - کتاب مزارعه (قرارداد فتوئدالی مزارعه که طبق آن زارع در زمین متعلق به مالک زراعت میکرد و در ازای آن سهم معینی از محصول را به صورت جنسی و یا نقدی به مالک میداد) در - پیرامون این قرار داد و حقوق و تکالیف متعاقدین)

۴ - کتاب السبوع (خرید و فروش معاوضه کالا و انواع معاملات و مبادلات اقتصادی و تجاری) - کتاب سلم (سلف خری و سلف فروشی، نوعی به اصطلاح معامله که در آن جنس و محصول نسبه و پول نقد است)

۵ - کتاب شرکت (راجع به شرکتها و موسسات بازرگانی مقررات و قوانین مربوط به آن)

۶ و ۷ - کتاب اجاره (احکام آن) و کتاب ضمان (راجع به مسائل مربوط به ضمانت و شرایط - ضامن) (۰۰۰۰۰۰)

۸ و ۹ - کتاب اقرار (راجع به اقرار و اعتراف متهمین و ارزش قضائی آن) و کتاب شهادت (در باره مسائل ناظر بر شهادت و گواهی و شرایط و ارزش و اعتبار قضائی شهادت شهود)

۱۰ - کتاب السیر (مسائل مربوط به جنگ و صلح دارالاسلام و دارالکفر و جواز برده ساختن - کفّار حربی و زنان و اطفال آنان) (۰۰۰۰۰)

۱۱ - کتاب الباغی (مربوط به احکام و مجازات شورشیان مسلح داخلی و مقدمین علیه امنیت کشور)

۱۲ و ۱۳ و ۱۴ - کتاب حدود و کتاب دیات و کتاب قصاص

۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ - کتاب عتق و کتاب المذّبر و کتاب المکاتب و کتاب امّهات الاولاد (در مورد به اصطلاح آزادی بردگان مقررات و قوانین آن و احکام کنیزان ام ولد و حقوق بردگان

مکاتب و حقوق خواجه بر عبدش) بدین ترتیب مناسبات برده داری، فئودالی و سرمایه داری (سنسی) از دید اسلام مشروع و قابل توجیه است (۱۶) و قوانین و مقررات حاکم بر این مناسبات که سابقه آنها به قرون و اعصار ذاک گرفته تاریخ پیش از اسلام میرسد مستنداً شرعی با دلائل منطبق با روح شریعت دارد و البته حسب المعمول همه ویا بخش اعظم این مقررات و قواعد و قوانین فارغ از ضرورت های تاریخی و شرایط متغیر و پیچیده شونده عینی نافذ و خدشه ناپذیر بوده و از اعتبار جهانی و خصلت یادگار مذهبی بر خوردار است و بی جهت نیست که فقهای اسلام و مراجع اعلام در عین پذیرش مناسبات سرمایه داری کنونی (خرید و فروش های روی چک و سفته و حتی معاملات چند جانبه مشکون و مسائل مربوط به تولید در بزرگترین کارخانه ها ۰۰۰۰۰۰) و تطبیق دادن آن با اسلام فقهی هنوز از بقایای نظام فئودالی دفاع کرده و کماکان احکام مزارعه و مساقات را در مسائل عملیه مطرح میکنند و اسلامی و الهی جلوه اش میدهند. و چنانکه در عمل نیز دیدیم با هزاران بهانه و کلاه شرعی از اجرای برنامه های اصلاحات ارضی ممانعت به عمل آورده و احقاق حقوق کشاورزان زحمتکش را مخالف شرع انور - نلما دانمودند و فراتر از آن علیرغم اینکه قرنهایست که بردگی برافتاده همچنان بر ضرورت و مشروعیت آن اصرار ورزیده و منکر تساوی حقوق اجتماعی و انسانی آزاد و برده هستند حتی فمینی در رساله تحریر الوسیله تصریح میکند که حر (انسان آزاد) بخاطر بنده قصاب نمی شود چون حر و بنده مساوی نیستند (۱۷) و بر پایه چنین طرز تلقیر نگرشی است که خمینی با سرای عراقی چون بردگان رفتار کرده و شرعاً و بنام مذهب خون آنها را مباح می شمرد .

للیهاذا علاوه بر حضور تمايلات و مشابهت های غلیظ فئودالی در ماهیت طبقاتی مرتجعین شیوه زندگی و تفکرات برده داری نیز لااقل در اندیشه آنها موجود است . و چرا موجود نباشد . در حالیکه معینیم احکام خرید و فروش برده هم اکنون نیز در حوزه های علمیه تدریس می شود و از حقوق خواجه بر عبدش سخنها می رود و بعنوان يك فاكت و نمونه مشخص دیگر میتوان جزوه درسی و آموزشی محمد بزدی استناد نمود که در آن تصریحاً آمده است از نظر اسلام رابطه بین مجتهد و مقلد با ولی فقیه و امت مثل رابطه عبد و مولا است که دیگر این عبد خود حق نمیدهد که در مولا (خواجه و بنده دار) داخل بشود و دخالت بکند . وقتی به و گفت که بهرو آبگوشت بخر دیگر نمیگوید که دبروز ناهار آبگوشت داشتیم هر روز که نمیشود گوشت خورد چون مولا گفته است عبد باید اطاعت کند اطاعت کامل و دقیق (۱۸) از نظر اسلام مرتجعین کبیر عبد (وامت) عامی و باغی هم روشن است اعدام باید گردد او قاتل حر (مولا و مجتهد و ولی فقیه) قابل قصاص و مستوجب مجازات خواهد بود که العبد و ما یبده للمولا

فقه‌عده فقهی ( یعنی مولا هم مالک وجود عبد است و هم مالک دستاور و نمره کارش .

### فقه ایدئولوژی نظام چند ساختی

چنانکه میدانیم روابط برده داری در نقطه مقابل مناسبات فئودالی و ارباب - رعیتی قرار دارد و ایندو نهایتاً با یکدیگر آشتی و همزیستی نتوانند کرد و اشبات یکی در گرو نفی دیگری است .

امانفقه در آن واحد هم خود را با منافع اشراف زمیندار تطبیق میدهد و هم برده دار و هم برای اشراف بازرگان و بازاری که اعداد تاریخی اشرافیت و نظامهای برده داری و فئودالیسم بشمارند احکام شرعی وضع کرده و می کوشد که برای مسائل و مشکلات آنها راه حل بیابد . این سرشت متناقض و عملکرد متفاوت و پیچیده شونده فقه را چگونه میتوان تحلیل و ارزیابی نمود ؟

اگر مختصات رشد تاریخی و اجتماعی ایران و یا به عبارت دیگر اگر ویژگیهای متعدد و مبهم جامعه فئودالی ایران و ممالک همجوار در نظر گرفته شود با تناقض و معمای حل ناپذیری مواجه خواهیم بود . اهم این مختصات یا ویژگیها عبارتند از :

۱ - بسط نیرومند روابط بردگی در متن و بطن نظام مملط و یا به عبارت دقیقتر دوام و تجدید روابط برده داری ( بردگی تولیدی ) در درون مناسبات عمده و نظام اقطاعی و بهره کشی از بردگان در کشاورزی و شانس و باغبانی و پیشه وری توسط اشراف برده دار و بسط اشراف زمیندار - برده دار و تجار بزرگ .

۲ - بسط نیرومند روابط پولی و بازرگانی و رشد شتابان و ترقی روز افزون اقتصاد شهرها حتی در بطن نخستین مراحل سیستم زمینداری

۳ - فعالیت و دخالت و سرمایه گذاری طبقه فئودال - برده دار و یا شاهان و امرای مالک و فقهای زمیندار و موقوفه خوار در تولید صنایع دستی و ما شوفاکتور .

۴ - رابطه و همکاری اقتصادی فئودالها با شرکتهای معظم بازرگانی و تجار عمده فروش و همزیستی دیرینه بزرگ سوداگران بالانده با کلان زمینداران میرنده ! (۱۹)

این شرایط فرنج و پیچیده مهر و نشان خود را بر اندیشه و ذهنیت فقیه بازنهاد و فقه در رابطه با پدیده های مختلط و ذوجانب اجتماعی - اقتصادی شکل گرفته و توسعه یافته -

است و یا به بیان دیگر فقه ایدئولوژی نظام چند ساختی است و اسلام پوشی بود برای استعمار منافع اساسی و کلی اشرافیت ذوجانبین و تجار بزرگ و منجمله تاجران برده فروش

در عین حال وسیله ای برای اجرای مقاصد سیاسی و منفسی و اجتماعی اخص خود فقیهان و روحانیان .

### مبانی تاریخی انحصار طلبی فقیه

ر آن واحد هم استثمارگران مسلط و مقتدر ( اشرافیت فئودال - برده دار - بازرگان، اشرافیت زمیندار - بازرگان، اشرافیت زمیندار ) و هم استثمارگران فرو دست و فاقد قدرت سیاسی و شخصاً سوداگران بزرگ و تجار عمده فروش ) و هم بینوایان و پیشه وران شهرها و هم خرده افکنان کثیرالعمده و زحمتکشان پابهرنه روستاها و بطور کلی تمامی طبقات افشار و لایه های مختلف خلقی و ضد خلقی با فقیه مرتبط و به درجات مختلف با فقه اش سرو کار پیدا می کردند . کوه را از چه میگیرند ؟ از غلات اربعه ( گندم، جو، خرما، مویز ) انعام ثلاثه ( گوسفند، شتر و اور ) و نقدین ( طلا و نقره ) یعنی زمینداران و کله داران و زرو سیم اندوزان و از آنجا خرده مالکان پسر عده و حشم داران و زمیندان خرده پا نیز شرعاً ملزم و موظف به پرداخت کات بودند . به این علت و هم بدلیل بافت التقاطی پیش گفته فقیه با طبقات و نیروهای سلطه و تحت سلطه و استثمارگران بزرگ و کوچک پیوند اجتماعی داشت .

سرا از که از چه میگیرند ؟ خمس در ۷ مورد واجب می باشد که از جمله مازاد در آمد البیانه شخص پس از کسر مجموع مخارج اوست که شعاعی بسیار وسیع دارد . اگر درست در مقدار پن میلخ دقت شود خواهیم دید که رقم بسیار بزرگی را تشکیل میدهد و کاسب و کشاورز و صنعتگر جز به کمال از کاسب دوره گرد تا بزرگترین تاجر و کارخانه دار کارتل ها و تراست ها امپریالیسم حلال ! همه مشمول این قانون هستند . باید مخارج سالیانه خود را از در آمد البیانه کسر نمایند و پنجم ( خمس ) مابقی پرداخت کنند ( ۲۰ )

این حساب تمام گروهها و طبقات جامعه از زهر دستان زیر دست آزار گرفته تا لایه های پائین و قشرهای فرودین سودمندان هستند یعنی در آن واحد برای فقیه سودمندند و بایستی او "سود" پسرانند ! بطور خلاصه فقیه ( مجتهد مرجع تقلید - و آیت الله و عالم شریعت و حجت ملام ؟ همزمان و در آن واحد ؟

- از توده زحمتکش شهر و روستا ارتزاق و اخاذی میکرد و به طرق گوناگون ( از طریق وضع - دریافت باصطلاح مذهبی و با استفاده از اشوریته و امکانات محاکم شرعی و ..... ) او را رت می نمود و در چنگ خویش میداشت ( هم مالش را میخورد و هم مغزش را )

- عضوی از طبقه اشراف و یابهر حال بنسبنافش به اشرافیت و زمینداری متصل بود .



عین حال هراز گاهی ( و عمدتا به علل سیاسی و از پایگاه فرمت طلبی و بخاطر تضعیف رقیب و حفظ امتیازات و با تحکیم مواضع و بسط دامنه نفوذ خود ) با اثر فوقانی در دست دارنده قدرت سیاسی این طبقه ( هیأت حاکمه ) بر خورد و درگیری پیدا میکرد و خود را مظلوم و پسا مظلوم پناه جلوه میداد و از اعتبار و حیثیت عظیم اسلام پیشوایان انقلابیان به سود خویش بهره جویی میکرد .

۳ - سر در آخور سوداگران بزرگ و سلف خزان و دلان داشت و نیاز های مذهبی و حقوقی آنها را برآورده میساخت و همانطور که قبلا خاطر نشان کردیم تمامی اقشار و طبقات اجتماعی علیرغم تضادهایی که با یکدیگر داشتند هر کدام از جهتی خاص و به اشکال مختلف و با به نحوی با فقیه در رابطه قرار گرفته و برایش حساب باز میکردند و خواسته و بیانا خواسته محتاج " فقه " اش بودند پس بی دلیل نبود که فقیه دائما خواب قدرت مطلقه میدید و می کوشید خود را بجای جامعه کلد که وظایفش فزون از حد است بنشاند و حیثه اقتدار و قلمرو مادی - و به طریق اولی معنوی - تمامی اربابان و اهریمان اجتماع را برای خود مطالبه و صادره نماید و از آنجا که فقیه شیعه خود را " نایب امام " میدانست و بر این اساس - و مرنا از این موضع - به سلطان و قدرت حاکم به چشم جائر و غاصب می نگریست از هر مکان و ابزاری برای مخدوش و مشتبه ساختن مفهوم راستین امامت و مشروع و مقدس جلوه دادن اصل دروغین نیابت و صاف کردن جاده قدرت استفاده میکرد و بخصوص از حربه حدیث و حدیث پردازان بیشتر بهره برداری را نموده و احادیث مجعول دست خورده و تحریف شده را مستمسک قرار میداد و در کاپور ذهنیت آلوده و طبقاتی خویش تفسیر میکرد .

قال المادق: الملوك حکام علی الناس و العلماء حکام علی الملوك  
 امام مادی گوید: ملوک ( سلاطین و پادشاهان ) حاکمان مردمند و علما حاکمان ملوک ( ولایت فقیه در ظل حکومت موجود )

قال علی (ع) العلماء حکام علی الناس

( امام ) علی میگوید: خود علما حاکمان مردمند و بایستی بر آنان حکومت کنند ( نفی سلطنت موجود و مشروعیت انحصاری حکومت و ملوکیت علما ولایت مطلق و عام فقیه )  
 و سر انجام آن خواب فشرین و رویای دیرین تحقق پیدا کرده مرتجع ترین قشر تاریخ حکومت را بدست گرفته و بر اریکه قدرت نشست اما نه در سیاه ترین ایام قرون وسطی که در قرن بیستم! و بدین لحاظ از نظر تاریخی نیز کمترین مشروعیت و حقانیتی برای دوام و بقا ندارد و کاملا پوسیده و بی آینده است .

۱ - فی المثل بطروشفسکی در کتاب "اسلام در ایران" تصریح میکند که : "در دوران حیات پیامبر و در دوران چهار خلیفه نخستین ( خلفای راشدین ) و در عهد امویان هیچ صنف روحانی ویژه ای وجود نداشت ۰۰۰۰ و صنف فقیهان یا علما در زمان عباسیان بوجود آمدند " ( ص ۱۰۲ )

نایان توجه است که حتی دکتر بهشتی در سال ۱۲۴۱ - یعنی ۱۶ سال قبل از چشیدن مزه قدرت سیاسی - بطور صریح مطرح کرد که در اسلام قشر و صنف خاصی بنام آخوند و روحانی و عالِم تربیت وجود ندارد ( مرجعیت و روحانیت تهران شرکت انتشار دی ماه ۱۲۴۱ مقاله دکتر بهشتی صفحات ۹۵ و ۹۸ و ۹۹ و ۱۰۰ و ۱۰۱ )

۲ - ادله اجتهادی که "ادله تفصیلی" هم خوانده میشود ، عبارتند از کتاب (قران ) سنت (قول و عمل و تقریر معصوم ) عقل اجماع ( یا اتفاق آرای فقها و علمای امت در امری )

۳ - قید میکنیم "دست نخورده" بخاطر آنکه در طول تاریخ احادیث بیشماره از قول پیامبر و ائمه پیشوایان اسلام ساخته و پرداخته شد و انبوهی اضافات و جعلیات و انحرافات و تحریفات و متون حدیث و روایت راه یافته است لذا حتی از نظر موازین کلاسیک حدیث شناسی ( علم الرجال و علم درایه ) محقق مجاز و محق نیست هر آنچه را که از پیامبر و سایر رهبران انقلابی اسلام رسیده و به آنان منسوب است پذیرا شود و موضوع تحقیق و مبنای استدلال و قضاوت قرار دهد . علاوه بر این حدیث وقتی از محک تشخیص گذشت و صحیح و حقیقی دانسته شد الزاما نباید تلق شود و خارج از محدوده تاریخی و یا ظرف زمانی و مکانی و بدون ارجاع و احاله به سایر احادیث و سمتگیری اجتماعی و عملکرد استراتژیک پیشوایان اسلام و بخصوص بدون توجه معیارها و مرز بندیهای ایدئولوژیک قران و دیدگاههای تاریخی و چار چوب اجتماعی - نمادین آن ملاک و مستند قضاوت قرار گیرد در این زمینه مطالعه خطبه ۲۰۱ نهج البلاغه فیض اسلام ضروری است .

- هود ۹۱

- اعراف ۱۷۹

- اعراف ۴۴

- طه ۲۴ - ۲۸

- قران کریم حدید ۲۵

و ۱۰ - " ضرورت باز شناسی اقتصاد اسلامی " ( به همین قلم ) و نیز نقدی بر اسلام در ایران "

مبحث خمس صفحات ۱۷۸ - ۱۹۸ با ارائه فاکتهای مشخص و اسناد متعدد

۱۱- تفسیر ابن کثیر شامی جزء دوم ص ۲۴۶ ( چاپ مصر )

۱۲ - "معالم الدین فی الأصول معروف به "معالم" ( از اجم کتب درسی حوزه ها ) ص ۲۲۰

الفقه فی اصطلاح علماء المسلمین هو العلم بالاحکام اشرعیه

العملیة المكتسبة من ادلتها التفصیلیه " تاریخ التشریح الاسلامی تألیف استاد سلام مذکور

ص ۷۰ چاپ مصر )

"عملیه" معادل همان "فرعیه" است و فرعی یا فرعیات هم در نقطه مقابل اصول قرار دارد یعنی

فقه از اصول دین یا اصول عقاید ( توحید نبوت و معاد ) بحث نمی کند و فقط با تکلیف

سرو کار دارد و برای کلیه اعمال آدمی قاعده و قانون وضع می کند ( از جامعیت انداختن

دین و جداسازی مکانیکی فروع از اصول و م. و م. ۰۰۰۰۰۰ )

۱۳ - شهید ثانی "المشقة المرید" ص ۵۵ ( چاپ نجف )

۱۴ - کتاب فقهی شرح بنیراس تألیف حاج ملا هادی سبزواری ص ۰۳ هم چنین علامه طباطبائی

در تفسیر المیزان ذیل آیه "لیتفقوا فی الدین" ۰۰۰۰۰ (سوره توبه ) تصریح میکند که تفقه

در دین به معنای تلاش در جهت فهم مطلق دین است اصول و هم فروع " ( المیزان متن عربی

ج و ص ۴۲۸ ) ضمن تأیید این نظر تأکید میکنیم که حساب فروع قرآنی از احکام شرعیه

فرعیه جداست و طبعاً نباید در چارچوب جهان بینی بسته و منطبق استاتیک و ذهنی فقیهه

مورد مطالعه قرار گیرد .

۱۵ - یعنی علاوه بر تشریح دیدگاههای فقهای شیعه عقاید و نظرات چهار امام مشهور اهل سنت

و سایر فقیهان بر جسته آنان را نیز بیان و بازگو کرده است و بدین جهت "خلاف" از نظر تاریخ

اعتبار - نظم و اهمیت ویژه ای دارد .

۱۶ - برای اطلاع از مواضع قاطع و انقلابی اسلام در قبال برده داری فتوای لیسیم و استعمار

سرمایه و عوامل مادی تولید میتوان به کتب زیر مراجعه کرد :

ضرورت بازنشاسی اقتصادی اسلامی و مالکیت و ملکداری در سنت پیامبر و علی " هر دو تألیف

برگزارنده )

۱۷ - خمینی "تحریر الوسیله" ج ۲ ص ۵۱۹

۱۸ - "درسهای بهرامون ولایت فقیه" با حکومت اسلامی در عصر غیبت از "آیه الله" محمد یزدی ص

( تهران تیر ماه ۱۳۶۲ ناشر سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی )

۱۹ - در کتاب "ایران در پویه تاریخ" ( تألیف : فرارنده ) این مختصات و ویژگیها مورد بررسی

تفصیلی قرار گرفته است .

۲۰ - "مالکیت خصوصی در اسلام" تألیف محمد اگرامی " ( از روحانیون و مدرسین قم ) ص ۱۶۴ -

۱۶ و نیز رساله های عملیه آیات عظام . خمس در فقه روحانیت شیعه نسبی به مراجع و مجتهدان

تعلق میگیرد ( بعنوان سهم امام ) و نیمه دیگر به اولاد و احفاد پیامبر ( بعنوان سهم سادات ) که البته در عمل سهم سادات نیز به جیب روحانیت واریز میگردد . لازم به توضیح است که "سهم امام" اصطلاحی متأخر است و از آن نباید نتیجه گرفت که ائمه در زمان حیات خود از اموال و عواید مردم سهمی دریافت میداشتند چنانکه برخی از محققان مطلع که اخیراً کشف کرده اند ائمه ثروتمند و فئودال و استعمار گر بودند این چنین نتیجه گیری نمودند آنهم از موضع چپ !!

۲۱- فوائد کراچی ( فقیه و محدث شیعه قرن پنجم هجری ) منقول از الرسائل تشمل علی التعادل و التراجیح ۰۰۰۰ . تالیف خمینی ص ۱۰۶ ( این کتاب قبل از کودتای امریکایی - ۲۸ مرداد نوشته و منتشر شد )

۲۲ - غرر الحکم قرن هفتم هجری شامل کلمات قصار حضرت علی و یا منسوب به آن - حضرت ( منقول از مستدرک ( تالیف میرزا حسین نوری فقیه و محدث دوران قاجار ) و این همه به نقل از ولایت فقیه تالیف خمینی ص ۱۴۴ ( توضیحات داخل پرانتز از نگارنده است ) . چنانکه می بینید: خمینی در رساله "ولایت فقیه" یادی از حدیث مجعول اولاد نمی کند و بجای آن حدیث مجعول منسوب به حضرت علی نقل کرده و بسود مقاصد خویش مورد استفاده قرار می دهد . چون در آن شرایط و به هنگام تدوین رساله "ولایت فقیه" تضاد شاه با رجال بارز شده بود و دیگر شاه خائن برای رجال مصرف شرعی نداشته است و بی جهت نیست که اسلام فقاهتی که خمینی شاختر ترین سمبل آن است - بخصوص از صفویه باینطرف لای قران را میبندد و ندایش را در حوزه های علمیه خفه میکند و در عوض هر چه بیشتر به احادیث روی می آورد و آن هم احادیث مجعول و یا منسوخ و عند اللزوم مجعولات را هم مخدوش میسازد و سسر و یا ته اش را میزند !

(۱)

پوینده‌ای از تبار آزادگان

در بیابان‌گریه شوق کعبه خرواهی  
زد قدم  
سوزش‌ها چون کند خار  
مغیلان غم مخور  
حافظ

..... مصطفی شاعیان ۲۹ سال عمر کرد و از اهالی تهران بود. تنی چند از بارانش در زندگی‌نامه او نوشتند: "سودا چنین خون است که یکجا کند کسی!" چون مصطفی هم دستش به قلم داشت و هم دستی به سلاج و میدانیم که هیچکدام این دستان نوررتا حقایق نیست. آورد. بعبارت دیگر حقایق در زندگی است و رفتار او نشان داد که در این عرصه نیز از تبار خوبان است.

درستان او می‌نویسند: "مصطفی در خانواده‌ای کم درآمد متولد شد در محله آب انبار معین جنوب شهر تهران سال ۱۲۱۵. از همان خردسالی با از دست دادن پدر که پیشه وری لباس دور بود با چهره فقر آشنا شد. در هنرستان صنعتی تهران شاگرد ممتازی بود که اغلب با رونویسی از کتاب درسی هم‌کلاسی‌ها نداشتن امکان مالی خرید کتاب را جبران می‌کرد. برای تأمین معاش شب‌ها را در کارگاه‌های خصوصی بکار می‌گذراند. در این سال‌ها بود که گاه با قرقر ناشی شبانه روزها را بسر آوردن یا در راه کارگاه و مدرسه در کنار خیابان خفتن برایش عادی می‌بود. سال ۱۲۲۷ در هنر سرا یعلی فن تهران در رشته مهندسی پوشاک ری به تحصیل پرداخت و سرانجام سال ۱۲۴۱ به عنوان رتبه اول فارغ التحصیل شد. در این باب و در باره زندگی او بهتر است بشرحی که خود او نوشته توجه کنیم:

"من سالها وحتى پوینده‌ترین روزگار زندگیم را در گورستان‌ها و به ویژه در پهنه خاموش مسگرآباد پلگیده ام و بی اندر هندی ولی من در مسگر آباد مدفون نشدم. رویدادهای زندگی

اجتماعی مراسمی مسگرآباد هل دادند تا در آنجا مدفون کنند. مرده من بدوش پاهایم به پهنه مسگرآباد افتاد لیکن جادوی دیالکتیک را نگر که مسگرآباد مرا زنده از میان گورهای بیرون انداخته... در زمان دولت زرم آرا بود که دیگر مستقیماً به سیاست کشیده شدم به دلیلی که ریشه های آن با زرم بخدشته های دورتر بر من پیشینگی زود بسوی پان ایرانیزم کشیده شدم. یکی از یاران سازمان پان ایرانیزم پرچمداران شدم. پان از خیزش شهری خبا بانسی سی ام تیرماه ۱۳۳۱ بوده که از این سازمان جدا شدم ولی نه بدلیل اینکه از شوونیزم پان ایرانیزمی دور شده بودم. احولاً دلیل مرا می در میان نبود. مگر پان ایرانیزمها مرا می باید ثلوی هم دارند؟ مراشان چیست؟ جدا شدن از پان ایرانیزمها از گرایش های شوونیزمی است که آنها را فزونی نیست. داد و چنانچه بعدها با تنی چند از دوستان همکلاس و هم محل خود جرگه ای چند نفری سازمان دادیم که هدف آن را بانها بستند. خاکساری در شعار ایران برتر از همه تبلور داده بودیم.

با گذشت باز هم بیشتر زمان از روی کودتای انگلیس - ارتجاع آمریکا و اندک مطالعه پس گیری که می کردم رفته رفته بسوی مارکسیسم کشیده شدم. ولی چگونه برای من مقدور بود که به گوهر مارکسیسم و ارزش های تاریخی و فلسفی و اخلاقی و دیدگاه جهانی آن به گونه ای زنده و ریشه ای پی ببرم؟ راستی که مارکسیست شدن های ما هم از آن حرفها بود و هسته چه پر شکوه است فروتنی همه ما که حتی بدون خواندن ولو یکی از آثار مارکس مارکسیست می شویم و آنهم مارکسیستی ناب و چیره به سراپای فلسفه و رهنمودهای آن و آنهم به گونه ای زنده! بهر رو من نیز این منش خاکی را پیدا کردم که بدون درنگ خود را پی مارکسیست آگاه و تمام عیار بدانم! دوروبر آغاز دهه ۱۳۲۹ بود که با جریان بی نامی که بعدها نیک طبعان بدان نام مارکسیست های امریکائی را دادند آشنا و همیسته شدم. در این جریان نیز مرکز از تنگ نظری های ملی پالوده نشدم. زمانی را که جنگل را نوشتم البته دیگر مارکسیست ها را امریکائی هم وجود عینی نداشتند. با اینهمه ارزش های چیره بر اندیشه من هنوز از مایه های ناسیونالیستی خود پالایش نیافته بود. لیکن در روند جنگل و بدنبال آن دیگر رفته رفته دریچه نویسی بسویم گشوده شد که گمان معنی نام که از تنگ نظری های ملی هم مایه نگرفته باشد. در این دریچه نوین دریچه ای است که در نوشته ی "شورش" مشخصاً از آن را تصویر کردم و اینک نیز با همه سرگردانها و گرفتاریهای که وجود دارد باز هم در راه تکمیل آن معروضم.

حدود سال ۱۳۲۹ مصطفی با همکاری شنجند رساله‌ای در انتقاد از حزب توده منتشر می‌کند  
 در سال ۴۱-۱۳۴۰ هنگامی عضو جبهه ملی بود به نمایندگی دانشجویان دانشکده‌های تهران به  
 اولین کنگره جبهه ملی معرفی می‌شود و به این مناسبت جزوه‌ای تحت عنوان "مسئله  
 جوان و جبهه ملی" منتشر می‌کند. در سال ۱۳۴۷ کتاب "نگاهی به روابط شوروی  
 و نهضت انقلابی جنگل را نوشت و آن را به نوعی تحریر کرده به طور علنی قابل انتشار با شده  
 با این وصف نه تنها ناشران توزیع کتاب به منع شد بلکه جاسیت ساواک نسبت به مصطفی  
 بیشتر شد تا بدانجا که وی تحت نظر قرار گرفته در سالی که جوانه‌های توانمند مبارزه  
 مسلحانه شکل گرفت و رعد رستاخیز سیاهکل تهران بفرش درآمد شکوفائی مصطفی در جزوه  
 نامی به نام "چه نباید کرد" و "چند خرد گیری نابطلوه گرشود  
 در حین تحریر "شورش بود که دیگر با تمام هستی خویش به میدان شورانگیز نپیوست  
 مسلحانه روی آورد و گروه مسلحانه "جبهه دموکراتیک خلق" را بنیاد نهاد  
 در سال‌های ۱۳۵۰ نادر شایگان به او پیوست. در تیرماه سال ۱۳۵۰ طرح عملیاتی ذوب آهن  
 لغو رفت و عده‌ای از یاران او اسیر شدند و او در صف مبارزات مسلحانه ماند.

"عقاب شکسته بال در رزمگاه ایران زمین تا آخرین نفس بی‌امان در ستیز بود تا در  
 صبحگاه شانزدهم بهمن‌ماه ۱۳۵۴ در خیابان استخر تهران مسلحانه با دشمن درگیر و شهید شد.  
 رسید. پرواز را نوید داد و خود فدائی راستین خلق شد."

اینکه شرح کوتاه زندگی او را از زبان خود او و دوستانش خواندم به این خاطر است  
 که شرح زندگی ساده اندیشمندی آزاده فقط راهی است به اینک بدانیم از که حرف می‌زنیم  
 و از چه زمانی؟ اما آن زمان که آغاز می‌کنیم از زندگی اندیشه و آزادی انسانی شوریده  
 و انقلابی سخن برانیم دیگر شرح زندگی و آزادیگشانه کوتاه استونه ساده.

لایه در سال و زمانه‌ای که هزاران هزار شوریده را به مسلخ می‌فرستند این سوال بجا  
 مطرح است که سالروزیک شهید یک مصطفی چه معنی دارد؟ این انسانیتکه انسانها مانند  
 یکدیگر نیستند هر یک دستاوردی دارند و کاری کرده‌اند و بزعم خود برای شرایطی بهتر  
 همه چیز داده‌اند مانند هم نیستند در عین تفاوت بگونه‌ای مانند هم‌اند و از اینرو بزرگ  
 گداشت یک آزاده شوریده انقلابی نفازش دیگری و کم پنداری ظلم و راستگی آن دیگری  
 نیست که هیچ بزرگداشت او نیز هست اما انسانها نه فقط گونه‌گونند که مشخص‌اند مصطفی  
 شعاعی است که کمونیست آزاده و یک انسان مشخص بوده اینک از او حرف می‌زنیم از اندیشه  
 او و نقش او چند اثر مهم مصطفی شعاعیان عبارت بودند از:

۱- تحلیلی از خط مشی سیاسی حزب توده ایران (با کمک چند تن از رفقایش)

۲- نگاهی به روابط شوروی و نهضت انقلابی جنگل

۳- سری مقالات و از جمله مقاله "جنگ سازش"

۴- کتاب انقلاب

مناحه

۱- پاسخهای سنجیده به قدمهای سنجیده ودهها اثر دیگر

خط کلی اندیشه او از وطن گرائی شورونستی آغاز میشود و سپس در نقد به حزب توده بنوعی مارکسیسم-لنینیسم میرسد وپس از آن در گوران تفکر و مبارزه به نقد گذشته خود می- نشیند. خصوصیات این سیر و سلوک این دریافت و نقد این ایمان ورد به آنجا میرسد کسه مطلق شاعیان در اثر خود موسوم به "انقلاب" پروان دارد که بت شکنی کند و صدا برآورد - آنچه هستانان پویا و اندیشمند است و او را از بزرگان و بزرگنمایان باکی نیست.

اجازه بدهید بکلتقسیم کلی از سیر اندیشه ای چپ ایران ذکر کنیم. همان طور که گفتیم این تقسیم بندی کلی است و دقیق نیست گرایش های مختلف را که کاملاً در نظر نگرفته است - ولی به نظر من برای توضیح خلاصه ای از افکار مطلق که خواهد آمد روشن گراست در سیر

اندیشه ای دهه های اخیر چپ ایران دو جریان متفاوت را می توان تشخیص داد: جریانی که از استقلال و میهن دوستی آغاز میشود و جز "جریان نهضت ملی" است یا شاید بتوان گفت بدینسان به نهضت ملی ایران و عمل شده است این جریان چپ از آزادخواهی و منافع ملی آغاز - کرده است و سپس به سوسیالیسم و مسائل مربوط به عدالت اجتماعی و انقلاب تاریکی رسیده - است جریان دوم، جریان توده ایستی است از نوع انترناسیونالیسم که در واقع کمونیست - لیستیست است آغاز میکند با مسئله دموکراسی در ستیز است یا لااقل آن را از عدالت نسبی اجتماعی کاملاً جدا و نسبت به آن جنبی میداند و به تعلق اردوگاه می رسد. این دو جریان در تمام یا اکثر مسائل سیاسی و انقلابی اجتماعی ایران در مقابل یکدیگر قرار میگیرند - از نقطه نظر روش شناسانه نیز تفاوتهاشی دارند که در اینجا بحث آنها مورد نظر ما نیست همینقدر کافیست که بگوئیم جریان اول الگوگرائیست و در محنه مبارزه بسیار - ساده الگوها را رها میکند در حالیکه جریان دوم با تعصب به الگوها چسبیده است - چون بیان هستی خود را در الگوها می یابد. این دو جریان به اشکال و صور مختلف و در زمینه های متفاوت خود را نشان میدهند. مسئله "دموکراسی و آزادی جنبی است یا مرکزی؟ دولتی شدن مساوی سوسیالیسم است یا نه؟ اقتصاد و فلسفه در ارتباط تنگاتنگی اندیا اقتصاد در همه



زمینه ها غالب و تعیین کننده و سرشوش سازاست؟ از مسائل ملی باید حرکت کرد یا از مسا-  
 ئل بین المللی و از خودآگاهی؟ آیا اثربخته های ازلی وایدی درمارکسیسم وجود دارند  
 یا مسئله برسر نقد تفکر و تحلیل مشخص از شرایط مشخص است؟ ودهها مسئله سؤال وزمینه  
 گوناگون دیگر خود را نشان میدهند. در مسائل سیاسی و اجتماعی جامعه ما نیز خطی کسه  
 ما به آن خط آزاداندیشی سوسیالیستی نام مینیم و این نام گذاری خودسرانه است در مقابل  
 خط توده ایستی قرار میگرفت بر خورد به نهضت جنگل و میرزا کوچک خان بر خورد به سیاست  
 شوروی در آن زمان بر خورد به نهضت ملی و مدق بر خورد به سریتسم در تحلیل و متد  
 اندیشه بر خورد به رایجی جدید و از جمله مبارزه مسلحانه و... درست برسر این مسائل بود  
 که مصطفی شاعران نشان داد که بندگان او بعنوان جریانی چه به نهضت ملی ایران وصل  
 است. برسر مسئله نهضت انقلابی جنگل و میرزا کوچک خان، طرف جنبش جنگل و میرزا کوچک خان  
 را می گیری بر سر مسئله سیاست های شوروی در ایران  
 طرف مردم ایران و مقابل سیاست های شوروی قرار گرفت برسر نهضت ملی و مدق کنار نهضت  
 مدق است و مقابل حزب توده بر سر مسئله مبارزه مسلحانه یا سازی با امپریالیسم  
 و یا کرنش در مقابل روسفیلیا در صف مبارزه مسلحانه قرار گرفت والی آخره بنا بر این  
 میتوان با این یا آن تحلیل و نتیجه گیری مصطفی شاعران مخالف بود ولی باید این قرار  
 گاه و سیر را شناخت و در مورد آن نیز با هم گفتفاوت عقیده با تحلیل های رفیق شاعران  
 در مقابل تحلیل های رفیق شاعران موضعی مشخص داشت بنظر من این هسته اصلی  
 و سلوک اندیشه ای مصطفی بود و این هسته در مارکسیسم ارتز باقی مانده زمانی که او با  
 جنبش چپ ایران همراه و همسرش شد به انحرافها و خیانت های حزب توده که غربت سهمگین  
 به جنبش چپ و جنبش کارگری ایران زده بود در تحلیل از خط مشی سیاسی حزب توده ایران  
 حمله برد. پس از آن در برخورد به جنبش های انقلابی در اثر خود موسوم به نگاه  
 به روابط شوروی و نهضت انقلابی جنگل فریاد اعتراض علیه تجاوز و نامردی تحت لوای  
 مارکسیسم برکشید و در انقلاب و با سخنان سنجیده به قدم های سنجیده به مثابه مبارزی بنده  
 شکن به میدان آمد تا انتها را همراه با آبه ها و الگوها مورد حمله قرار دهد. مصطفی  
 در این هجوم چقدر موفق بود این تنها خواست و توان او مربوط نمیشود. اگر اعل ایمن  
 حمله درست است پس بر میگردد به اینکه ما همه مدعیان جنبش چپ چقدر در این راه او و  
 انقلابیون نظیر او رایاری رساندیم و خواست و توان ما چه بود؟ یعنی چقدر ما خود رایاری  
 کردیم؟

کوشش و اصرار من در آنست که حتی المقدور نقل قولهای کوتاه و مفصل از نوشته‌های —  
مصطفی ذکر نکنم. اکثریت فریب به اشتقاق آثار او را به همان‌طور که غفتم انتشارات مزدک  
منتشر کرده و در اختیار ممکن استه من با بی‌اعتمادی خرد خرد سعی دارم که جوهر اصلی  
نویسهٔ مصطفی را برملا کنم جوهر آزادی در اندیشه یک مارکسیست ایرانی را مفقادی بی-  
پروا و شجاعت رفتاری او از این جوهر می‌آید. در برخی مقدمه انقلاب او در ابتدا رنج  
مصیبت خود را از خشک مغزی و خشک مغزان و از ساده‌گراشی و ساده پندارگ نشان میدهد.  
به نشر او خورده گرفته بودند که عامه فهم و توده فهم نیستند اما آن‌ها سانسیکه نشر او را —  
فوانده بودند فهمیده بودند و اشکال آنان نه در نشر او که در معنا بود و او اینرا میدانست  
نفت چون هم‌زمان با ایراد به نشر او می‌گفتند که او پیغمبری ندارد و آیه نمی‌پسندد. این  
نشان در مقابل گناه غیره سختی نشر حتماً جزء گناهان کبیره است از این رو او بطور مد-  
وم تکرار می‌تواند که کمونیزم دانش است و نه کیش. مهم اینست که شخصی اعدا در برابر  
بزرگان و پیشوایان دینی چگونه دست بپسندد چگونه حتی یک نیم لگه خطای  
نظای سهوی هم بردا مان آنان نمی‌بیند چگونه مطلقاً در برابر گور و شنید آنها بخاک می-  
فتد و زاری می‌کند که سخن انتقاد کنندگان با او بر سر آردان نیست نیست سخن بر سر  
نخر پرستی و حتی شخصیت پرستی است رنج مصطفی در این زمینه رنجی اخلاقی و فردی نبود.  
در اثر انقلاب و سپس در جوابیه پاسخهای سنجیده به قدمهای سنجیده نشان میدهد که  
رنج او رنج همهٔ سوسیالیستها، از کوردلی و خشک مغزی است و فقط با استقامت در مقابل  
بین‌سرتوب نظری می‌توان نظریه پرداز جنبش انقلابی بود. اهمیت آثار او در این مقاومت  
بی‌پروایی در این معیبت انقلابی است.

وقتی مصطفی را به نا هنگام کشتند قدرتمداران راضی شدند و افرادی راحت را نگار که  
تا ر تمام شده است نقد که پایان پذیرفت ننگ که مرد گویا حرکت مرده است و سانسین طرفدار —  
نگون به حالات معموله خود بازگشتند همچون خانواده‌ای که از دست مزاحمی خلاص شده است اما  
بین راضی و سکتون این معمولی بودن و باز نداشت بقا عده و زوال عادت و سنتی ظاهر بود. مصطفی  
ون آغازگر بود اداجه دهندگانی نیز داشته انسانهای پرسش‌گر و جستجوگر تردید و شک او را —  
صاف با بی‌حقیقتی دانستند و او با مرگش در میان ما ماند و این گردهم آیی لحظه‌ای از ماندن —  
وست

مسئله مرکزی کمونیسم انسان است و آزادی. مارکس بعنوان یک کمونیست هیچ چیز  
از آزادی انسان، انسان مشغول را نمی‌توانست مد نظر داشته باشد. جهان آزاد جهان عاشق

انسان آزاد و انسان عاشق - معنای زندگی فرا تر از زیست‌ساده است. راه درنوردیدن جهان ساکن و جهان دربرگیرنده افراد از خود بیگانه، جمع کردن آنها در اجتماع بیگانه نیست بلکه تشکیل جهانی از افراد آشنا از فواید اجتماعی خود آگاه است. فردی که که آزاد و موعود باید جهان آزادگان را بسازد بشفکن شعاع سبب شکن و منفذ باشد. اشتباهات یک آزاده، کمونیست در کمونیست بودن او نیست در آرمان را میدش هم نیست متوانسد و حتما در برآورد و انتخاب تا کتیه‌ها و در مجموع‌های واقعیات ساده نیز باشسد. عبارت دیگر یک آزاده، متواند بدون اینکا جوهر آزادگیس را نفی کند شکست بخورد بمیرد اسیر شود و یا در زیر چرخ واقعیات که همیشه بیان حقیقتها نیست تا بود شود. پیروز لروما - مطلق خوبی نه برای آزادگیس نه برای سنجش معیارهای کمونیستونه بر حقیقت است تاریخ بشر طولانی و پیچیده است که شکستها و پیروزیهای را در خود های میدهد و روانی این موجها و رسیدن این قطرها به دشتی با اروپا کویری خف خود داستان دیگری دارد بسیاری پیروز - مندان در این بستر خف فرو رفتند. خاطره "گابوسها و بدیها ست و بسیاری از آزادگان - شکست خورده به ملامت قدرتمندان کشیده شده کشته شده به تیر اتهام و لغزش و نامردمی خونین و بار باره مرده در همان بستر تاریخ انسانی به دشت آن ادگان ره بردند و نهالی با رور کردند و جنگلی را سرسبز مطلق شعا عیان در ردیف پاکبازان و آزادگان کمونیستی بود که قطر ای شد در بستر تاریخ مبارزه میهن ما بزیر یک نهال نه نهالی از جنگل سبز بود مگذارید همین جا از "ارنست بلوخ" فیلسوف کمونیست آلمانی چیزی بگوییم از "بلوخ" که اثر مهم "تئوری امید" را نوشته از او در مصاحبه‌ای پرسیدند: (نقل به معنی) پس از اینهمه شکست جنبش‌ها مبارگری پس از اینهمه نامردی بنام انقلاب و بنام سوسیالیسم پس از تجربه های شوروی و چین و احزاب کمونیست مختلف آیا او هنوز کمونیست است و خود را رزمنده ای در این سیر و مسیر میداند و آیا هنوز امیدی به آزادی انسان دارد؟ "بلوخ" پیر جواب داد: "اگر بدانم که تن نحیف میتواند عیزی برای کوره انقلاب آزادبخش بشریت انقلاب رهایی بخش انسانها باشد لحظه‌ای تردید نخواهم کرد که خود را در کوره انقلاب بیفکنم تا شاید این کوره لحظه‌ای پر نورتر شود و شعاع آتش گوشه‌ای تاریک و خرد را - برای لحظه‌ای روشن کند."

اجازه بدهید سختم را با این جمله ها تمام کنم هر چند که این جمله را بدلیل کوتاهی کمی غیر عادی و حتی شعارگونه بگوش برسد. مطلق عرفا عاشق طبقه کارگر نبود. او از طبقه و طبقات نفرت داشت و عاشق انسان و شرایط اجتماعی انسان بود. کلامی طبقه بود. مارکس

بیش از او چنین بود. مصطفی به طبقه کارگر رجوع میکرد چون راهی دیگر نیست. سو... سیالیت ما کارگر و کارگران را تقدیس نمی کنند. آنان برای ایجاد جامعه‌ای در تلاش اند که در آن کارگر نباشد اما در جامعه طبقاتی طبقات واقعیتند و مبارزه طبقاتی ضروریست. طبقه کارگر برای نجات جامعه طبقاتی سرمایه داری باید به میدان بیاید. پس هم سرنوشتی آزادگان با کارگران هم سرنوشتی مطلقاً داوطلبانه نیست. مقدارن جبری است جبر به معنای جبر واقعیت جامعه طبقاتی. آنچه که مرکزیت مهم است و تعیین کننده است دسترسی به آزادی مطلق انسان استولای غیر. انقلاب جامعه طبقاتی است آزاد. کمونیست میبایست به آزادی بیندیشد و کدام کمونیست در جامعه غیر آزاد طبقاتی میتواند مدعی باشد اما آزادخواه و منقاد بی پروا نباشد! مصطفی شاعران این مهم را در سیاق و سبب او یک آزاده بوده یک کمونیست نبود.

متن سخنان کامیونیز روستا در جلسه یادبود

شهید مصطفی شاعران. تاریخ ۱۶ بهمن ۱۳۶۱

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

۱- از مقدمه این گفتار یکی دو پارگراف حذف شد. در ضمن این عنوان نیز مؤلفین این دفتر برگزیدند.



بقیه از صفحه ۸۴

منافع ملت ما است. بحثها و مبارزات سیاسی و ایدئولوژیک هیچ غریبه‌ای به ما نمیزند. ما اعتقادات خود را داریم و واقعیت‌ها خود را نشان میدهند. حتی جنگ نیز به ما صدمه نمی‌رساند. برای ما معنای ما خود شورا دارد که اگر نتوانیم بر آن با مسلسل خود کار پیروز شویم با کف دستان خود بر آن چیره خواهیم شد.

توضیح: نویسنده و مصاحبه کننده این مقاله که تحت عنوان *Focuson Nicaragua* در مجله آفریقا آسیا درج گردیده آقای *BouZid - Kouza* است که چند وقت قبل مصاحبه‌ای با آقای مسعود رجوب مستول شورای ملی مقاومت ایران انجام داده که تحت عنوان "چرا خمینی به جنگ نیازمند است؟" در نشریه مزبور بجا پ رسیده است.

# درباره انقلاب نیکاراگوئه

ترجمه

نویسنده و مباحثه کننده بوزید کوزا

Bouzid-Kouza

ترجمه از مجله آفریقا آسیا

رضا مولایی نژاد

N° 4-10 FF آوریل ۱۹۸۴

نام او و تماویز نقاشی شده خشن او به هر دو نگاه سنگینی خاصی داده است. نام او در همه جا هست، در خیابانها و در میدانها، در محله‌های عمومی و در خانه‌ها، در روی درختستان، روی تپه‌ها و ماشین‌ها، در رادیو و تلویزیون و در متینگهای عمومی از او و درباره او صحبت میشود. پنجاه سال پس از مرگش او هنوز در قلب همه مردم زندگی میکند. او پیشوای آزادی مردم سزاریاگوستوان دینو است (Cesario Augusto Sandino) و سایه پدران او نیکاراگوای آزاد را می‌پوشاند کسانی که کشور را آزاد ساخته‌اند همه چیز خود را در وجود او-سان دینو بیافته‌اند. کسی‌نه شعور و شجاعت و درستی و عشق به خلق را در وجودش داشته با احترامی که مردم عادی مردم زحمت کش برای او قائلند، رو برو شدن با فقر و فلاکت و رفع آنها برایشان ممکن گردیده است. اما این بچه - معنی است؟ بطور بسیار ساده دیگر نه گرسنگی برای نیکاراگوای که در شرایط کنونی همه چیز امکان پذیر است جایگاهی نخواهد داشت. امروز، فردی قادر است دست خود را بلند کند و بگوید من یک نیکاراگوایی هستم و سرنوشتم را خود تعیین میکنم دیگر ما باز بچه تاریخ نیستیم بلکه آنرا خود بصورتی جدی باید دیگر خواهیم ساخت. داسو - چکش و قلم در یک دست و تفنگی که بدور افتاده بود در دست دیگر آماده دفاع است چیزی که مشکلات آگاهانه انتخاب نکردن و امید به پیروزی در تفرقه است.

اما پسران گذشت چهار سال زین انقلاب بزرگ چه بدست آمده‌است؟ نمونه‌ها

خود گویند، بی‌سوادی که جمعیت کشور را در یو گرفته بود ریشه کن شده. بالای بیماری فلج اطفال و آبله ناپدید است. جاده‌های بسیاری برای دهه‌ها دور افتاده ساخته شده است. مزارعین بدون زمین که در دوره حکومت سوموزا استثمار میشدند ورنسج میکشیدند امروز خود بوا همکاران با یکدیگر و پیشرفت کشاورزی کشور برنامه تهیه می‌

کنند زیرا امروز خود عاجان کشورند. اینها بسیاری دیگر دست آورد انقلاب ساند -  
نیست است که اکثریت مردم نیکا را گوا برایش فداکار می کنند و این انقلاب را کاملاً متمایز  
و قوی می سازد.

آزادی بیان برای همه و حتی برای مخالفان وجود دارد اما هیچکس حق ندارد عقیده -  
خود را با دیکتاتوری به دیگران تحمیل نماید. و در حقیقت یک پلورالیسم واقعی در کنار  
استحفظ سیاسی جناح راست با اینکه فاقد هرگونه اعتبار است اما از این حق برخوردار است.  
این یک انقلاب واقعی است که پایه در اطمینان و ایمان مردم دارد و گفتارها و مثالها مردم -  
خود شاهد این مدعا است. مسئولیتها تقسیم میشود و راه آینده را نشان میدهد -  
روش ساندینیستها بطور اصولی عفو و بخشش همه کسانی است که می خواهند امروز در ساختن  
کشور شرکت کنند.

آنها با اینکه در جنگ با دشمنان بسیار سنگدل و کینه توز بودند اما در ایمن  
پیروزی بدست آورده بسیار بخشنده اند. بدون استثنا می خواهند با همه دنیا  
بر اساس منافع متقابل رابطه داشته باشند تا زمانی که به منافع و استقلال و مشروعیت خونی  
که بیایان انقلاب ریخته اند خدشه ای وارد نباید.

پیروزی ساندینیستها، این اولین انقلاب در یک کشور دهقان و ابسته به امپریالیسم  
آمریکا، در آمریکا لاتین و تشبیت آن برای آمریکا قابل تحمل نبود به این جهت مرتباً به استهزا  
و تمسخر و اعانت به آن می پردازد. وحشت آمریکا از این است که می بیند یکی از تیول های قدیمش  
در آمریکای لاتین از دست رفته است و امروز در پشت فلسفه "دموکراسی" چهره درنده خوی خود -  
را پنهان کرده و نیروی نظامی خود را در راه ضربه زدن بآن بکار انداخته است .  
آنها خود را برای تجاوز به کشور ما به کمک عوامل "سوموزا" و تجار و گران هند و راسی آماده -  
می کنند. در شرایط کنونی کارخان را با جلوگیری از ورود کشتیها شروع کرده اند و منتظر  
فرصت مناسبند تا با حمله "دموکراسی" راه کشور بازگردانند و هر کسی را بجا بخود بگمارند  
و "سوموزا" جدیدی را وارد صحنه کنند و دهقانان را به غلبه های چوبی خود بازگردانند.  
اینها محاسبات ساده ای برای کینتاکون بنظر می آید، آنها ویتنام را فراموش کرده اند آنها  
بر اساس "ا" در طرف دوهفته با ده هزار نفر اشغال کردند اما با چه نیرویی می خواهند  
یک را گوا را مطیع خود سازند در حالیکه همه مردم مسلح اند. ملت آزاد خواهد شد و با خود  
اعدمرد.

ما پژوهشگران این فریاد را در همه جا مشنوییم . این بیخروشی تو خالی و تنها نیست  
بهایی که مردم با شجاعت و تصمیمشان برای انقلاب پرداخته اند بسیار گرانیهست . مردم  
مسلح مبارزان جوان کارگران و دهقانان پشت جنبه مضم به حفظ انقلابشان هستند . انقلابی  
در ظرف پنج سال گذشته همچنان رشد می کند و بررومند میگردد همانطور که پدر سان دینو  
آرزو میکرد .

شکست سیاست تجاوزکارانه آمریکا اجتناب ناپذیر است . مما حبه با ژانیل اورتگو  
*Daniel - ortego* عضو شورای رهبریم آهنگ کننده شورا های بازسازی ملس .

مما حبه کنشده: بوزید کوزا *BouZid - Kouza*

سوال: چند روز قبل که شما در ونز وئلا بودید حمله دیگری به کشور شما شد  
کاملاً واضح است که آمریکا از هندو راس حمایت میکند . انگیزه این حمله هماماند سایر  
مقاصد آمریکا در وهله اول آزمایش قدرت شما در برخورد با این قبیل قضا است و سپس  
جریان در دو سال گذشته همواره ادامه داشته است . میتوانی بیشتر توضیح بدهی؟ گسر  
چه بدون تردید سوال ساده ایست .

جواب: آیا میتوان این قبیل برخوردها را از طرف قدرت تجاوزگری مثل آمریکا با کشور -  
شونجی مانند نیکاراگو محدود ساخت؟ از اولین ساعاتیکه بطور آشکار این عملیات بر علیه  
کشور ما آغاز گردیده عملاً تمام قرارداد های بین المللی که آمریکا از امضاء کنندگان آن -  
میباشد بطور کامل نقض گردیده و با در حال نقض شدن می باشد .

سوال: در این موقعیت که شما مشروعیت دفاع از خودتان را دارید چگونه آنها را به عقب  
خواهید رانند؟

جواب: نیکاراگو قدرت دفاع از انقلاب خود را کاملاً داراست در عین حال ما بهیستی قدرت  
مذ هوایی خود را تقویت کنیم تا بتوانیم در مقابل تجاوزات هوایی نیز مصون باشیم ما در -  
داخل مسائل را کاملاً با اطلاع مردم میرسانیم و در سطح بین المللی نیز مرتباً تکرار کرده ایم  
که مردم ما از این حملات رش میزند و خواهان راه حلی از طریق شورای امنیت سازمان ملل -  
شده ایم . مسلماً اگر حمله دیگری به ما بشود خواهیم دانست که این راه حل های سیاسی ضرورتاً -

اخلاقی بوده و آمریکا بهای این بیاعتنایی به ارزشهای اخلاقی را خواهد پرداخته

سوال: دخالت آمریکا اجتناب ناپذیر است و این مساله پنهانی برای رانشگتن نیست و با رنا آنرا  
کرده است؟

جواب: ما با قدر تمام با بیشترین بهای ممکن این دخالت را متوقف خواهیم کرد و کاملاً متو -

چه هستیم که امریکا کوشش دارد افکار عمومی جهان را از خطر ساندنیستها مضطرب نماید و جزو وظایف ما ستکه خطر اصلی را در دخالتها بین المللی به افکار عمومی جهان نشان دهیم. قبل از - دخالت امریکا در جزایر گرانارا بعضی از سیاستمداران و سران دولتها بخصوص در اروپا فکر میکردند که امریکا سیاست دخالت در کشورهای امریکای لاتین را کنار گذاشته است اما ما - بر این عقیده بودیم که این سیاست ثابت است و هنوز فعال و زنده کار میکند و مرنظر از - بهای آن بکار برده میشود

سؤال: اما آن دخالت بوسیله افکار عمومی جهان و حتی متحدان امریکا محکوم شده - جواب: درست است اما مسئله مهمی که بایستی در محاسبات گنجانده شود این است که امریکا - هر طریق میخواهد حضور نظامی خود را در امریکا مرکزی بازسازی نماید. کوشش برای تسلط - پایدار که نیکاراگوا پیشقدم آن بوده با اینکه از طرف مجامع بین المللی مورد تأیید - قرار گرفته بخصوص کوششهایی که گروه *Cantadora* برای تشویق امریکا به صلح انجام داده - واکنشی از سوی امریکا بجز تقویت قدرت نظامی خود در این منطقه، ساختن پایگاهها جدید نظامی - در هندورا، مانورها و عملیات نظامی در مرز نیکاراگوا، کمک به ارتش هندورا سندانده است. باید - بدانیم که ریگان در سال ۱۹۸۴ چهار برابر سال ۱۹۸۲ کمینظامی در اختیار هندورا قرار داده - است. کوشش امریکا بر این قرار دارد که از طریق محاصره السالوادور و فشار بر دولت کستاریکا - برای قبول نیروها کاستاریکا در خاک خود عملیات مشترک را بر علیه نیکاراگوا شروع نماید اما - در مورد کستاریکا این فشار در مجموع مورد قبول مردم قرار نگرفته است.

سؤال: پس تمامی منطقه شروع به لرزش کرده است؟  
جواب: بلی نیروهای امریکا در هندورا، کستاریکا و ناوگان جنگی امریکا در اقیانوس اطلس - و آتلانتیک بطور دائم در فعالیت هستند اما شکست و درماندگی این سیاست تجاوزکارانه، اجتناب - ناپذیر است حتی اگر بوسیله نیروها کفد انقلاب در نیکاراگوا و ارتش السالوادور حمایت - گردد. امریکا تجاوز هر چه بیشتر را وظیفه خود میدانند و از روی بردن با حل سیاسی مسائل در - امریکا ولاتین خودداری میورزد و امیدش فقط به راه حلها نظامی است.

سؤال: شما در باره موقعیت انفجاری منطقه صحبت کردید. اگر این برخوردهای تقریباً آرام - کنونی به دخالت نظامی همه جانبه امریکا در نیکاراگوا و السالوادور مینجامد - سرانجام - به یک جنگ وسیع در منطقه منجر خواهد گردید.

جواب: البته خود را برای پیشبینی برخورد احتمالی آماده کرده و میکنیم. ما در این باره بسیار - فکر کرده و میکنیم و به این نتیجه رسیده ایم که نیکاراگوا بایستی از خود در برابر دخالت -



نظامی آمریکا دفاع نماید. مقاومت کند و آنرا شکست دهد. ما برای بی چنین دفاعی است که همه مردم را مسلح کرده ایم. مبارزه مسلحانه بطور استراتژیک بهترین راه برای شکست پیدخالست است.

سؤال: اگر برخورد آمریکا تغییر کرد به موافقتنامه سیاسی میتواند کارمان باشد؟

جواب: آمریکا هیچگاه در مددیافتن راهی برای تغییر خطمشی خود در نیکارا گوانیست و واشنگتن خواهان نابودی انقلاب نیکارا گوا و از بین بردن مبارزات انقلابی مردم السالوادور میباشد. سؤال: بنظر میآید که انقلاب مائیلیستها بصورت یک پلورالیسم سیاسی و اقتصادی میخواهد همه نیروهای اجتماعی را درگیر مسائل نماید. آیا این یک هدف استراتژیک است و یا یک تاکتیک؟ میتوانی توضیح دهید؟

جواب: اول باید باین مسئله اساسی توجه کرد که این انقلاب در یک کشور توسعه نیافته بود. - خود آمده است از خصوصیات بارز آن که کاملاً بیچشم میخورد این است که در این کشور هنوز - پرولتاریا رشد نیافته است و عمدتاً جامعه ایست دهقانی با ترکیبی از کارگران شهری و مقدار کمی پرولتاریا. تمام اینها مسائلی است که ما در محاسبات استراتژیک خود گنجانده ایم. و همین محاسبات درست که منجر به پایان سلطه سوموزا و امپریالیسم گردیده انگیزه فعالیتها ما در ساختن پایه های جدید جامعه نیکارا گوا است. پس شرکت همه نیروهای سیاسی و اقتصادی در پروسه این انتقال امری ضروری است و این از شرایط یک جامعه عقب افتاده استنتاج گردیده است و فعلاً ما در سطح کوچکی از پلورالیسم قرار داریم.

سؤال: یک خطر که همیشه انقلابات را تهدید میکند برداشتهای غلط در مورد مسائل اجتماعی است.

جواب: ما هم چنین برخوردی داریم. بعضی از رفقای ما که در رابطه با انقلابات مطالعه می کنند تهدید را از جانب بورژوازی و یا از طرف گروه کوچکی از مالکین ضد انقلاب که آنها را نیز بورژوازی می نامند احساس میکنند. اما ما کوشش میکنیم به همه نیروهای اجتماعی و به همه کسانی که آماده اند تغییرات را بپذیرند و در جهت منافع اکثریت جامعه فعالیت کنند کم نمائیم و از آنها حمایت کنیم اما عده ای نیز وجود دارند که در جهت منافع مالی خود - فعالیت میکنند. و من فکر میکنم هر انقلابی دارای ریسک است بطور واضح تر بیروزی یک انقلاب وابسته به دلخواه منو و ویایک مسئله رمانتیک نیست بلکه اساساً بستگی به بلات اجتماعی کشوری دارد که انقلاب در آنجا به ثمر میرسد. حال اگر ما کوشش کنیم که انقلاب را مجبور نماییم که این حقایق را ندیده انگارد بدون پشت در جهان به بدترین وضع شکست خواهد خورد.

که نتیجه آن بقدرت رسیدن پیروزیم دست راستی خواهد بود که مادر موارد گوناگون شاه‌آنان بوده‌ایم. بنابراین با آگاهی تاریخی و هم‌ماین امکانات، تنها مسئله‌ای که مادر پیسش رو داریم، آنکه به جامعه خودمان در زمینه اقتصادی و آزادی‌های سیاسی است و ما فکر میکنیم نیکاراگوا در این موارد تا کنون بخوبی حرکت کرده است.

سؤال: انقلاب نیکاراگوا قسمتی از یک سرمایه‌گرانیهای کشورهای جهان سوم است؟  
جواب: ما به شناخت خودمان و شناخت از عوامل ممکن مغفول مستحکم کردن و ملاحظت به انقلاب هستیم و این نیز ممکن است زیرا کوشش و تلاش جزو مجموعه کوششهای جهانی، خصوصاً در آفریقا و آسیا است که باعث استحکام و تقویت مبارزات خلقها برای آزادی و استقلال است. زمانی که ما بر علیه دیکتاتورهای موزامبیکی، پیروزیهای خلقها را از آن خود میدانستیم، مبارزات دیگر کشورها، بما این امکان را میداد که موقعیت و توان خود را در پیروزی انقلاب نیکاراگوا درک نماییم. اینها واقعیتها داشت که سرانجام مبارزات مردم نیکاراگوا را در ۱۹۷۹ ولای ۱۹۷۹ به پیروزی رساند. تمام اینها بیان‌کننده نظرات ما است که معتقدیم همه خلقها در آسیا، آفریقا، آمریکا، لاتین بایستی اتحاد خود را هر چه مستحکم‌تر نمایند. حرکت بین متعهدها، بنظر ما وسیله است که مردم آفریقا، آسیا و آمریکا، لاتین بتوانند با اتحاد و همکاری بیشتر مشروعیت خود را در روبروشدن با مشکلات اقتصادی که این کشورها با آن مواجه هستند ثابت کنند.

سؤال: به حقیقت دیگر حضور شعر و ادبیات در این کشور است شعری برجسته‌ای را در همه جا میتوان یافت و در دستگاه رهبری نیز به شاعر وجود دارد؟

جواب: من بر این عقیده‌ام که شعر جزئی از زندگی انسان است. نوعی از شعر بیشتر از نوع دیگری توسعه پیدا کرده و موفق شده است. بعضی آنرا فقط برای خودشان می‌خواهند و شاید توانایی معرفی آنرا نداشته باشند. اما من فکر میکنم که انسان همیشه رابطه محکمی با شعر داشته است در همه حالات و همه اظهار نظرها. در مورد مشخص نیکاراگوا، شعر قسمتی از مبارزات ما است. مردم نیکاراگوا آنرا بصورتی جدی در مکاتبات خود بکار می‌برند و در طول مبارزات مردم به سختی کوشش می‌کنند تمام اشعاری را که پیدا داشتند بکار ببرند و شعر بصورت بیت بهتر در همه جا درآمد و این طبیعی است که معرفی کننده مودم نیکاراگوا باشد.

توسعه در راه منافع خلق

ماناگوا (MANAGUA) شهری با هوا و گرمسیری (حاره‌ای) با درختان زیتون سبز - هری که در سال ۱۸۵۱ بعنوان پایتخت نیکاراگوا برگزیده شد شهری با باغچه‌ها و مراکز

گوناگون که از هر طرف آسمان خراشها بر آن مسلط گردیده اند. ساختمان های ۲۰ طبقه بانک های -  
 امریکایی همگی ملغی گردیده اند. سهام آنها تماماً به سوموزا و سایر خانواده های بورژوا -  
 تعلق داشت کم چند روز قبل از سقوط سوموزا تمامی موجودی آن به خارج رفت. در شرق شهر کارخ -  
 انه ها زیادی وجود دارد که قبلاً متعلق به سوموزا و نزدیکانش بود ولی حالا همه ملغی شده اند.  
 بر اساس آمار رسمی ۴ در صد از کل اقتصاد نیکاراگوا علاوه کمپانیهای بیمه بابت ها و وسائل  
 حمل و نقل ماهیگیری و خلاصه هر چیزی که در کشور قابل بهره گیری بود به خانواده سوموزا -  
 تعلق داشته. واقعاً به ورش مشکل استثنایی که ۶ ماه در سال را با خانواده اش در میامی میگذرانند -  
 سرانده و متصرفاتش برایش دلار میساختند.

انقلابی مردمی آنها را سرنگون ساخت اما آنها امید دارند با کمک وفادارانشان روزی  
 به نیکاراگوا برگردند و این بیت امید واهی است:

جنگی را که امریکا وسیله ارتش هندوراس و مزدوران سوموزا بر نیکاراگوا تحمیل  
 کرده است هیچگونه شانس برای پیروزی ندارد و تلاش پنج سال گذشته انقلاب نیکاراگوا دست  
 آورد بزرگی را جهت دفاع مردمی از انقلاب بوجود آورده است و سواستفادتها بسیار آرام و مطمئن اند  
 زیرا دفاع را بدست مردم سپرده اند. قسمتی از نیروهای اجتماعی بین ۱۵ تا ۲۰ هزار نفر را بر  
 د ذخیره (مشغول حفاظت از مرزها هستند تعداد بسیار زیادی از تارگران دهقانان و سایر -  
 داوطلبان با دو ماه تعلیم در سال آماده دفاع از کشورند. یکی از اعضای شورای رهبری میگفتند  
 قادریم در حدود نیم میلیون نفر را که فعلاً در کار نوسازی جامعه اشتغال دارند به فوریت  
 آماده دفاع نماییم. وزیر کشور نیکاراگوا آقا کتوما سرج \* اظهار داشت در صورت دخالت  
 امریکا و عوامل مزدور به داخل خاک ما دشمن را وسیله ارتش خلق نوب می نمایم.

### وینتام دیگری؟

دیپلماتهای غربی در پایتخت نیکاراگوا اظهار نظر میکنند که دیوانگی خواهد  
 بود اگر ریگان قبل از انتخابت ریاست جمهوری دخالت در نیکاراگوا را آغاز نماید -  
 چرا که این امر معلماً تأثیر زیادی در انتخابت خواهد داشت و گذشته از آن با مردم مسلح  
 مواجه خواهد گردید و وینتام دیگری در منطقه بوجود خواهد آمد این دیدگاه همه کلانی است  
 که تا کنون فرصت بازدید از نیکاراگوا را داشته اند. گرچه دفاع در برابر تجاوزات تأثیر  
 عمیقی بر بودجه کشور خواهد داشت اما احساسات نیروهای بسیاری از جامعه را بر خواهد  
 انگیزد و مانند نیکاراگوا حتی در برنامهای ریزی سال ۱۹۸۰ برای بازسازی کشور جریان حمله احتمالی  
 از طرف امریکا را تماماً در نظر گرفته اند و بطور منطقی اکثریت جامعه را با وجود برنامه

بازسان کشور بر علیه دشمن به میدان خواهد آورد اما در مجموع با وجود محدودیتها یک کشور بعزت تهدیدات آمریکا نیکاراگوا را میتوان در زمینه تأمین احتیاجات اساسی مردم مانند غذا و بهداشت و تعلیم و تربیت موفق دانسته برای نمونه فقط در سال ۱۹۸۲ یک میلیون نفر از مردم نیکاراگوا که تقریباً  $\frac{1}{2}$  جمعیت کشور را تشکیل میدهند از مزایای تعلیم و تربیت استفاده کرده اند بیش از  $\frac{200}{1000}$  نفر درآموزشهای شبانه ثبت نام نموده اند که این تعداد وسیله  $\frac{30}{1000}$  نفر داوطلباً آموزش دیده شدند. این آمار نشان میدهد که نیکاراگوا در این پروسه خود را آموزش میدهد برای آموزش پرورش در زمینه های بهداشتی و غیره .

سازمانهای بسیاری امروز در زمینه رونق اقتصادی کشور که جزو اهداف انقلاب می باشد شرکت نموده اند حمله پی که از جناح راست به دولت ساندنیستها میشود به این بهانه است که این پیشرفت اقتصادی فاقد دموکراسی استو این عملاً منطبق شدن بر سیاست دولت ریگان است که برنامه خود را برای تجاوز به نیکاراگوا توجیه می نماید .

امروز چه شورای رهبری چه مؤسسان موقت پدرها پیشرو همه احزاب و سازمانها بازنگاه داشته شده است و هیچ کس فاقد امکان برای اعتبار دل نظر نیست . اما جناح راست بعزت عقب افتادن انتخابات سرور صدای بسیاری برآه انداخته است اما رهبری انقلاب اعلام کرده که ما هیچگاه از انتخابات هراسی نداریم زیرا مردم با خون و با تفنگ خود این انقلاب را به پیروزی رسانده اند و در برنامه هم گفته شده که به محض افتادن انقلاب انتخابات آغاز خواهد شد . اگر امیر - پالیسم ما را آزار می گذاشت مدتی قبل میتوانستیم این را انجام دهیم و اگر انتخابات را به بعد موخول کرده ایم بخاطر دفاع از کشور و تولیدات نبود که حق تقدم داشت . ثانیاً اگر منظور از انتخابات مشروعیت و صلاحیت هاست چگونه مردم میتوانند انتخاب کنند در مورتیکه قادر بخواندن نام کاندیدها نیستند و بجای آنها باید دو خط عمود برهم بکشند ؟ امروز در سال ۱۹۸۴ -

مردم میتوانند رأی دهند . بدون آنته به کمک کسینیان داشته باشند . و این انتخاب بدون شک برای همه وجود دارد و حتی اگر در این آخرین شانزدهم انقلاب ، ۷۰٪ مردم به ساندنیستها رأی دهند .

سوسیالیستها ، سوسیالیستها مسیحولیسرالهای مستقل و متحدین آنها در جنبه انقلابی همین پرستان امیدوارند که فقط ۱۸٪ آراء را بدست بیاورند و بقیه بین احزاب راستی محافظه کاران و راستهای ارتجاعی و دموکرات مسیحوی غیره تقسیم خواهد شد و همه آنها میدانند که هیچ شانسر در تغییر و تبدیل این واقعیت ندارند و این همه پشتوانه آنها (عد انقلاب) در یک جامعه ایست که دارای بافت دهقانانست و آنها بخوبی میدانند که نیروی -

جوان‌جامعه پشتیبان ساندنیستها هستند واز آن دفاع میکنند.

## بحث آزاد

قانون در نیکاراگوا سن افراد را برای رأی دادن ۱۶ سال تعیین کرده بود و ما میخواهیم این قانون را در چندماه آینده اصلاح کنیم. این جریان اعتراضات را مستقیماً از طریق روزنامه *la Prensa* (خبر) برانگیخته است. زیر ۱۶ سالها به این نکته اشاره میکنند که بر اساس آمار و ارقام بیشترین کسانی که در حکومت سوموزا شکنجه شده اند و سبیله عمال حکومت است که گردیده‌اند همین جوانان کمتر از ۱۶ سال بودند و در همین حال همین‌ها بودند که با کارهای حکومت دیکتاتوری مبارزه کردند و آنرا سرنگون نمودند و امروز بصورت داوطلبان در صف اول مبارزات مسلحانه و بصورت معلم خدمت میکنند و بسیاری نیز وسیله عمال سوموزا کشته شده‌اند. بنابراین یلقانون عقب افتاده نمیتواند در یک انقلاب بکار برده شود چرا نباید آنها را ببندند؟ این موضوع از طرف مردم از جلسات هفتگی که در نقاط مختلف برگزار میگردد در حضور دانیل اورتگو و سرجیورا مرز دوشن از اعضا شورای سازمان مطرح شد و آنها این سؤال را به شورای رهبران انقلاب ارجاع دادند تا در باره آن تصمیم گرفته شود. این گونه بحثها نمونه‌ها خاصی از انقلاب نیکاراگواست زیرا براین عقیده اند که حقانیت هر جریانی با بستی از راه بحث و عمل اجتماعی به اثبات برسد. ما دگم و جزمی به مسائل برخورد نمیکنیم هر کسی با ما نیست ضرورتاً دشمن ما نیست. آزاد است برای فکر کردن به آنچه اعتقاد دارد تا آنچه بینه در برابر مشروعیت انقلاب قرار نگیرد. اینها تصمیمات رسمی ما ستو لکن آنها بعمل گذاشته شده است. اثبات این جریان را میتوان در توسعه اجتماعی بعنوان نمونه در مجموعه صنعتی *Tipitapa* در ۲۰ کیلومتری پایتخت مشاهده کرد. کار ساختن آن از طرف کشورهای مختلف مانند فرانسه، اتریش، سوئد، کوبا، بلژیک و آلمان دموکراتیک و چندین کمپانی نیکاراگوا شروع گردیده است.

این نمونه و نمونه‌های دیگر نشان دهنده تصمیمات دولتی برای ورود سرمایه داران به کوششها عملی است و تا کنون ثابت شده که آنان همکاری‌ها بیند و در ضمن نشان دهنده شناخت عمیق خردمان از وضع داخلی و واقعیت‌های بین‌المللی است.

ما خود را آماده کرده‌ایم تا با هر کسی کار کنیم و با هر فردی صحبت نماییم. جوان مشغول به خدمت گفت؟ هر کسی که کار میکند میتواند حرف‌ها بزند چه آن کسی که در مزرعه قهوه کار میکند و چه آن کسی که فکر میکند. اما فقط چیز قابل بحث نیست و آن -

بقیه در صفحه ۵

# نگاهی به گذشته

## کار جمعیت

خلا سازمان یافتگی انقلابی جنبش آزادیخواهان و استقلال طلبانه مردم ایران در مقطع پیروزی قیام باشکوه بهمن ماه ۱۲۰۷ به عصر فریبکار و خودکامه ای چون «خمینی» فرصت داد که با استمراج خواهسته های مردم، مزورانه مدعی آزادمندی و مردمگرایی شود و با همسویی تاکتیکی با آرمناهای انقلابی مردم، علیرغم ماهیت ارتجاعی و ضد انقلابی خود به سوءاستفاده از باورها و مذاهب عامه مردم در مقام پیمبرج تقلید پرداخته و ماست رهبری انقلاب را برچهره زند و غاصبانه در این موضع قرار گیرد.

بدین ترتیب انقلاب با شکوه مردم ایران با وجود آنکه از همه امکانات بالقوه انسان و مادی برخوردار بود به آرمناها تاراج و بیخوایانه و استقلال طلبانه اش برخورداری بود در آستانه پیروزی در جنگال حاکمیت ارتجاعی و ضد انقلابی رژیم خمینی گرفتار آمد.

از همان آغاز کار در حالیکه جامعه را همچنان جوش انقلابی فرا گرفته بود افراد نیروهای صدیق انقلابی به طرق گوناگون منجمله با طرح حداقل خواهسته های انقلابی مردم در قالب پهن برنامه مدون در مقابل حاکمیت ضد انقلابی صف آرایی کردند. رژیم ارتجاعی خمینی که در راس از دجالگری مشخص خمینی برخوردار بود، عاجز از اجابت این خواهسته ها برای مقابله با تلاشهای حقگرایانه نیروهای انقلابی به سیاست شیطان و جویگری متوسل شد و با سلطه بر مسائل ارتباط جمعی فراگیری چون رادیو و تلویزیون و بسیاری از نشریات و شبکه گسترده منابر و مساجد و متمسک به انقلابی نماسوانواع حیلها چنان فضای سیاسی جامعه را دچار ابهام و تاریکی کرد که حتی تعدادی از قطبهای سیاسی و مبارزین با سابقه را نیز مسحور افسونگریهای خود نمود و میرفت که اذهان ساده توده مردم که آماج اصلی این هیاهو بودند، تحت تأثیر این فضای ابهام آمیز قرار گیرد و با زاری و جلوده یافتن مفاهیم ارزشهای انقلابی مرزهای انقلاب و ارتجاع مخدوش شود. نیروهای آگاه انقلابی پیرو طرح برنامه حداقل خود با عکس العمل شیادانه رژیم مواجه شدند و درین چنین فضای در زیر ضرب چماق ارتجاع

حاکم برای زدودن ابرهای تیره ابهام از فضای سیاسی جامعه و افشا ماهیت واقعیات و عقربودن انقلابی حاکمیت همه نیرو و حیثیت انقلابی خود را بکار می‌گرفتند و در این راه حتی برای فعال نمودن بضاعت محدود و ناپایدار لیبرال‌ها در مقابل ارتجاع دست به تلاش گسترده‌ای می‌زدند.

صف آرای انقلابیون و حاکمیت ضد انقلابی در حال شکل‌گیری بود و یورش لجام کسیخته رژیم خمینی به حقوق مردم و آزادی‌های اساسی آغاز شده بود در چنین شرایطی مؤسسان این جمعیت که خود از دست اندرکاران با سابقه مبارزات ضد استبدادی و ضد سلطنتی بودند به ضرورت همسراهی با نیروهای انقلابی و حضور متشکل خود در صحنه برای مقاومت در مقابل تجاوزات همه جانبه و روز افزون رژیم خمینی معتقد گردیدند و با الهام از آرمان‌ها و تاریخ‌چینش‌های آزادیخواهان سابق و استقلال طلبانه مردم ایران کانون مقیاس و متری برای مخالفت با رژیم را بنیاد نهادند. جمعیت با توجه به شرایط ذهنی عامه مردم و جدّالیت حاکمیت در مرحله نخست فعالیت خود بر ملا نمودن چهره فریبکار و ضد مردمی رژیم خمینی بعنوان خط مشی انتخاب نمود و با وجود آنکه غالب مؤسسان جمعیت به قانون اساسی جمهوری اسلامی رأی نداده بودند برای افشای ماهیت حق ناشناس و مردم فریب رژیم در بیانیه اعلام موجودیت خود با استناد به اصولی از قانون اساسی که در کلیت خود ناظر بر حقوق مردم بوده و اشاره بر وعده‌ها و فریب‌دهنده خمینی می‌نماید بر رفع نواقص و تکمیل قانون اساسی با شعار مراقبت بر اجرا و تکمیل قانون اساسی در مقابل حاکمیت خودکامه سنگر گرفت و با ابراز نگرانی نسبت به اساس‌ترین اشکال قانون اساسی یعنی اصل ولایت فقیه آن در مقدمه بیانیه مذکور مردم را از تبدیل رژیم ولایت فقیه خمینی به رژیم مشابه به همتهای تاریخی شریعتی حکومت منفور ولایت سفیانی معاویه بر حذر داشت.

رژیم با دریافت با رسیاسی و جوهر افشاگرانه کار جمعیت ما، جزوات چاپی بیانیه اعلام موجودیت جمعیت را در چاپخانه توقیف کرد و از همان آغاز ما را در تنگنا قرارداد معاهد فعالیت سیاسی ما در شرایط نیمه مخفی از طریق انتشار اعلامیه‌ی جمعیت و درج محدود تعدادی از آنها در بعضی جراید در جهت افشا ماهیت حقنا شناسی و مهارنا پذیر حاکمیت ویرسم اتمام حجت بر اذهان شبهه نا اندامه یافت.

از ماههای آغازین سال ۱۳۶۰ احضار و دستگیری بعضی از مؤسسان و اعضا جمعیت توسط به اصطلاح دادستانی انقلاب تهران شروع گردید و با سرکوب خونین و وحشیانه تظاهرات اعتراضی آمیز مردم تهران در سوم خرداد ۱۳۶۰ و یک پای به شدن حاکمیت و اعمال اختناق مطلق در جامعه

جمعیت ما اجباراً بصورت کاملاً مخفی درآمد و اعضا شناخته شده جمعیت در اختفاً کامل ضمن نظر ارتباط تشکیلاتی به فعالیت خود ادامه دادند. جمعیت در این ایام به بررسی و تحلیل رابط اجتماعی سیاسی جدید جامعه و جایگزینی نشست و با جمع بندی شرایط و ارزیابی عدم شریعت کامل حاکمیت پس از سه خرداد ۱۳۶۰ مرحله نخست کار خود یعنی فعالیت سیاسی انجمنی جمعیت را خاتمه یافته تلقی کرد و با تشکیل شورای ملی مقاومت به اعتبار اصل است بین شورا و رانجاشیکه برنامه و اهداف بین شورا را منطبق و همسو با اهداف خود یافتند. عضویت شوراهای ملی مقاومت درآمد و با این پیوند مرحله نوین فعالیت جمعیت ما از طریق تشریح با نیروهای ترقی خواه و انقلابی آغاز گردید و پس از مهاجرت بخش از اعضا جمعیت به خارج از کشور ادامه یافته

فعالیت جمعیت در هجرت از میهن با موضوع اعلام شده در بیانیه مورخ ۱۶ تیر ۱۳۶۰ ادامه یافت. بنا بر آنچه که گذشت جمعیت اقدام به نهادی سیاسی و مولود انقلاب اجتماعی ایران و متعهد به این انقلاب دوران ساز و ملتزم به برنامه و مصوبات شورای ملی مقاومت میباشد. بدین اعتبار ما هیتا با گراپشات و نیروهای ضد انقلابی هر خورده آشتی ناپذیر داشته و دفاع از آزادیها اساسی و استقلال جامعه ایران را هدف محسوری فعالیت خود میداند و در این راستا هر دفاع از حقوق اقلیت های قومی و رفع تبعیض از آنان و نیز الغای تبعیضات عقیدتی و جنسی تاکید دارد.





توضیح و پوزش

بعلت تراکم مطالب، متأسفانه، مقالات خانم فرشته اخلاقی و آقایان نصراله اسمعیل زاده، مجید شریف و حسین فرشید را - نتوانستیم در این شماره مورد استفاده قرار دهیم و بناگزییر استفاده از آنها به شماره آینده موکول شد.

نشانی :

MAJID.

B.P 66

IVRY 94202 CEDEX

FRANCE